

فصلنامه زنان شماره ۶۱، فروردین ۱۴۰۳

بخت
مارس

QUARTERLY JOURNAL NO 61, APRIL 2024



همکاری شما؛ نشریه را پر بارتر خواهد کرد.

برای هشت مارس

خبر، مقاله، شعر، عکس، طرح، داستان و ترجمه بفرستید!

نظرات، پیشنهادات و انتقادات خود را در مورد نشریه هشت مارس
برای ما ارسال نمایید.

بی شک همکاری شما

در این زمینه ها به ارتقای سطح نشریه کمک خواهد کرد.

ایمیل نشریه هشت مارس؛

zanane8mars@yahoo.com

مسئولیت هر یک از مقالات در نشریه هشت مارس به عهده نویسنده گان آن است.

هیچ زن مبارز، آزادیخواه و فمینیستی که خواهان رهایی از ستم است نمی‌تواند نسل‌کشی در فلسطین را تحمل کند!

نقش و جایگاه جنبش زنان در انقلاب	۸
دلایل افزایش ازدواج اجباری زیر حاکمیت طالبان	۱۲
شعر: «یادهای آبی روشن» به یاد نادیا انجمن	۱۵
سایه‌های ناپیدای تبعید جنسیتی_ حکومتی زنان در دور دوم ارتجاع امارتی!	۱۶
زنان و ضرورت داشتن تشکلات مستقل و انقلابی در افغانستان!	۲۱
چرا رفع ستم جنسیتی به انقلاب و ادامه یابی آن وابسته است؟	۲۴
از سلیطه خواندن زنان در ایران تا شلیطه خواندن زنان در افغانستان	۲۸
تشکیلات انقلابی زنان ضامن پیشروی جنبش انقلابی زنان در افغانستان	۳۵
دکلمه شعری از رفیق مینا اسدی «ای نیمه دگر»	۳۸
اهمیت جنبش رادیکال زنان در افغانستان	۳۹
چرا به مبارزه افراد ترنس* و کوئیر با حجاب اجباری اشاره‌ای نمی‌شود!	۴۱
بخش دهم: «از گام‌های اولیه تا جهش‌های بعدی» نویسنده: آردیا اسکای بریک / برگردان: نسترن قهرمانی	۴۲
پیام‌های ارسالی	۴۴
گزارش فعالیت‌ها	۴۵
بیانیه‌ها	۵۲

سردبیر نشریه

لیلا پرنیان

طراحی جلد و صفحه بندی

فریدا فراز

سرسبز

هیچ زن مبارز، آزادیخواه و فمینیستی که خواهان رهایی از ستم است! نمی‌تواند نسل‌کشی در فلسطین را تحمل کند!

نسل‌کشی کنونی فلسطینی‌ها در غزه و کرانه باختری توسط نژاد پرستان فاشیست اسرائیلی با پشتیبانی آشکار قدرت‌های امپریالیستی بویژه امپریالیست‌های آمریکایی، نکهه یا «فاجعه» دیگری است. نکهه دیگری است که اگر در سال ۱۹۴۸ صهیونیست‌ها با پشتیبانی و دخالت مستقیم قدرت‌های امپریالیستی برای تشکیل دولت اشغالگر اسرائیل، فلسطینی‌ها را با زور اسلحه و قتل عام از سرزمین‌های‌شان راندند و در تمامی این سال‌ها با پیشبرد همین روش زمین‌های بیشتر و بیشتری را از آنان به سرقت بردند و میلیون‌ها نفر را مجبور به ترک خانه و سرزمین خود و اسکان در کشورهای مختلف کردند؛ امروزه قصد دارند کار غزه را، همان باریکه‌ای که فقط ۲ درصد از سرزمین اصلی فلسطینی‌ها را در بر می‌گیرد، همراه با قتل عام آنان، یکسره کنند.

بیش از هفت دهه است که قتل عام مردم فلسطین را عادی‌سازی کرده‌اند. تحمیل مرگ جمعی، زخمی‌های بی‌شمار، زندانی کردن تعداد وسیع و آواره‌سازی خیل بزرگی از مردم، طی این چندین دهه در گزارشات کوتاه و ناقص در رادیو و تلویزیون و رسانه‌های اصلی در کشورهای «مدرن»، «دمکراتیک»، «حافظان آزادی بیان»، «مهد دمکراسی» و... مدفون شده است.

در بسیاری مواقع در پشت جنایات علیه بشریت مسائل «کوچک» پنهان می‌ماند. در شرایط کنونی، در پشت نسل‌کشی از فلسطینی‌ها، بیش از ۳۲ هزار کشته، ۸۰۰ هزار زخمی، هزاران زیر آوار مانده، صدها هزار آواره، قحطی و گرسنگی؛ موقعیت زنان، جوانان و نوجوانان دختر پنهان مانده است.

از میان این کشته شده‌ها و آوارگان از ۷ اکتبر تا نگارش این نوشته، بر طبق گزارش نهادهای وابسته به سازمان ملل، حداقل ۹ هزار زن کشته و نزدیک به یک میلیون زن آواره شده‌اند. بطور متوسط هر روز ۶۳ زن در نوار غزه، توسط نژادپرستان زن ستیز اسرائیلی جان خود را از دست می‌دهند. سربازان اسرائیلی عامدانه زنان و کودکان فلسطینی را، حتی آنانی که به دنبال پناهگاه و یا فرار با پارچه سفید به دست بودند، هدف قرار داده و به قتل رساندند. در حقیقت ۷۰ درصد کشته شده‌های غزه را زنان و کودکان تشکیل می‌دهند. در هر ۱۰ دقیقه یک کودک کشته می‌شود و هر روز بر تعداد کشته‌ها و مجروحین افزوده می‌شود. زندگی هزاران زن هم چون «رانیا ابوانزا» می‌باشد که دو قلوهای ۵ ماهه‌اش، پس از ۱۰ سال تلاش برای بچه دار شدن، را همراه با همسرش در حمله هوایی اسرائیل از دست داد.

در همین روزها در گزارشات و اخبار جهت دار رسانه‌های غربی، همه این جنایات علیه مردم ستم‌دیده فلسطین تحت نام‌های گوناگون از جمله «دفاع از خود»، پوشش داده می‌شود. ریختن بیش از چهل و پنج هزار بمب به وزن ۶۶ هزار تن بر سر مردم و خانه و کاشانه شان، یعنی به طور متوسط ۱۸۳ تن مواد منفجره در هر کیلومتر مربع در غزه، تحمیل گرسنگی، بی‌آبی، بی‌برقی، بی‌دارویی و... «دفاع از خود» خوانده می‌شود. آنان وقیحانه و بصورت مکرر به ۷ اکتبر رجوع می‌کنند در حالی که ۷۵ سال است که هر روزش برای فلسطینی‌ها معادل و یا بسیار بدتر از ۷ اکتبر بوده است. حمله نظامی حماس این نیروی بنیادگرای اسلامی به نام «توفان الاقصی» که با تفکری ارتجاعی غیر نظامیان از جمله زنان و کودکان اسرائیلی را نشانه رفت، هیچ ربطی به مردم فلسطین و منافع آنان ندارد.

در حقیقت «دفاع از خود» به سبک نژاد پرستان اسرائیلی و قدرت‌های امپریالیستی و رسانه‌های شان، یعنی پاکسازی خاک فلسطین از فلسطینیان، از ویژگی‌های رسانه‌ها در این روزهایی که نسل کشی فلسطینی‌ها در دستور کار صهیونیست‌ها و امپریالیست‌ها قرار دارد، این است که اطمینان حاصل کنند که هر بیننده و خواننده‌ای به این باور برسد که اگر سرباز اسرائیلی گلوله‌ای را شلیک می‌کند، مقصر خود فلسطینی‌ها هستند.

نژاد پرستان اسرائیلی هم زمان که از زمین و آسمان و دریا مردم فلسطین را زیر بمب و گلوله قرار داده اند، از رسیدن هر نوع کمک غذایی جلوگیری می‌کنند. «فقرا، مخصوصا وقتی رنگین پوست باشند، به حساب نمی‌آیند. آنها را می‌توان مانند مگس گشت، قحطی و گرسنگی در غزه یک فاجعه طبیعی نیست. این طرح اصلی اسرائیل است». (از مقاله: بگذار خاک بخورند.) - کریس هِجِز*. مشخص است که در میان گرسنگان فلسطینی، کودکان آسیب پذیرتر از همه هستند. سازمان ملل در

اوایل اسفند هشدار داد که مطابق مشاهدات و گزارش امدادگران این سازمان «وقوع قحطی در غزه اجتناب ناپذیر است». رئیس سازمان بهداشت جهانی در چهارم ماه مارس خبر جان دادن ۱۰ کودک به علت گرسنگی در شمال غزه را در شبکه اجتماعی ایکس (توییتر سابق) نوشت و تصریح کرد که «مرگ آن‌ها ناشی از کمبود غذا» بوده است.

امپریالیست‌های آمریکایی در تمام دوران و بطور مشخص از ۷ اکتبر تا کنون بطور مرتب با ارسال مقادیر فوق‌العاده عظیم کمک مالی و تسلیحات نظامی، شرایط را برای نژاد پرستان اسرائیلی در نسل کشی فلسطینی‌ها تضمین کرده اند. در رابطه با قحطی و گرسنگی مطلق و تحمیلی به فلسطینی‌ها و فشار افکار مترقی در آمریکا و سایر نقاط جهان هم، دولت آمریکا مجبور شد کمک‌های ناچیز غذایی خود را به شکل تحقیرآمیز از طریق هواپیما و از هوا بر سر مردم پرتاب کند تا از این موضوع هم بتواند به نفع خود و ژست‌های «بشر دوستانه شان» استفاده کند.

از لابلای اندک گزارشات رسمی رسانه‌های اصلی در کشورهای غربی که از قتل عام «عادی» شده قرن بیست و یکم توسط فاشیست‌های حاکم بر اسرائیل و آمریکا و دیگر قدرت‌های امپریالیستی و مرتجعین منطقه‌ای منتشر شده است، می‌توان به موقعیت وحشتناک و غیر قابل تحمل برای زنان، جوانان و نوجوانان دختر پی برد.

اگر تا قبل از نسل کشی فعلی ۱۱ درصد از خانواده‌ها توسط زنان سرپرستی می‌شدند، امروز در جریان نسل کشی، تعداد زنانی که همسران خود را از دست داده‌اند و در وضعیت ناامنی، گرسنگی، به دندان کشیدن فرزندان و افراد پیر خانواده، تنها سرپرست خانواده می‌باشند، به مراتب افزایش یافته است.

نزدیک به ۵۰ هزار نفر زن باردار در غزه بسر می‌برند که ۴۰ درصد از آنان در موقعیت ریسک بالا قرار دارند. برای بیش از ۱۸۰ زنی

که هر روز در غزه زایمان می‌کنند، از وجود دکتر، ماما، داروی بیهوشی، داروهای مسکن و وسائل بهداشتی خبری نیست. هزاران نوزاد بر روی زمین و در میان جاده‌های ویران شده توسط نژاد پرستان اسرائیلی و در بیابان و یا در پناهگاه‌های شلوغ، مکان‌هایی که غیر بهداشتی هستند و خطر ابتلا به عفونت را برای مادران صد چندان می‌کند، متولد می‌شوند و بند نافشان با هر شی تیزی بریده می‌شود.

ده‌ها هزار زن باردار و شیرده غذای کافی و آب تمیز در اختیار ندارند. مادرانی که به خاطر گرسنگی، پستان‌هایشان از شیر خشک شده، مجبورند در صورت خوش شانس بودن از شیر خشک برای تغذیه نوزادان گرسنه خود استفاده کنند، یافتن آب تمیز برای جوشاندن به یک چالش روزانه برای‌شان تبدیل شده است. بنابر گزارشات، بسیاری از نوزادان از یک ماه پس از تولدشان در اردوگاه‌ها هنوز تن‌شان به آب نخورده و شسته نشده اند.

تنها چند هفته پس از آغاز نسل کشی، مرده‌زایی و سقط جنین ۲۰ درصد افزایش یافت. قطعا آمار مرگ و میر مادران، نوزادان و سقط جنین بیشتر از گزارشاتی است که تا کنون منتشر شده است. اما آن چه که زنان و نوجوانان دختر از سر می‌گذارند به همین جا ختم نمی‌شود.

در یک اردوگاه خیمه‌ای به مساحت ۵ کیلومتر در رفح، هیچ نوع کمکی اجازه ورود ندارد و ساکنان این اردوگاه از غذا، تجهیزات پزشکی، وسایل بهداشتی و... محروم اند. نبود نوار بهداشتی برای ۷۰۰ هزار زن و دختر فلسطینی که سعی می‌کنند چرخه پرپود ماهانه خود را در اردوگاه‌ها از طریق تکه‌های بریده شده لباس و حوله‌های اندکی که در اختیار دارند، رفع کنند، خطر بیماری‌ها و عفونت‌های گوناگون را در بین‌شان گسترش داده است. با در نظر داشت این موضوع که برای هر ۲۰۰۰ نفر یک دوش برای حمام و برای هر ۵۰۰ نفر یک توالت موجود است.

هیچ کس

نمی‌تواند ادعای مخالفت با نظام ستمگر در ایران و یا در هر نقطه دیگر از جهان را داشته باشد، اما از کنار نسل کشی فلسطینی‌ها توسط نژاد پرستان زن ستیز، کوپیر ستیز و فاشیست اسرائیلی و تمامی قدرت‌های امپریالیستی، عبور کند و نسبت به آن بی تفاوت باشد.

اشغال گران پا به پای سرکوب خونین مردم و هدف قرار دادن زنان و کودکان، صدها زن و دختر فلسطینی، از جمله مدافعان حقوق بشر، روزنامه نگاران، فعالین حقوق زن و...، را به طور وحشیانه در غزه و کرانه باختری از ۷ اکتبر بازداشت و در زندان‌های مخوف خود حبس کرده اند. در عین حال تعداد نامعلومی از زنان و کودکان «ناپدید» شده‌اند و از سرنوشت آنان خبری در دست نیست.

آن چه را که باید در نظر داشت این واقعیت است که نژاد پرستی و زن ستیزی بخش جدا نشدنی از سیستم سرمایه داری اشغالگران اسرائیلی است. هدف اسرائیل یعنی پیش برد نسل کشی و از بین بردن یک جمعیت از ریشه و کنترل کامل سرزمین فلسطین که با بکار برد حداکثر قوای نظامی و سیاسی توسط صهیونیست‌ها در حال انجام است، بدون هدف قرار دادن زنان و کودکان و از بین بردنشان نمی‌تواند عملی شود. به همین دلیل در میان کشته شده‌ها بیشترین آمار مربوط به زنان و کودکان است. حتی کارشناسان سازمان ملل نیز به این امر اذعان داشته‌اند که زنان در غزه همراه با کودکان‌شان بیشتر مورد حمله و کشته شدن قرار دارند.

و بسیاری از محاصره‌های دشمن را درهم شکستند». (از مصاحبه رفیق آذر درخشان با جمیله یکی از فعالین مبارز جنبش زنان در فلسطین مندرج در نشریه هشت مارس شماره ۵)

در آن زمان، زنان مبارز و آگاه، سازمان‌های توده‌ای زنان را بوجود آورده بودند و این امر حضور نقشه‌مندتر آنان را در مبارزه تضمین می‌کرد. در عین حال با پیشبرد این مبارزه هم زمان با تفکر غالب پدر/مردسالاری در میان صفوف مردم و سازمان‌های گوناگون در فلسطین مبارزه می‌کردند. در آن دوره هر گاه زنان مبارز فلسطینی موضوع ستم بر زن و مبارزه آگاهانه و نقشه‌مند علیه آن را در بین نیروهای سیاسی منتسب به چپ به میان می‌کشیدند، با این جمله کلاسیک که: «ما الان درگیر جنبش رهایی ملی هستیم و مسئله رهایی زنان مسئله مرحله بعد است و در حال حاضر و در عمل زنان در حال آزاد شدن هستند»، روبرو می‌شدند.» (همانجا).

در مقابل این تفکرانحرافی زنان آگاه و انقلابی نیز این استدلال را به میان می‌کشیدند که «ما تجربه انقلاب الجزایر را در مقابل خود داریم. زنان در انقلاب در صف اول آن قرار داشتند، اما بلافاصله پس از آزادی الجزایر از دست استعمار فرانسه، زنان به موقعیت عقب مانده درون جامعه رانده شدند. حجاب و بسیاری از ارزش‌های جامعه پدرسالار بر آنان تحمیل شد.» (همانجا)

این واقعیتی است انکار ناپذیر که موضوع مبارزه مداوم و پیگیر با ستم بر زن در فلسطین را نمی‌توان موضوعی جدا از جنبش رهایی ملی دانست. این مبارزه از یک طرف به سازماندهی توده‌ای زنان کمک می‌کند و از طرف دیگر تفکرات پدر/مردسالارانه تمامی گروه‌های زنستیز اسلامی و رخنه آن در جامعه را به چالش می‌کشد. تا زمانی که زنجیر اسارت بر دست و پای زنان بسته باشد، رهایی ملی با هر مبارزه‌ای و با هر فداکاری

در همین دوره بر اساس گزارش کارشناسان سازمان ملل اعلام شد که زنان و نوجوانان دختر فلسطینی در معرض آزار و اذیت جنسی مانند برهنه و تفتیش بدنی توسط افسران مرد ارتش اسرائیل قرار گرفته‌اند. بر اساس همین گزارش، دست کم به دو اسیر زن فلسطینی تجاوز شده و سایر اسیران زن توسط سربازان اسرائیلی تهدید به تجاوز و خشونت جنسی شده‌اند. طبق این گزارش آمار واقعی خشونت جنسی و تجاوز بر زنان و دختران فلسطینی بسیار بیشتر است. همواره تصرف بدن زنان بخش مهمی از کنترل و اشغال فلسطین توسط صهیونیست‌ها بوده است.

زنان فلسطینی در منگنه پدر/مردسالاری در حال له شدن هستند. از یک طرف با دشمن عمده، صهیونیست‌ها با ساختاری نژاد پرست و مردسالار، روبرو هستند و از طرف دیگر با مردسالاران فلسطینی و در راس آنان انواع و اقسام بنیادگرایان اسلامی هم چون حماس. زنان آگاه و مبارز از یک طرف در جنگ روزانه با صهیونیست‌ها دست به گریبانند و از طرف دیگر با نرینه سالاری حاکم در خانه و اجتماع که از طریق قوانین اسلامی و سنت‌های ضد زن که در تاروپود جامعه از جانب نیروهای ضد زن اسلامی ریشه عمیق دوانده، در حال مبارزه هستند.

این شکل از مبارزه زنان آگاه فلسطینی قدمت طولانی دارد و دهه هاست به پیش می‌رود. زنان در مبارزات گوناگون علیه اشغالگران بویژه تا قبل از این که بنیادگرایان اسلامی از قدرت بیشتری برخوردار شوند، نقش مهمی بر عهده داشتند. این نقش را می‌توان در انتفاضه اول به روشنی مشاهده کرد.

«ستون فقرات انتفاضه اول زنان بودند. بر خلاف انتفاضه دوم که حماس رهبری آن را ربود و به همین دلیل هم در این مبارزه، زنان در آن کمتر حضور داشتند. در انتفاضه اول این زنان بودند که در مقابله با نیروهای اشغالگر، نقش تعیین کننده بر عهده داشتند

حاصل نخواهد شد. این موضوع مهم را باید در نظر گرفت که زنجیر استعمار و استثمار، با زنجیر ستم بر زن، ستم بر کویرها و...، کامل شده است و رهایی توده‌های ستم‌دیده زنان و کل مردم فلسطین از مرتجعین داخلی و فاشیست‌های اسرائیلی، با در هم شکستن کل زنجیر ستم و استثمار و استعمار که ستم بر زن و ستم بر کویرها نیز یکی از حلقه مهم آن است، بدست خواهد آمد.

بیش از هفت دهه است که حق زندگی توسط فاشیست‌های اشغالگر از زنان و به طور کل مردم ستم دیده فلسطین گرفته شده. بر خلاف تبلیغات مسموم کننده مشکل اصلی نسل کشی موضوع اختلاف بین مسلمان و یهودی نیست. مساله اصلی و تعیین کننده، غصب تمام و کمال یک سرزمین توسط یک دولت استعماری وابسته به امپریالیست‌ها است که این چنین خونین در حال پیش روی است.

همین اوضاع به دسته‌بندی‌های متفاوت و متقابل در سطح جهان دامن زده است. بخش وسیعی‌ای از مردم بویژه در کشورهای غربی، جایی که دولت‌های‌شان در حمایت از اسرائیل و نسل کشی آنان گوی سبقت را از یکدیگر می‌ریابند، به خیابان آمدند و مخالفت خود را اعلام کردند. این تظاهرات‌ها به یک رخداد مهم سیاسی در سطح بین المللی مبدل گشته است. اعتراضات میلیونی در سراسر جهان و در کشورهای غربی نقاب «دمکراسی خواهی» و «حقوق بشری» امپریالیست‌ها را در هم درید و مردم بیشتر و بیشتری را به ماهیت استعمارگرانه اشغال فلسطین و نقش دولت‌های‌شان آگاه کرد.

یکی از خواست‌های اصلی مبارزات در سراسر جهان، خواست بر حق آتش بس است. خواستی که می‌تواند موقتا و گذرا از کشته شدن هر روزه صدها نفر جلوگیری کند، اما «آتش بس و صلح» به معنی آزادی فلسطینی‌ها نیست و اشغالگری ادامه خواهد یافت. تاریخ بیش

از هفت دهه جنایت اشغالگران اسرائیلی و حامیان امپریالیستی‌اش این واقعیت را نشان داده است. موضوع اصلی و تعیین کننده این است که با چه تفکر و رهبری می‌توان به استعمار، استثمار، ستم‌های عدیده از جمله ستم جنسی/ جنسیتی در فلسطین پایان بخشید.

در زمانی که تظاهرات های میلیونی در خیابان‌ها در جریان بود، بسیاری از تشکلات فمینیستی زنان در این مبارزات شرکت نکردند. آنان با طرح این مساله که حماس در غزه به زنان و جامعه ال جی بی تی کیو پلاس‌ها خشونت می‌کند و آنان را از داشتن هر گونه حقوق محروم کرده است، خیال خود را نسبت به نسل کشی فلسطینی‌ها آسوده کردند و روی از مبارزات برگرداندند. این کاملا درست است که حماس و کل نیروهای اسلامی مرتجع زن ستیز، حق زندگی را از زنان و کویرها گرفته اند، اما این حقیقت، بار مسئولیت در قبال مخالفت با نسل کشی فلسطینی‌ها توسط اسرائیل را کم نمی‌کند.

در خاورمیانه و بویژه در ایران نیز برخی فعالین و تشکلات زنان در برابر این نسل کشی تا کنون سکوت کرده و عکس العملی از خود نشان نداده اند. در حقیقت این فعالین و تشکلات زنان با عقب افتاده‌ترین تفکراتی که در میان مردم موجود است سمت گیری کرده اند. تفکری که معتقد است چون «جمهوری اسلامی از فلسطین دفاع می‌کند، در نتیجه این نسل کشی ربطی به ما ندارد». اولاً جمهوری اسلامی نه تنها مدافع مردم فلسطین نیست، بلکه در عمل با حمایت از حماس و سایر بنیادگرایان اسلامی، مخالفت خود را با مردم فلسطین و منافع آنان نشان داده است. دوما جمهوری اسلامی و حمایت آشکار و پنهان‌اش از حماس و سایر نیروهای اسلامی مرتجع، یکی از موانع مبارزات مردم فلسطین و بویژه نیروهای مترقی و انقلابی آنان علیه اشغالگران و حامیان‌اش می‌باشد. جمهوری اسلامی به خاطر اهداف و منافع

خود در منطقه و کسب موقعیت برتر و از این طریق گرفتن امتیاز از امپریالیست‌ها است که نیروهایی هم چون حماس را می‌پروراند.

هیچ کس نمی‌تواند ادعای مخالفت با نظام ستمگر در ایران، افغانستان و یا در هر نقطه دیگر از جهان را داشته باشد، اما از کنار نسل کشی فلسطینی‌ها توسط نژاد پرستان زن ستیز، کوییر ستیز و فاشیست اسرائیلی و تمامی قدرت‌های امپریالیستی، عبور کند و نسبت به آن بی تفاوت باشد.

هیچ زن مبارز، آزادیخواه و فمینیستی که خواهان رهایی از ستم است نمی‌تواند نسل کشی در فلسطین را تحمل کند. در حقیقت عدم مخالفت روشن و قاطع در برابر این نسل کشی به معنای قرار داشتن در کنار اشغالگران و حامیان امپریالیستی آنان و هم زمان نیروهای ارتجاعی اسلامی هم چون حماس می‌باشد.

در نتیجه، آزادی و رهایی واقعی زنان و همه ستم‌دیدگان فلسطینی از اشغالگران اسرائیلی و کلیه امپریالیست‌ها و انواع و اقسام نیروهای ارتجاعی اسلامی، موضوعی مربوط به همه از جمله فعالین و تشکلات زنان در ایران، افغانستان و سراسر جهان است.

منابع مورد استفاده:

Who: 4.3.2024

The New York Times: 3.3.2024

Middle East Monitor: 1.3.2024

The Guardian: 22.2.2024

Al Jazeera: 19.2.2024

The Guardian: 5.2.2024

United Nations (The question of Palestine): 5.1.2024

*Chrishedge.Substack.com

«نقش و جایگاه جنبش زنان در انقلاب»

اخگر فرزانه

طبقه کارگر و نمایندگان سیاسی آن، مدعی رفع همه اشکال ستم بعد از انقلاب کارگری هستند. بله، از آنجا که همه اشکال ستم در جامعه، ریشه در نابرابری طبقاتی دارد، رهایی واقعی از ستم در همه اشکال آن، تنها در جامعه بی طبقه است که ممکن می شود؛ اما برای واقعیت بخشیدن به انقلاب، طبقه کارگر نیاز به همراهی و وحدت با سایر اقشار زحمتکش و اقشار تحت ستم دارد. اقلاری که در تغییر شرایط موجود، با طبقه کارگر، منافع مشترک دارند. زنان از تمامی اشکال ستم در جامعه همراه با مردان، رنج می برند؛ اما یک بار هم به عنوان نیمی از آحاد جامعه با شناخته شدن تحت عنوان جنس دوم، مورد ستم و سرکوب قرار می گیرند. اگر چه شکل و حدت این ستم، به تناسب سطح عمومی رفاه و آزادی اجتماعی در مناطق مختلف و به نسبت جایگاه طبقاتی هر زن، متفاوت است ولی تحت هیچ شرایطی در جوامع طبقاتی موجود، نمی توان موجودیت و فراگیری آن را نفی کرد.

ستم مضاعفی که زنان تحمل می کنند، پتانسیل مبارزه و انگیزه دگرگون ساختن جامعه را در بین این نیمه از ساکنین کره زمین به شدت بالا برده است و این پتانسیل در کشورهایی مانند ایران و افغانستان که ستم بر زن، در اشکال وحشیانه، عریان و افسارگسخته تری نسبت به کشورهای غربی، تحمیل می شود؛ باز هم بالاتر می باشد.

در افغانستان، در شرایطی که نیروی مرتجع و زنستیزی مثل طالبان، حکومت می کند و در قرن بیست و یکم، تلاش می کند قوانین قرون وسطی را به اجرا بگذارد؛ مستمترترین مبارزات و بالاترین مقاومتها را، از سوی زنان شاهد هستیم. زنانی که به حکم قوانین و با زور سر نیزه های طالبان، از تحصیل علم، از اشتغال، از پوشش اختیاری، از آزادی تردد در شهر، از سفر و گشت و گذار و خلاصه از هر گونه حضور فیزیکی و عقیدتی، در سطح جامعه، محروم گشته اند؛ با جسارت فراوان در خیابان ها، در تجمعات زیرزمینی، با صدور بیانیه ها و در فعالیت های رسانه ای غیر رسمی و فضای مجازی؛ مقابل حکومت مرتجع و زنستیز طالبان، مقابل امپریالیست های به قدرت رساننده و حمایت کننده طالبان و مقابل لابی های خائنی که تلاش در سفید نمایی جنایات این حکومت و رسمیت بخشی حاکمیت آنان دارند؛ تمام قد ایستاده اند. ابعاد غیر قابل تصور ستم جنسیتی که بر این زنان تحمیل می شود، آن هم در دوره ای که با رشد تکنولوژی و دسترسی همگانی به رسانه ها و

وقتی از انقلاب سخن می گوئیم، تحول بزرگی را مد نظر داریم که مشخصه اولیه اش، جابجایی قدرت میان طبقات می باشد. در پروسه انقلاب، طبقات معظم و دارای قدرت، پایین کشیده شده و طبقات دیگری جای آن را می گیرند. نیروهای تولیدی مادی جامعه در مرحله خاصی از رشد خود با روابط تولیدی موجود، در تضاد قرار می گیرند. این روابط که تا زمانی موجب توسعه روابط تولیدی بودند، به موانعی در مقابل رشد آن ها تبدیل می شوند و اینجاست که انقلاب صورت می گیرد؛ روابط تولیدی جدیدی را بوجود آورده و طبقه جدیدی را به قدرت می رساند.

چنین رویکردی که در آن تحولات بزرگ اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را در چارچوبی طبقاتی، بررسی می کنیم، رویکرد صحیحی است؛ اما آنچه را که نباید فراموش کرد، وجود دسته بندی هایی با مطالبات و منافع مشترک، خارج از چارچوب طبقات است. اشکال مختلفی از سرکوب و ستم از سوی حکومتها بر مردم اعمال می شود که آنان را برای مقابله با این ستم ها، گرد هم آورده و به دلیل منافع و مطالبات مشترک، در یک صف قرار می دهد. همه افرادی که در هریک از این صفوف قرار می گیرند، لزوما در جایگاه طبقاتی یکسانی قرار ندارند؛ ولی از آنجا که این شکلی از «ستم» است و بر تمامی آنان اعمال می شود، مبارزات آنان برای رفع این ستم، مبارزهای بر حق و قابل دفاع است. یکی از فراگیرترین اشکال این ستم، «ستم جنسیتی» است که بر زنان، یعنی نیمی از جامعه، فارغ از جایگاه طبقاتی آنان، اعمال می شود. اگر چه اشکال مختلف ستم که حکومتها بر اقشار مختلف به بهانه جنسیت، نژاد، قومیت، ملیت، مذهب، گرایش جنسی و... اعمال می کنند همه گی ابزارهایی در دست طبقه حاکم برای ایجاد نفاق و سرکوب و کنترل راحتتر جامعه هستند؛ اگر چه راه برون رفت نهایی از این تضادها هم راه حلی طبقاتی است؛ اما نمی توان ریشه دار بودن این تضادها را فارق از جایگاه طبقاتی افراد درگیر در این تضادها، از نظر دور داشت.

وقتی ما از رفع ستم از اقلیت های ملی، سخن می گوئیم، منظورمان رفع یک ستم فراطبقاتی است و از مطالبه رفع تبعیض و نابرابری به بهانه ملیت یا قومیت، از همه انسان ها، فارغ از جایگاه طبقاتی اشان، دفاع می کنیم. این را می توان به بسیاری دیگر از اشکال ستم در جامعه مانند ستم جنسیتی، بسط داد.



فضای مجازی، نمی‌توان جلوی بالا رفتن بینش زنان را گرفت، پتانسیل مبارزاتی آنان را به شدت بالا برده است!

در ایران هم زنان که همواره در طول تاریخ، جنس دوم شناخته شده و ممانعت‌ها و محدودیت‌های فراوان، هم از طریق ابزارهای حکومتی و هم از طریق تفکرات ارتجاعی و مردسالارانه مورد حمایت این حکومت‌ها، بر آنان تحمیل شده است؛ با روی کار آمدن جمهوری اسلامی، با ابعاد عریان‌تری از خشونت و نابرابری جنسی مواجه شدند. این زنان که در قیام برای سرنگونی نظام پادشاهی، سهم بسزایی بازی کرده بودند، خلاف انتظار خود بعد از سرنگونی شاه، با یورش وحشیانه تازه به قدرت رسیدگان، علیه خود مواجه شدند.

اما قیام ۵۷ برای زنان یک نکته مثبت هم به همراه داشت و آن تجربه مبارزات وسیع توده‌ای و بالا رفتن اعتماد به نفس آنان در سهم‌گیری برای تغییرات اجتماعی و سیاسی بود. اگر چه مبارزات سیاسی و اجتماعی زنان، قدمت تاریخی دارد و در دهه‌های ۴۰ و ۵۰، بسیاری از زنان انقلابی در مبارزه سیاسی علیه نظام شاه، کشته، زخمی، شکنجه و زندانی شدند؛ ولی شرکت زنان در مقیاس میلیونی در قیام ۵۷، کیفیت دیگری بود و تجربه مبارزه را بسیار توده‌ای‌تر نمود. به همین دلیل هم بود که اولین یورش‌های حکومت خمینی به حقوق زنان و اجباری کردن حجاب، با مقاومت گسترده زنان مواجه شده، موقتا شکست خورد و حکومت را ناگزیر به یک عقب‌گرد دوساله نمود. حکومت جمهوری اسلامی اما، از آنجا که که خود را حامل ایدئولوژی مذهبی اسلامی معرفی کرده بود، برای نمایش به ثبات رسیدن خود، نیاز داشت که تصویر تازه‌ای از جامعه به جهانیان ارائه دهد؛ می‌بایست قبل از هر چیز، با استقرار حکم حجاب اجباری و به دنبال آن ده‌ها قانون سرکوبگرانه دیگر، در عین اینکه هویت اسلامی خود را به نمایش می‌گذارد، این نیمه از افراد جامعه را تحت کنترل خود نشان داده و با سرکوب آنان، راه استقرار حکومت فاشیستی خود را هموارتر سازد.

اما هم در افغانستان، به ویژه در دوره دوم تفویض قدرت از سوی امپریالیست‌ها به طالبان و هم در ایران، تحت حکومت جمهوری اسلامی، این به بند کشیدن زنان برای حکومت به سادگی میسر نشد و با چالش فراوانی همراه بوده و هست. زنان به دلیل ممارست در مبارزه با ستم لاینقطع جنسیتی از سوی این حکومت‌ها، بسیار آبدیده شده‌اند. قیام زینا نشان داد که زنان علاوه بر نقش موثر و تعیین‌کننده در مبارزات افسار و گروه‌های مختلف، به عنوان «جنسیت تحت ستم» چه نقش ویژه‌ای می‌توانند در رهبری و در به ثمر رساندن مبارزات و انقلاب طبقاتی ایفا کنند. مبارزات پی‌گیر زنان، بسیاری از معضلات اجتماعی را به عنوان عرصه‌های مبارزات مردمی، مطرح کرد و به نگرش‌های ارتجاعی حاکم در جامعه به درجاتی ضربه زد. برای اولین بار این واقعیت، حداقل در بین افشاری از جامعه، گسترده شد که

«رهایی زن، رهایی جامعه است» و حمایت از مبارزات زنان نه از سر بزرگواری و گرفتن دست «موجود ضعیف»، بلکه برای نهادینه کردن یک حق همگانی، یعنی «عدالت و برابری» برای آحاد جامعه است. برای اولین بار همبستگی با ملیت‌های تحت ستم و همبستگی و حمایت ملیت‌های مختلف از یکدیگر، در سطحی توده‌ای، مطرح شد و در شعارها منعکس گردید. برای اولین بار حمایت کارگران نهادهای مختلف تولیدی و صنعتی از اعتصابات و اعتراضات یکدیگر، عمومیت یافت. برای اولین بار در سطحی گسترده به حقوق اقلیت‌های جنسی و جنسیتی پرداخته شد و تلنگری به افکار جزم‌گرای جامعه علیه آنان زده شد و...»

بها ندادن به این پتانسیل بالا و به این قدرت انفجاری، خیانت است به امر انقلاب. نیروهای ارتجاعی، در تمام جهان و از آن جمله در افغانستان و ایران، برای تحت کنترل خود در آوردن این نیروی عظیم، خیز برداشته و از در و دیوار هجوم آورده‌اند. در افغانستان، ان‌جی اوها و لابی‌گران طالبان، در رقابت با یکدیگر، یک به یک سازمان‌های «حقوق بشری» و ارگان‌های مختلف سازمان ملل و پارلمان‌های امپریالیستی را در می‌نوردند تا با قول و قرار در همراه ساختن زنان با پروژه‌های بورژوازی، سرسپردگی خود را به اثبات رسانده و بتوانند بودجه‌هایی که برای به انحراف کشیدن مبارزات زنان، تخصیص داده شده را از آن خود سازند. بتوانند افکار زنان را از این واقعیت که: «طالبان که جهانی برای زندگی زنان در افغانستان مهیا ساخته، همان حکومتی است که به دست امپریالیست‌ها، به سرکردگی آمریکا، براریکه قدرت تکیه زده و تحت حمایت همین نیروها، در قدرت باقی مانده است»؛ منحرف ساخته و مبارزات آنان را به گدایی مطالبات خود از همین امپریالیست‌های حامی طالبان، تقلیل دهند!

باشد و اگر هم سوسیالیسمی بوجود آید، شکست خواهد خورد. بدون هیچ شکی ستم بر زن ریشه‌های طبقاتی داشته و ریشه کن کردن آن هم منوط میشود به راه حل طبقاتی انقلابی، ولی نه مطابق فرمول‌های ذهنی که ستم بر زن را محدود به زنان زحمتکش می‌کنند.

«تحول اعصار تاریخی، همواره با پیشرفت در امر آزادی زنان میتواند تعیین گردد. چرا که در اینجا، یعنی در رابطه زن و مرد است که رابطه ضعیف و قوی و پیروزی طبیعت انسان بر قساوت، از همه جا آشکارتر است. آزادی زنان معیار سنجش آزادی جامعه است.» مارکس: «خانواده مقدس»

وقتی مارکس در اینجا بر جمله معروف شارل فوریه که آزادی زنان را معیار سنجش آزادی جامعه می‌خواند، تأکید می‌کند؛ منظورش تنها رهایی و آزادی زنان زحمتکش نیست، بلکه از رهایی نیمی از جامعه از ستمی که به واسطه جنسیتشان بر آنان تحمیل شده، سخن می‌گوید و آن را شرط تحول تاریخی می‌خواند.

هم زمان با ظهور مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، زن نیز به جایگاه فرودست نسبت به مرد سقوط کرد و مرد، مالک زن شد. مبارزه علیه فرودستی زنان، نهایتاً مبارزه علیه مالکیت خصوصی است و بدون محو مالکیت خصوصی هم نمی‌توان شرایط فرودستی زنان را کاملاً از میان برد. میان ایندو جنبه از مساله، رابطه‌ای دیالکتیکی موجود است.

جنبش زنان و جنبش کارگری، با تأثیر متقابل به روی یکدیگر است که می‌توانند سطح مبارزاتی خود را ارتقا داده و دستیابی به مطالبات خود را ممکن سازند. به همین دلیل است که یکی از وظایف جنبش‌های انقلابی زنان هم، تأثیرگذاری روی جنبش کارگری است. مردان، از آنجا که منافع کوتاه مدت و جلوی چشم خود را در تداوم مردسالاری حاکم در جهان و در نتیجه در تضاد با منافع زنان می‌بینند، شانس کمتری برای درک منافع واقعی خود و حقانیت عدالت اجتماعی دارند؛ و مردان طبقه کارگر هم از این قاعده مستثنا نیستند. مبارزات زنان در دهه‌های گذشته در جهان توانست به افکار جزمی که در جنبش‌های انقلابی حاکم بود و مسئله مبارزه با ستم بر زن را به بعد از انقلاب کارگری موکول می‌کرد، ضرباتی وارد کند. این همان وظیفه‌ای است که جنبش زنان در قبال جنبش کارگری، بر عهده داشته و دارد؛ وظیفه‌ای که در انجام آن گام‌هایی هم برداشته است. چگونه می‌توان از مرد و زن کارگری که خود هنوز به شدت تحت تأثیر افکار مردسالارانه هستند، توقع داشت انقلابی را رقم بزنند که مدعی رفع هر گونه ستم و نابرابری است. تداوم مبارزات زنان در ایران، به ویژه از زمان قدرت گیری جمهوری اسلامی، توانست حقانیت این مبارزه را حداقل در بین کارگران و روشنفکران، به ثبوت برساند و نقش زنان در هدایت و رهبری بسیاری از مبارزات در قیام زینا را به رسمیت بشناسند.

در ایران هم در تمامی دوران حکومت جمهوری اسلامی، شاهد این خیز ارتجاعی برای غصب نیرو و پتانسیل جنبش زنان، بوده ایم. از فمینیست‌های اسلامی و حکومتی، لیبرال‌ها و اصلاح طلبان تحت اسامی مختلف گرفته تا مجاهدین و سلطنت طلبان و سایر مزدوران امپریالیست‌ها، همه‌گی نیروهایی هستند که برای به انحراف بردن مبارزات زنان، از هیچ عملی فروگذار نکرده و نخواهند کرد. هر روز با شعار و ترفندی تازه، تلاش می‌کنند پیشینه رسوا و زنتیزانه خود را بیوشانند و به زنان بقبولانند که الگوی ایده آل برای زندگی و آزادی زنان را تنها در چارچوب جامعه سرمایه داری می‌توانند پیدا کنند.

از توانایی‌ها و پتانسیل مبارزاتی زنان سخن گفتیم ولی به نقاط ضعف این مبارزات و دلایل محدودیت دستاوردهای آن کمتر پرداختیم. همانطور که اشاره شد، جنبش زنان، مانند هر جنبش دیگر، آماج حملات ایدئولوژیک سرمایه داری به اشکال و انحاء مختلف می‌باشد و به همین دلیل دچار پراکندگی است؛ یا اصولاً فاقد تشکیلات است و یا اگر تشکیلاتی هم دارد، در بسیاری از مواقع به انحرافات فکری بورژوازی آغشته است. متشکل شدن زنان حول یک ایدئولوژی انقلابی و رهایی بخش، برآیند مبارزات آنان را نه تنها به لحاظ کمی ارتقا می‌دهد و مانع از پراکنده کاری و هدر رفتن نیرو می‌شود، بلکه آسیب‌پذیری آن را در مقابل ایدئولوژی‌های ارتجاعی تقلیل داده و شانس کیفیت بالاتری را در مبارزه تامین می‌نماید.

وظیفه جنبش کارگری که تجربه تاریخی تشکلات انقلابی را با خود حمل می‌کند، تأثیرگذاری روی مبارزات زنان برای متشکل شدن و جهت گیری‌های انقلابی است. با سمت گیری درست جنبش زنان، آن بخش از این نیرو، که اگر در آغوش بورژوازی رها می‌شد، می‌توانست مقابل انقلاب بایستند، حالا در صف انقلاب می‌ایستند و این دستاوردی غیر قابل چشم پوشی است. اما پرولتاریای آگاه و انقلابی برای موفقیت در این راه باید در رابطه با عملکرد تاریخی خود یک بازنگری داشته باشد. تا زمانی که جنبش کارگری، ستم جنسیتی را به عنوان ستمی که بر بزرگترین گروه انسانی در جهان تحمیل می‌شود، یعنی بر نیمی از جامعه، به رسمیت نشناسد و خواست ریشه کن کردن ستم جنسیتی را به عنوان خواسته یک «جنسیت»، برحق نشمرده و برای تحقق آن در کنار زنان، مبارزه نکند و یا این مبارزه را به بعد از انقلاب سوسیالیستی موکول نماید؛ شانس برای تأثیرگذاری بر این جنبش و سمت و سوی انقلابی دادن به آن، نخواهد داشت و یکی از بزرگترین هم پیمانان خود را برای ایجاد یک حزب کمونیست واقعی و پیروزی انقلاب سوسیالیستی از دست خواهد داد. بورژوازی دقیقاً همانجایی فرصت جولان دادن می‌یابد و قدرت می‌گیرد که طبقه کارگر کم کاری کرده و میدان را برای دشمن خالی کرده است! اگر پرولتاری آگاه و انقلابی، نخواهد و یا نتواند به ایجاد تشکلات انقلابی زنان یاری رساند و خواسته‌های زنان را طرح کند، اساساً نمی‌تواند سوسیالیسمی در کار



سکوت بیرون کشید و از مطالبات آنان حمایت کرد. توطئه‌های مرتجعین درون حکومت و خارج از حکومت، مرتجعین درون مرزی و خارج‌نشین را بر ملا ساخت و بحث‌ها و شعارهای روشنگرانه بسیاری را فراگیر ساخت. مبارزات کارگری، مبارزات معلمین، بازنشستگان، دانشجویان، هنرمندان و سایر اقشار جامعه را رادیکال‌تر کرده و به همبستگی سراسری ستمدیدگان یاری رساند.

اگر چه خیزش ژینا توانست هسته‌های کوچکی از تشکلات مترقی را در بین اقشار مختلف و از آن جمله در بین زنان، در شهرهای مختلف ایجاد کند، اما همچنان عدم وجود تشکلات فراگیر، منسجم و انقلابی، بزرگترین ضعف این جنبش بوده و به همین علت، علی‌رغم مبارزات بی‌دریغ و گسترده زنان، بخش بزرگی از این نیروی مبارزاتی هدر می‌رود. خیزش زنان در کشور، موفقیت‌های خود را مدیون جسارت و استمرار مبارزاتش است و نقطه ضعف اش، پراکندگی و عدم تشکلات و رهبری انقلابی است.

وظیفه جنبش انقلابی زنان، تلاش برای فراگیرتر کردن مبارزات و همزمان، ایجاد هسته‌ها و تشکلات انقلابی است که بتواند با اتکا به استراتژی انقلابی، این نیروی مبارزاتی را در اتخاذ تاکتیک‌ها، شعارها و جهت‌گیری‌های صحیح یاری رساند و با ممانعت از زیگزال رفتن آن، قدرت عظیم و انفجاری مبارزات آنان را در جهت رها ساختن زنان و سایر اقشار جامعه، آزاد نماید. برای مثال، در تکامل شعار «زن، زندگی، آزادی»، شعار انقلابی‌تر و جهت‌دار تر «زن، انقلاب، رهایی» از سوی سازمان زنان هشت مارس، به عنوان یک سازمان انقلابی و متشکل زنان ایران و افغانستان، به میان گذاشته شد. شعاری که در برخی از شهرهای ایران، در دیوان‌نویسی‌ها و بیانیه‌ها منعکس شد.

بدون مبارزه همه جانبه علیه کلیه روابط ستمگرانه، تغییر شیوه تولید از میان بردن استثمار ممکن نیست. هیچ رابطه استثماری در تاریخ بشر موجود نبوده و نیست که از دل شبکه‌ای از روابط اجتماعی ستمگرانه به پیش نرفته باشد. بنابراین همانطور که رهایی واقعی زنان بدون کمونیسم ممکن نمی‌باشد، کمونیسم هم بدون مبارزه مستمر برای رهایی زنان، ایجاد نخواهد شد. ■

تاریخ مبارزات کارگری در ایران، چندین دهه قدمت دارد، اما این مبارزات هم مانند اغلب مبارزات جاری در جامعه، از نبود تشکلات منسجم و سراسری رنج می‌برد و از سوی دیگر مانند مبارزات کارگری در اغلب نقاط جهان، نهایتاً در گرداب مبارزات اکونومیستی و سندیکایی دور می‌زند و به ندرت وارد سمت‌گیری‌های سیاسی بر پایه تئوری انقلابی می‌گردد و به این ترتیب نمی‌تواند به یکی از مهمترین وظایف خود که همانا ارتقا و تکامل تئوری انقلاب است، با یک رویکرد جمعی و به شکل عمیق بپردازد. تئوری انقلابی که مهمترین ابزار انقلاب است، نمی‌تواند یک سند دگم، ایستا و مناسب برای همه اعصار باشد و ضمن حفظ جهت‌گیری‌های اصولی خود، نیاز دارد که با تحلیل علمی از تجربیات و دانش مبارزاتی زنان و سایر اقشار، هر روز متکامل‌تر شده و با تحلیل مشخص از شرایط مشخص، بتواند تمامی متحدان انقلاب را در کنار یکدیگر قرار داده و صف قدرتمندی را برای ساختن جهانی‌سازی از ستم و استثمار، تشکیل دهد.

خیزش ژینا، تجربه عملی بسیار خوبی بود که تأثیرات و نقش اساسی مبارزات زنان که سیاسی‌تر از سایر اشکال مبارزه، به میدان آمدند را در ارتقا نسبی سطح مبارزات، چه در بین خود زنان و چه در مبارزات سایر اقشار و گروه‌ها نشان داد. زنانی که بیش از چهار دهه، با حجاب اجباری و اشکال مختلف ستم بر زن، مستمراً مبارزه کردند، توانستند بر بستر نارضایتی عمومی از شرایط اسفبار و فزاینده فقر، تبعیض، سرکوب و اختناق در جامعه، مهر خود را در پیش‌قراولی این قیام بکوبند و بعد از سال‌ها در فضایی که سخن از «انقلاب» با تبلیغات نیروهای مرتجع و بورژوا، به تابویی بدل شده بود، خواست و شعار «انقلاب» را اگرچه در مفاهیمی نه چندان عمیق، به خواستی فراگیر بدل سازند. شعار «زن، زندگی، آزادی» که شعار مرکزی این خیزش بود با وجودی که محدودیت‌های خود را داشت، اما به عنوان شعاری زنانه، به سرعت فراگیر شد و پیام همبستگی ملل تحت ستم کرد، بلوچ، آذری، ترکمن و... را با خود آورد. مطالبات ملیت‌های مختلف را به سطح جامعه کشید و انشقاق بین ملیت‌ها را به عنوان توطئه و دستاویز حکومت، نقد و افشا نمود. ستم بر اقلیت‌های جنسی و جنسیتی را از زیر خاکستر



دلایل افزایش ازدواج اجباری زیر حاکمیت طالبان

فروغ آزادمش

ازدواج‌های اجباری که با خشونت و بدون رضایت زن از شخص مقابل، در کشورهای کاملاً پدرسالارانه و سنتی مانند افغانستان صورت می‌گیرد، انواع مختلف دارد، از جمله؛

۱. نامزدی دو کودک شیر خوار و یا نوزاد (پسر و دختر)؛ در این نوع ازدواج مرد و زن هر دو قربانی ازدواج اجباری اند. این نوع معامله که به آن در افغانستان خویشاوندی نیز می‌گویند، قبلاً خیلی مروج بوده اما در سال‌های اخیر با باز شدن مکاتب به روی همه و روشن شدن ذهنیت افراد جامعه مخصوصاً میان مردم شهرنشین کم رنگ‌تر شده است. ولی تا هنوز در قریه‌های دور دست و سنتی چنین سنت و فرهنگ عقب مانده کم و بیش مروج است.

۲. باختن طفل دختر در قمار توسط پدر و یا برادر خانواده؛ این نوع ازدواج‌های اجباری در افغانستان و ایران تا هنوز مروج است. در این معامله اکثراً دختران خردسال مورد معامله قرار می‌گیرند. اکثراً زن و یا (دختر بیجه ای) که به قمار برده می‌شود زن دوم و سوم مرد می‌شود. یکی از عوامل ازدواج زیر سن دختران همین مورد است.

۳. بدلی؛ که به آن در افغانستان سر آلسی نیز می‌گویند؛ ازدواجی که مردان دو خانواده دختران جوان و دختران زیر سن‌شان را به نکاح پسران جوان‌شان به صورت بدل و یا سر آلس در می‌آورند. این نوع ازدواج در واقع معامله جنس به جنس است. هر دو طرف بدون پرداخت پول به عنوان طویانه، دختران‌شان را با هم معامله می‌کنند. در چنین ازدواج گاهی هر دو طرف زن و مرد مورد خشونت ازدواج اجباری قرار می‌گیرند. اما، بازم بیشترین خشونت را زنان متحمل می‌شوند. اگر یکی از این دو زن بنا بر هر دلیلی از سوی خانواده شوهر مورد خشونت قرار بگیرند، اعضای فامیل آن زن (پدر و برادران) برای

ازدواج اجباری، به ازدواج و یا رابطه‌ی که توسط جبر و زور، تهدید و ارباب صورت بگیرد، گفته می‌شود. معمولاً این نوع جبر علیه زن و کودک دختر توسط فامیل برای پذیرش رابطه و یا ازدواج صورت می‌گیرد.

ازدواج اجباری، در جوامع سنتی، عقب مانده، پدرسالار و اسلامی بیشتر اتفاق می‌افتد. معمولاً در این نوع ازدواج زن به عنوان کالا و یا جنس توسط مردان خانواده مورد فروش و یا معامله قرار می‌گیرد.

ازدواج اجباری، یکی از مصداق بارز و روشن پایمال کردن حقوق اساسی (حق آزادی انتخاب) یک فرد است و هم چنان یکی از نمونه‌های خشونت جنسیتی نیز محسوب می‌شود. زنان و کودکان دختر قربانی اصلی این عمل و یا معامله اند. کشورهای سنتی، عقب مانده و اسلامی مانند افغانستان، ایران، پاکستان و سایر کشورهای اسلامی، بلندترین آمار ازدواج‌های اجباری را دارند. اما در افغانستان اکثر ازدواج‌ها اجباری و بدون رضایت زن صورت می‌گیرد و در نقاط دور افتاده و قریه‌جات ازدواج اجباری یک سنت و رواج پسندیده است. در چنین جاها اصلاً پرسیدن نظر زن در مورد ازدواج یک امر غیر عادی و ناپسندیده است. اما در شهرهای بزرگ اگر زن جوان مجبور به ازدواج با شخصی نگردد، ولی بخاطر نگاه‌ها، برخورد و رفتارهای تحقیرآمیز افراد جامعه نسبت به یک زن جوان مجرد، آن‌ها مجبور می‌شوند به امر ازدواج تن دهند. بنا رسم و پدیده ازدواج در جوامع عقب مانده برای زنان یک مسئله جبری است. بعلاوه قوانین و سنت‌های شرعی، که زن جوان مجرد را تشویق به ازدواج می‌کنند، برخورد و رفتار افراد جامعه مانند، آزار و اذیت‌های جنسی زنان مجرد نسبت به یک زن شوهردار و کرایه ندادن خانه و سرپناه به زن جوان مجرد و یا بی‌شوهر، نیز زنان جوان مجرد را وادار به تن دادن به ازدواج می‌کنند.



افغانستان نظر به سنت‌های عقب مانده و پدر سالار، با دادن دختر جوان خانواده و مقداری پول جرم اتفاق افتاده را می‌خرند. زن جوان مثل همیشه حق هیچ نوع اعتراض را ندارد و باید تا آخر عمرش تقاص گناه و جرم خانواده‌اش را بپردازد. در این نوع ازدواج زن جوان به عنوان یکی از گرانبهاترین مال خانواده پدر مورد معامله قرار می‌گیرد. خانواده شوهر و شوهر حق دارد هر نوع ظلم و جفایی را علیه این زن روا بدارند. شوهر زن بد داده شده، در گرفتن زن دوم دست باز دارد و هیچگاه به زن بد داده شده بسنده نمی‌کند. بد دادن زن یکی از خشونت‌های عریان جامعه مردسالار، متحجر، اسلامی و سنتی مانند افغانستان علیه زنان است و یکی از مثال‌های بارز و روشن طرز دید یک جامعه نسبت به زن است. زن در این نوع معامله نه تنها قربانی ظلم و خشونت مردان خانواده می‌گردد بلکه از نگاه یک انسان نیز مورد اهانت قرار می‌گیرد. بنا، ازدواج رایج در جامعه پدر/مردسالار، سنتی و مذهبی مثل افغانستان و ایران از هر نوع‌اش جبری و خارج از اختیار زن است و در تمام انواع ازدواج رایجی که در بالا ذکر شد، رضایت زن نه بلکه رضایت مردان خانواده‌ها (خانواده زن و مرد) شرط و ملاک است. خیلی به ندرت خانواده‌ها آن هم خانواده‌های به اصطلاح مدرن، حتی بعد از راضی بودن به معامله، دختر جوان را در جریان معامله ازدواجش قرار می‌دهند، که اکثراً حتی از در میان گذاشتن مسائل ازدواج با دختر ابا می‌ورزند که زن و یا عروس اکثراً از زنان خانواده آنهم فقط چند روز قبل از برگزاری مراسم ازدواج و یا نامزدی خبردار می‌شوند. زنی که اعتراض کند و یا نارضایتی نشان دهد، با بدترین و خشن‌ترین عکس‌العملی سرکوب و وادار به ازدواج می‌شوند.

قراری که در بالا اشاره کردم که ازدواج‌های اجباری زایده جوامع عقب مانده و پدرسالاری است، اما رژیم‌های متحجر، عقب مانده و زن ستیز اسلامی همچون طالبان و رژیم جمهوری اسلامی یکی از مشوق و پشتیبان بزرگ این نوع ازدواج‌ها اند. تمام ادیان، ادیان الهی در کل و دین اسلام به طور خاص، با تمام قوانین ضد انسانی‌شان بیشترین قوانین ضد زن را دارند. تمام انواع ازدواج اجباری را که در بالا ذکر

تقاص‌گیری از خانواده خسر دخترشان، دختر آنها که عروس خانواده شان میشود، را مورد خشونت فیزیکی و روحی قرار می‌دهند. مثلاً: اگر یکی از آنها بنا بر هر دلیلی چون نازایی، ناسازگاری و غیره طلاق داده شوند، عروس بعدی باید همچنان در انتقام از آن، از سوی خانواده زن طلاق داده شده اولی، طلاق داده می‌شود. حتی اگر در زندگی زناشویی اش مشکل خاصی هم نداشته باشد.

۴. **طویانه؛** که در افغانستان به آن ولور، قلین و گاهی هم شیربها می‌گویند: طویانه به مقدار پولی می‌گویند که پدر دختر جوان در مقابل رضایت ازدواج فرزند دخترش از خانواده داماد می‌گیرد. مقدار پول دقیق مانند معامله خرید و فروش مال و یا جنس در بازار مربوط جور آمد طرف می‌گردد و دقیق مانند هر معامله تجارتهی نرخ ثابتی در بازار دارد. این نوع ازدواج در افغانستان رایج‌ترین نوع ازدواج در میان مردم است. می‌توانیم با جرات بگوییم که ۹۰ فیصد ازدواج‌ها در افغانستان در مقابل پول صورت می‌گیرد. روشنفکر و مترقی‌ترین خانواده، در صورت ازدواج دختر جوان‌شان تقاضای مبلغ پولی بنام طویانه، ولور، یا شیربها از خانواده داماد دارند. ذهنیت و باور غلط مردم این است که اگر خانواده‌ی در معامله ازدواج فرزند دخترش پولی از خانواده داماد نگیرد، دخترش بی‌ارزش قلمداد می‌شود. این باور خود نشان دهنده شی و یا مال قلمداد کردن زن در یک جامعه است. طویانه یگانه عاملی است که زنان را به صورت خودکار از موقف برابر و یا مساوی با شوهر پایین می‌آورد. چون هم منطقاً و هم در عمل، زن موقف انسان برابر با مرد در خانواده را در بدل پول از دست می‌دهد و این مورد همیشه در زندگی زن مخصوصاً در صورت پرداخت پول زیاد تاثیر می‌گذارد و در همه موارد زن طعنه پولی‌های را که پدر و یا مرد خانواده پدری‌اش از معامله او گرفته است، می‌خورد. در بسیاری مواردی که زن از زندگی زناشویی‌اش شکایت و یا ناراضی باشد اولین طعنه‌ی که از سوی شوهر و یا خانواده شوهر می‌شوند، مقدار پول مصرف شده است. حتی اگر معامله قبل از ازدواج توسط خانواده زن و یا عروس فسخ شود، خانواده عروس دقیق مانند فسخ معاملات اقتصادی تمام هزینه و مصارف از قبیل پول محفل نامزدی و تحفه‌های که برای عروس از طرف داماد و یا خانواده داماد داده شده است را موظف است، بپردازد.

۵. بد دادن زن به عنوان خون بها؛ در این نوع ازدواج زنان جوان قربانی خشونت‌های فامیلی می‌شوند و تاوان جرم مردان خانواده‌شان را می‌پردازند. زن به عنوان خون بها به فامیل متضرر داده می‌شود. زن بد داده شده تا آخر عمر به عنوان برده جنسی و مجرم در خانواده شوهر محکوم به زندگی است و خانواده شوهر به او به دید یک مجرم نگاه می‌کنند، تا یک عضو خانواده. این نوع ازدواج زمانی برای یک زن جوان خانواده اتفاق می‌افتد که برادر، پدر و یا یکی از مردان خانواده مرتکب جرم قتل شده باشند. جامعه بسته و سنتی

کردم از جمله سنت پیامبر و رهبران صدر اسلام بوده اند. سن ازدواج در جوامع و قوانین اسلام از ۱۰ به بالا است و پدر در قوانین اسلام ولی و اختیار دار فرزند دختر می‌باشد.

ازدواج اجباری همواره و تحت هر نظام در افغانستان رایج و معمول بوده است. اما در طول بیست و یک سال حکومت دست نشانده کرزی و اشرف غنی بعضی قوانین پوشالی تحت نام کنوانسیون‌های حفاظت از اطفال امضا شده بود و هم چنان در قانون مدنی افغانستان سن قانونی ازدواج برای دختران ۱۶ سال (که کماکان دختر ۱۶ ساله کودک است) در نظر گرفته شده بود. این قوانین در شهرها بخاطر بالا بودن سطح سواد و آگاهی زنان نسبت به قوانین تا حدی مراعات می‌گردید و ازدواج‌های اجباری در شهرهای بزرگ کم رنگ‌تر شده بود. اما در قریه و قصبات دور، تمام انواع ازدواج اجباری جریان داشت. با به قدرت رساندن دوباره طالبان توسط امپریالیسم امریکا، هم طالبان به صورت مستقیم زنان جوان را با زور مجبور به ازدواج اجباری با عساکر و افراد بلند پایه‌شان کردند و هم خانواده‌ها از ترس نکاح‌های اجباری طالبان با دختران جوان شان، آن‌ها را مجبور به ازدواج‌های خانواده‌گی کردند و هم چنان مشکلات بد اقتصادی خانواده‌ها، کودکان و نوجوانان دختر را مجبور به تن دادن به ازدواج‌های ناخواسته کردند.

آمارها و گزارشات نشان می‌دهد که بیشترین ازدواج‌های اجباری قبل از سن ۱۸ صورت می‌گیرد در صورتی که این آمارها فقط مربوط به شهرها می‌باشد و در ده و قصبات زنان جوان و بی‌سواد در هر سنی که باشند، صلاحیت و حتی جرات انتخاب همسر را ندارند هم به دلیل نداشتن آگاهی از حق انتخاب همسر و هم بخاطر سنت‌های عقب مانده و ترس از خانواده و جامعه. آخرین آمار از ازدواج زیر سن که توسط اداره احصائیه طالبان گزارش شده است ۳۸.۹ درصد است که همه ازدواج‌ها زیر ۱۸ سال بوده است. نظر به این گزارش، هلمند و هرات با ۵۲.۲ درصد، بالاترین میزان ازدواج زیر سن را دارند. گزارش افزوده که در کابل که پایتخت و قلب شهرها است، ۲۷.۶ درصد زنان زیر سن ۱۸ سالگی ازدواج کرده اند.

افزایش ازدواج اجباری و ازدواج دختران زیر سن و جوان در این دو سال ونیم رژیم طالبان علت وعوامل زیر را دارد:

۱. افزایش خشونت خانگی بویژه به دخترها و مخصوصا دخترهایی که از درس و دانشگاه منع شدند، خود عاملی شده است که به ازدواج‌های اجباری تن بدهند برای فرار از خشونت خانواده؛
۲. ناامیدی از آینده با بسته شدن درهای مکاتب، دانشگاه‌ها و کار به روی زنان؛
۳. افزایش فقر و بیکاری و خانه‌نشینی شدن و سربار شدن زنان جوان برای خانواده؛

۴. ترس خانواده‌ها از نکاح اجباری گروه طالبان با زنان مجرد شان.

بسته شدن درهای مکاتب و دانشگاه به روی زنان جوان و هم چنان خانه‌نشینی شدن زنان شاغل یکی از عواملی است که زنان جوان مخصوصا در شهرهای بزرگ مجبور شده‌اند تن به ازدواج بدهند. اما بیکاری در سطح کشور و افزایش فقر یکی از عوامل عمده افزایش خشونت و ازدواج‌های اجباری دختران جوان و زیر سن شده است که افزایش ازدواج اجباری با افزایش فقر دو دلیل دارد؛ اول کم شدن یک عضو بیکار و نان خور و دوم هم به دست آوردن پول به عنوان طویانه و یا شیربهای زن و یا کودک زیر سن. زنان مجرد همیشه منبع عاید برای خانواده در جامعه سنتی افغانستان بوده‌اند اما چیزی که خیلی نادر و پدیده نو برای افزایش خشونت و ازدواج اجباری در طول این دو سال و نیم شده است، ترس خانواده‌ها از نکاح اجباری گروه طالبان با دختران جوان شان، مخصوصا در شهرهای کلان.

مردم با تجربه پنج‌ساله شان از دوره اول حکومت طالبان، زمانی که طالبان به صورت رسمی قدرت را در کابل تسلیم شدند، تمام خانواده‌هایی که دختر جوان و نوجوان داشتند از ترس تجربه نکاح‌های اجباری گروه طالبان با دختران جوان مجرد در کابل و شهرهای بزرگ، دختران جوان شان به نکاح بچه‌های خانواده‌شان در آوردند.

در این مورد توجه کنید به مصاحبه دختری بنام شکبیا ۱۷ ساله دانش آموز صنف یازدهم مکتب از تجربه ازدواج اجباری‌اش با مردی از قریه‌اش با یکی از رسانه‌ها؛

«مکتب بسته شد. خانه‌نشینی شدم. پدرم گفت حالا مکتب هم نمی‌روی، ماندن دختر جوان در خانه خوب نیست. شرایط هم خراب است. شوهر کن تا هم خودت بی‌غم شوی و هم ما»

گروه طالبان در طول این دو سال و نیم همواره تا توانسته زنان مجرد را ترور و به نکاح اجباری‌شان درآورده اند. مخصوصا در کابل، که چندین نکاح اجباری بلند پایه‌های‌شان رسانه‌ی شد. از جمله ازدواج الهه دلاورزی، دانشجوی دانشگاه طب با سخنگوی پیشین وزارت داخله گروه طالبان، سعید خوستی و هزاران نکاح‌های اجباری دیگر. هم چنان بارها از ازدواج‌های دوم و سوم گروه و رهبران بلند پایه طالبان رسانه‌ی شد. از جمله بر اساس گزارش رسانه‌ها، شمس‌الدین همایون، ولسوال طالبان در ولسوالی درقد تخار، در طول یک هفته با یک بیوه و یک دختر جوان عروسی کرده است و صدها موارد دیگر ازدواج گروه طالبان با زنان جوان.

به عنوان جمع‌بندی می‌توان تاکید کرد که با حاکم شدن گروه‌های متحجر و زنتیز هم چون طالبان که عملا مثال اصلی امارت اسلامی و حکومت ناب اسلامی است نه تنها زنان مجبوراند بار خشونت ازدواج‌های اجباری بکشند، بلکه همه روزه شاهد سرکوب و خشونت از سوی مردان

که در ۶ دی ۱۳۵۹ (۵ نوامبر ۲۰۰۵) توسط همسرش با ضرب و شتم کشته شد، شعری از او توسط شعله یکی از فعالین سازمان زنان هشت مارس در افغانستان در جلسه ۳ مارس ۲۰۲۴ به مناسبت ۸ مارس روز جهانی زن، دکلمه شد.

یادهای آبی روشن

نیست شوقی که زبان باز کنم، از چه بخوانم
 من که منصور زمانم، چه بخوانم چه بخوانم
 چه بگویم سخن از شهدا، که زهر است به کامم
 وای از مشت سگم که بکوبیده دهنم
 نیست غمخوارم ادر همه دنیا که بنازم
 چه بگویم، چه بخندم، چه بمیرم، چه بانم
 من و این کج اسارت، غم ناکامی و حسرت
 که عبث زاده ام و مهرباید به دهنم
 دهنم ای دل که بهاران بود و موسم عشرت
 من پرسته چه سازم که بریدن توانم
 گر چه دیری است خموشم، نرو دهنم زیادم
 زان که هر لحظه به بخواسخن از دل برانم
 یاد آن روز گرامی که قفس را بشکافم
 سربرون آرم از این عزلت و مسانه بخوانم
 من نه آن بید ضعیفم که زهر باد بلرزم
 دخت افغانم و برجاست که دایم به فغانم



خانواده و رژیم حاکم نیز می‌باشند. رژیم‌های زن ستیز مانند طالبان، هر قدر بیشتر زنان را سرکوب و به عقب برانند، به همان اندازه اسلامی بودن رژیم‌شان را به نمایش می‌گذارند. سرکوب زنان و تحمیل قوانین مبتنی بر شریعت اسلامی هم چون تشویق به ازدواج‌های اجباری و زیر سن برای رژیم‌های اسلامی تعیین کننده است. این امر به اشاعه فرهنگ پدرسالارانه و خانه‌نشینی کردن زنان که حکومتی مثل طالبان در سر دارد، کمک می‌کند.

سخن آخر این که فعالیت‌های فردی علیه ازدواج اجباری، حجاب اجباری و انواع و اقسام خشونت‌های ناشی از ستم جنسیتی مثبت است اما نمی‌تواند جایگزین مبارزه جمعی شود. در نتیجه نیاز است که زنان نیز هم چون سایر اقشار و طبقات، تشکلات انقلابی و مستقل خود را بوجود آورده تا بتوانند با کیفیت نظری و عملی بالاتری هم به سازماندهی زنان بویژه زنان جوان و دانشجویان دختر بپردازند و هم بر این پایه بتوانند مبارزه خود را علیه طالبان زنتیز سازماندهی نمایند. آن هسته‌های انقلابی که هم اکنون در افغانستان با تمام خطرات و مشکلات شکل گرفته است، باید بتوانیم به آنان به طرق گوناگون کمک کرده و در پایه گرفتن و گسترش فعالیت‌های زیر زمینی‌شان تقویت شوند.

آن چه مشخص است، مبارزه سازمان یافته و هدفمند علیه ازدواج اجباری، مبارزه‌ای است که به سنت‌های ضد زن، به تفکرات پدرسالارانه ریشه دار در جامعه بویژه در بین مردان و عاملین تعمیق این سنت‌ها در شرایط کنونی طالبان زن ستیز ضربه می‌زند و شرایط را بیشتر و بیشتر برای نوجوانان دختر هموار می‌سازد که بتوانند به مبارزه در خدمت به سرنگونی طالبان به عنوان عامل اصلی فرودستی زن، بپیوندند. ■

سایه‌های ناپیدای تبعید جنسیتی - حکومتی زنان

در دور دوم ارتجاع امارتی!

آترین آشوب

پاکستان آب نوشیدنی کافی ندارد و عموماً خانواده‌ها کوشش می‌کنند فلتر آب تصفیه‌کن در خانه‌هایشان نصب کنند، و اما برای عموم مردم در جاده‌ها و کوچه‌های شهر و منطقه فلترهای عمومی نصب شده است، ما هم برای آب نوشیدنی مجبور بودیم از فلتر آب کوچکی در کپسول‌های بزرگ آب بیاوریم، از آنجایی که اصول خانواده مردسالار همین است که امور بیرون از خانه را مردان خانواده انجام می‌دهند، برادرانم نیز مسئولیت آوردن آب را داشتند، اما سر وقت و به موقع نمی‌آوردند، خوب من و خواهرم میرفتیم بعدها دیدم که یکی از آن‌ها با مادر دعوا می‌کرد که این‌ها نباید آب بیاورند چون این‌جا پاکستان است و مردها شبیه مردهای افغانستان بد چشم اند. پدر هم همین‌طور. من هم دعوی کوچکی با او کردم و گفتم دیگر حق نداری مادرم را روی این مسائل فشار بدهی. من به دلیل گذشته دردناک مادرم که یک قربانی محض نرسالاری خانوادگی پدرم بود و است از روی خیلی مسائل کناره‌گیری می‌کنم تا بر درد و رنج او نیفزایم؛ خیلی سخت است لحظاتی که باید در مقابل آن عمل‌ها فریاد بزنم، جیغ بزنم و بگویم بس کنید، دنبال روش‌هایی می‌گردم که وانمود کنم چیزی را احساس نکردم و نمی‌کنم، که وانمود کنم ندیدم و نشنیدم؛ در حالی که از درون دارم از خشم فوران می‌کنم و میترکم، شقیقه‌هایم درد می‌کنند و درد میکنند، آنقدر از نفرت سرازیر می‌شوم که حتا به صورت‌هایشان نگاه نمی‌کنم و حتا اگر ناخواسته چشمم به پاهایشان هم میفتد از خودم بیشتر نفرت می‌کنم، از چشمانم که چرا متوجه نبودم و نباید پاهای کشیف آن‌ها (پدر و برادران) را می‌دیدم. بلی، واقعاً برایم سخت است خاموش ماندن در برابر غر زدن‌ها و گفتارهای جنسیت‌زده آن‌ها، و بیشتر از آن وانمود کردن به این که چیزی را حس نکردی و نمی‌کنی، واقعاً قابل توصیف نیست این لحظه‌ها!

در خوانش سرنوشت تبعیدی چند زن از افغانستان در پاکستان درخواهیم یافت که بخش بزرگ ستم جنسیتی طالبان بر زنان تبعید شده و یا جنسیت‌های تبعید شده از افغانستان در پاکستان چه سرنوشت‌های وحشتناک و تلخی را رقم زده است.

در اینجا با زنان بی‌شماری مواجه شدم که جمع‌آوری و مستندسازی سرنوشت تمامی آن‌ها تقریباً کار ساده‌ی نخواهد بود، بناً به‌طور نمونه با چهار زن از طبقات و پایگاه‌های متفاوت اجتماعی، اقتصادی، قومی، مذهبی و هم‌چنان بگروند فکری خانوادگی صحبت نمودم و امیدوارم به‌قدر کافی معضلات و ستم غیر قابل تحمل بر زنان را در این نوشتار، درشت و قابل خوانش کرده باشم.

سارا* زن جوان ۲۶ساله متعلق به خانواده طبقه متوسط قبل از حکومت امارت اسلامی بود؛ برخلاف سارا که خیلی روشن، متفکر، کتابخوان و حامی برابری جنسیتی است، خانواده‌اش با یک تفکر ضد زن، سنتی و مردسالارانه استوار است. سارا در پاسخ به سوال نخستم، که علاوه بر سختی‌های مهاجرت که زنان و زنانگی‌شان را دوچند مردان هدف قرار می‌دهند، فشار زندگی سنتی و مذهبی چقدر بر فشار زن بودنش افزوده؟ چنین پاسخ داد: راستش بی‌نهایت! من به‌عنوان زنی که سنت، مذهب و قوم‌گرایی را به دلیل ماهیت‌های ضد زن‌شان پشت پا زده‌ام، خیلی برایم سخت است با افرادی در این مورد کنار بیایم و سکوت کنم که اعضای خانواده من هستند؛ اما من با تمامی سختی‌ها جنگیده‌ام و تا کنون حاضر به کنار آمدن نشدم. زمانی که در این‌جا مهاجر شدیم، حدود یکسال حتا از خانه به ندرت می‌زدم بیرون، بلدیت با زبان اردو و محیط غیر صمیمانه آن‌ها با مهاجرین افغان را نداشتیم، اما هنگامی که با توتالیتریسم نرانه پدر و برادر در خانواده مواجه می‌شدم، به راستی خیلی دلم می‌خواست از آن‌جا حتا برای چند لحظه و ساعتی بروم بیرون تا از غرش صدای بلند و احساساتی آن‌ها دور باشم اما حتا همان هم مساعد نبود. در اوایل هر جا که نیاز به رفتنم میشد، پدر صدا میزد باید برادرت آن‌جا بروی، تا این که بعدها با ایستادگی‌ام در برابر این محافظ فرستادن، دست از آن‌کار برداشت.



(ماشین) برای داخل شدن می‌شدم خیلی واضح معلوم می‌شد عمداً به طرفم نگاه کوتاهی پر از تنفر می‌کند و بعد رو می‌گردند سمت دیگری؛ دوم هم این که هر از گاهی قرار ملاقات می‌گذاشتیم، من می‌گفتم نزدیک وزارت شما میایم ولی او می‌گفت نه فلان جا بیا و من بر میدارم؛ چندین بار بعد کام‌جویی و صرف لذت، به من می‌گفت تکسی بگیر و تا خانه برو؛ یک روز چون کرمچ‌هایم از کار افتاده بود و دیگر قابل استفاده نبود، مجبور شدم یک کرمچ اضافی اما خیلی بد شکل دیگری که داشتم را بپوشم همان روز به من گفت نمبر پایت چند است، برایت یک کرمچ برند می‌خرم، من آن لحظه و روزهای بعد از آن واقعاً احساس تحقیر کردم بلخصوص زمانی که با وجود فهمیدن نمبر پای من هم حاضر نشد آن را برایم بخرد. البته من توقع نداشتم چیزی برایم بگیرد با این که وضع اقتصادی من خیلی بد بود اما با آنهم هر زمانی از خرید لباس و بوت و ضروریاتم یاد می‌کرد می‌گفتم واقعاً نیازی ندارم و نمی‌خواهم یک رویه‌اش را هم برایم مصرف کند. بالاخره عزت نفس و غرورم در برابر همه این رفتارهایش زمانی انقلاب را در وجودم مبنی بر قطع رابطه با او آغاز کردند که داشت به طرف انگلستان برای سفر کوتاه دو هفته‌ای میرفت و قبل از آن گفت باید ببینیم، طبق همیشه من را در جاده‌ای دور برای برداشتن به موترش دعوت کرد و موقع بالا شدن به موترش بازهم آن نگاه نفرت آمیزش را دیدم و بلخصوص زمانی که داخل اتاق شدیم، گفت اول نماز می‌خواند، گفتم درست است، بعد از نماز خیلی صمیمانه به پایم نشست و حیران ماندم چطور او این قدر خوب شده است، بعد گفتم از زمین برخیز و بیا سر کوچ بشین دیدم دوباره رفتارش سرد شد و خودش را مصروف مایل کرد، دریافتم هدف او فقط نزدیکی و کامجویی و شهوت است نه چیزی دیگر. خوب خیلی صبر نتوانست و دوباره گفت پرده را کش کنم و بریم سر تخت، بعد از ختم شهوتش گفت باید دفتر بروم و اصلاً یک لحظه را هم نخواست با من سپری کند، در مسیر راه هم گفت باید تکسی بگیرم و پرتم کرد از موترش بیرون. بعد از آن روز گفتم می‌میرم ولی دیگر حاضر نمی‌شوم با آن کثیف یک لحظه را هم سپری کنم. اکنون خیلی هراس دارم که می‌آید عقده بگیرد و همه خانواده‌ام را با خودم یکجا به افغانستان دیپورت کند. اما هر چه شود دیگر حاضر نخواهم شد با او یکجا شوم.

در ادامه سارا از سیاست‌های مهاجرتی‌ها و افغان ستیزانه دولت پاکستان و این که چگونه این سیاست‌ها باعث شده زنانی مثل او را به پای همبستری با مردان بورکرات پاکستانی بیندازد، می‌گوید: از تمامی دولت‌ها متنفرم، اما از دولت پاکستان بیشتر. سیاست‌های مهاجرتی‌ها این دولت را بازهم ما زنانیم که با تن و آلت‌مان جبران می‌کنیم. بر اساس این سیاست‌ها ادارات و بورکرات‌های این دولت رفتار خشک و تبعیض‌آمیزی با افغان‌ها اتخاذ می‌نمایند و بلخصوص این که مرد باشید. هر چند با زنان نرم‌تر رویه می‌کنند اما همه جا این طور نیست. مثلاً؛ در اسناد خواهرم و برادرم مشکلاتی پیش آمده بود و از آن جایی که میدانستیم مردان را اصلاً تحویل نمی‌گیرند، من گفتم میرم و انجامش میدهم، زمانی که رفتم خیلی سریع کارم را یکی از ماموران آن وزارت انجام داد و اسنادی را که نیاز بود، از طریق واتس‌آپ خواست بفرستم و بدین شکل راهی برای ارتباط گذاشت. بعد از گذشت چند روز دوباره برایم مسج داد و پیشنهاد دعوت برای غذای شب را داد، من رد کردم با این بهانه که خانواده‌ام اجازه بیرون شدن در شب را نمی‌دهند. بعد برای چند مدت با او تماس برقرار نکردم اما وقتی دوباره مشکلاتی پیش آمد و این بار واقعاً هیچ‌کسی حاضر به کمک نشد من پی بردم که باید این جا کسی را منحیث واسطه داشته باشی تا این سیستمی را که علیه تو منحیث یک مهاجر افغان قرار داده شده، گاهی دست‌کاری کند و مشکل‌ت را با چنین شیوه‌ای حل کند. بعد از آن با آن مرد رابطه‌ام را حفظ کردم و گاه و ناگاه با هم میدیدیم، هر زمان مشکلی پیش می‌آمد او حل می‌کرد اما در عوض تنم را می‌خواست، هر چند رابطه سکس برقرار نمی‌کرد ولی تا حد ممکن از تنم استفاده لذت‌مندانه را می‌برد. من هم نمیتوانستم در برابرش مقاومت کنم چون اگر مقاومت می‌کردم دیگر کسی نبود، که مشکلات‌مان را در آن سیستم ضد مهاجر و افغان ستیزانه حل کند. او مستقیماً روی من فشار نمی‌آورد که باید به او باج‌دهی جنسی کنم، اما خیلی خوب میدانستم که اگر پا ازین قرارداد غیرمکتوبی و غیر رسمی بردارم و پس بگذارم، چه نتیجه‌ای به همراه خواهد داشت.

از سارا پرسیدم که هنوز هم با آن مرد رابطه دارد یا خیر؟ در پاسخ بیان کرد: من اوایل فکر می‌کردم او مردی نسبتاً خوبی باشد، چون در مورد نزدیک شدن با من از تهدید، نسبت به موقعیت دولتی که داشت و میتوانست با انواع تهدیدها من را وادار به برقراری رابطه جنسی کند، کار نمی‌گرفت. همین هم باعث شد تا مدتی فریب صادق بودن او را بخورم. ولی دلیل اساسی که باعث شد روابطم را با او قطع کنم نگاه‌های نفرت‌آمیز و رفتارهای تحقیر آمیزش بود. همیشه وقتی نزدیک موترش

می‌توانیم عقد کنیم. به‌هر حال، حدود یکماه و نیم بعد از آن جا بیرون شدیم، به پاکستان مهاجرت کردیم، حویلی‌مان را در بدل ده هزار دالر به‌گرو گذاشتیم و این ده هزار دالر هم چند ماه‌مان را کفایت کرد اما به‌زودی تمام شد، من دنبال کار در همه جا می‌گشتم و متاسفانه به‌خاطر این که زبان بلد نبودم و افغانی بودم کسی حاضر نمی‌شد کاری به‌من بدهد. البته جاهایی می‌توانستم کار کنم، کار نهایت طولانی و سخت اما با دستمزد ده‌هزار کددار که ۲۵ دالر آمریکایی می‌شد و این واقعاً به‌زحمتش نمی‌ارزید. روزی دنبال کار در مارکیت‌ها و بازارهای پاکستان بودم که با رئیس یک رستوران سر خوردم، شرایط خودم را برایش توضیح دادم و برخلاف بقیه گفت کار است اما نه به‌عنوان آشپز، مدیر مالی، یا بخش کارمندان رسمی رستوران؛ شما باید به‌شکل کارمند غیر رسمی کار کنید مثلاً می‌توانید روزانه حدود سی هزار کددار یا صد دالر از چهار مشتری درآمد داشته باشید. من خیلی با قهر آن جا را ترک کردم و آن شب از رنج و خشم حتا پلک هم نزدم و خواب از چشمانم پریده بود. تمام شب در این ترس بودم که مبادا سرم بترکد یا سکنه‌ی مغزی کنم. تا یک هفته اصلاً برای کار بیرون نرفتم، اما آخر هفته صاحب خانه تماس گرفت و گفت دو روز از تاریخ تحویل کرایه گذشته و باید پول را تسلیم کنیم، از آن طرف در خانه خوراکی‌های‌مان تمام شده بود و برادرانم که کوچک بودند و تحمل گرسنگی را نداشتند، نمی‌توانستند دیگر در برابر گرسنگی تحمل کنند. خیلی فکر کردم و بالاخره جز تن دادن به‌تن‌فروشی در آن رستوران چاره‌ای نداشتیم. رفتم و گفتم حاضرم کارم را از امروز شروع کنم، روز اول بی‌نهایت سخت سپری شد، مردهای متنوع، پیر، میان سال و جوان را در یک روز داشتم و چون روز اول حدود ده ساعت تنم را فروختم و بیشتر از سی‌هزار کددار به‌دست آوردم تا برای خانه مواد خوراکی بگیرم و در ضمن دو روز وقت داشتم پول کرایه خانه را تسلیم کنم، بناً دو روز اول را بیش از حد معمول کار کردم.

تنم درد می‌کرد، گویا کسی من را خوب با چوب کوبیده باشد، نقطه نقطه بدنم شبیه سنگ سخت شده بود و نمی‌توانستم در بستر خواب حتا پشت و پهلو بدهم، واژنم هنگام ادرار خیلی سوزش داشت طوری که گاهی حتا به‌گریه می‌افتادم. مادرم متوجه شده بود که وضعیتم خوب نیست ولی اصلاً متوجه نشد که چرا، گفتم که در آشپزخانه رستوران کار زیاد است و به‌همین خاطر خیلی خسته‌ام، چیزی دیگری نیست.

با وجود این همه، درد جسمی و جنسی، برای یک چیز خیلی نگران بودم که مبادا حمل (حامله) بگیرم، هرچند تمامی مشتریان کاندوم استفاده می‌کردند اما باز هم هراس داشتم و دنبال راه حل مطمئن‌تری بودم، باید تیوپ ضد حاملگی در میان آلت‌م نصب می‌کردم و برای این نزد داکتر رفتم، خوب این مشکل را هم این طوری حل کردم. اما دیگر آن زن جوان قبلی نبودم، از خودم و وجودم نفرت می‌کردم که تن هر آدمی به‌آن تماس می‌کند، آب دهان هر بی‌نظافتی به‌دهان و وجودم

راستش من در عمر خود هم تصور معامله‌تن‌ام را اینطوری نکرده بودم اما حالا دریافتم که واقعاً تن‌فروشی برخلاف تصورات و افکار زن‌ستیزانه، قبل از آن که که میل و سلیقه زنی باشد، اجباری است که حکومت‌ها و نظام‌های مردسالار آن را بر زنان تحمیل می‌کنند و بهره‌آن را مردان مردسالارند که می‌برند. هیچ زنی حاضر نیست تنش را محل معامله برای به‌دست آوردن چیزهای کند که حق مسلمش است اما آن جا که حق از تو بر اساس جنسیت ساقط می‌شود، مجبور می‌شوی وارد معاملات تن و بدنت شوی.

زنان آگاه زیادی شبیه سارا در مهاجرت فشار چهار وجهی را هم‌زمان تحمل می‌کنند، فشار خانوادگی، فشار مهاجرت‌ستیزانه دولتی کشور میزبان، فشار حکومت کشور اصلی‌شان علیه زنان و فشار آینده‌تاریک و نامعلوم. سارا با آگاهی نسبتاً خوبی که داشت و در برابر ظلم دولت‌های ضد زن افغانستان و پاکستان هنوز دم از مبارزه می‌زد، برای من انرژی‌زا و هیجان‌انگیز تمام شد؛ سارا در دقایق آخر گفتارهایش چنین گفت، هنوز زنده‌ام و می‌جنگم، من به‌زن بودنم باور دارم و برای آن زن بودنی که حقم است و حق بقیه زنان است خواهم جنگید.

نگین زن دیگری از افغانستان در پاکستان است، او هم چنان از خانواده طبقه متوسط می‌آید، او قبل از مهاجرت و حکومت طالبان، کارمند برحال وزارت فواید عامه بود و با آن معاش سرپرستی مادر، سه برادر و دو خواهرش را بر عهده داشت؛ اکنون نیز شبیه آن زمان، سرپرستی خانواده‌اش را پیش می‌برد اما از راه فروش تن. نگین از فشارهای مهاجرتی که عمدتاً زنان را در فشار و جبر مضاعف قرار می‌دهد، چنین بیان می‌کند: در کابل معاشم هر چند خیلی بالا نبود اما برای گذشت یک زندگی نسبتاً متوسط کفایت می‌کرد و در کنار آن طبقه اول خانه‌مان را نیز به‌کرایه داده بودیم بالاخره میشد با معاش و پول کرایه خانه زندگی مناسب‌تری داشت.

زمانی که طالبان آمدند، دوباره کارمندان وزارت خانه‌ها را فراخواندند من هم رفتم اما یکی از مقامات آن‌ها به‌من گفت به‌شرطی می‌توانم به‌کارم ادامه بدهم که حاضر به ازدواج با او شوم، آن روز تنم لرزید و بدون هیچ اما و اگر تصمیم به‌خروج از افغانستان گرفتم؛ عاجل با شرکت‌های خصوصی صحبت کردم و پاسپورت‌های همه اعضای خانواده را برای ویزای پاکستان به‌آن جا بردم تا یک ماه از آن جا بیرون شدیم. هرچند مادرم و بقیه اعضای خانواده موافق مهاجرت نبودند ولی من میدانستم که اگر از آن جا سریع بیرون نشویم سرنوشت من و سه خواهرم برای ابد به‌دستان انتحاریان طالبی خواهد افتاد و برده جنسی آن‌ها خواهیم شد. زیرا با وجود انصراف من از ادامه کار در وزارت آن مقام طالبان گاه ناگاه با نمبرم تماس می‌گرفت و من هم برای این که او حالت ضدی و قهر را نگیرد و اقدام فوری نکند، رسماً پاسخ منفی نمی‌دادم و می‌گفتم مادرم مریض است همین که او بهتر شود

خلط میشود، واقعاً وقتی به این چیزها فکر می‌کنم دارم از افسردگی و فشار زیاد دیوانه میشم، بغض در گلویم شبیه سنگ سخت گیر میماند و صورتم سرخ می‌شود، احساس می‌کنم باید بمیرم و دیگر زندگی نکنم، اما وقتی به مادر، خواهران و برادرانم فکر می‌کنم می‌گم باید تحمل کنم و حداقل با قربانی دادن من آنها می‌توانند راحت‌تر باشند. از نگین پرسیدم که آیا تنها او در آن رستوران سرویس جنسی ارائه میدهد یا بقیه زنان هم هستند؟

پاسخ جالبی داد: راستش نه؛ حدود نُه زن که سه زن افغان دیگر، من و پنج زن پاکستانی هم مشمول آن‌اند و پنج مرد جوان به‌عنوان ارائه دهنده سرویس جنسی حضور دارند. بعضی مشتریان هم جنس‌گرا دنبال هم‌بستری با مردان جوان اند.

پرسیدم آیا در آن رستوران جایی مخصوصی برای ارائه خدمات جنسی هم دارند یا خود مشتری مکلف به تهیه مکان است؟

نگین گفت: خوب این تنها رستوران نیست هتل هم است، اتاق‌ها برای مسافری و مشتریان هم دارد. یعنی مشتری باید نخست اتاق بکند و بعد می‌تواند پارت‌نر جنسی‌اش را داشته باشد.

اغلب مشتریان جنسی شما چه کسانی اند؟

نگین: طبعاً مردان پولدار دولتی و زنان پولداری می‌آیند انسان غریب که نمی‌تواند دنبال این کارها باشد. عمدتاً مردان و زنان پنجابی و گاهی هم پشتونها هستند.

به‌نظرت چرا پنجابی‌ها بیشتر دنبال این کاراند و گاهی هم پشتونها؟

نگین: شاید به‌خاطر اینکه پنجابی‌ها ثروت بیشتری دارند و قدرت مالی پاکستان هم بیشتر دست آنهاست یعنی آنها هستند که پول این کشور را کنترل می‌کنند. پشتونها خیلی نقش قدرتمند در قدرت و ثروت پاکستان ندارند اما با آنهم در حدی هستند که عده‌ای ثروتمندشان پول خرید سکس موقت را داشته باشند.

نگین جان در میانه صحبت‌هایت از مشتریان زن هم یاد کردی، میتوانم بی‌رسم این زنان اغلباً از کدام بخش جامعه می‌آیند و بیشتر دنبال پارت‌نر مرداند یا زن؟

زنان پولدار طبقه بالا یا به اصطلاح ما از خانواده‌های عصری هستند که عده انگشت شمارشان دنبال هم‌بستری با زنان هستند اما اغلب دنبال مردان جوان اند.

به عنوان سوال آخر، هر مشتری چه مقداری را برای سکس به مدیریت رستوران می‌پردازد و از آن مقدار چه سهمی به شما تعلق می‌گیرد؟ هم چنان اگر زمینه کاری مناسبی دیگر برایت یافت شود، این کار را ترک خواهی کرد؟

نگین: هر فرد باید حدود صد دالر پرداخت کند که از آن پول حدود ده فیصد به تن‌فروش تعلق می‌گیرد و بیست فیصد به مدیریت هتل.

راستش این پول خیلی خوبی دارد، مثلاً روز صد دالر می‌توانم کار کنم و این صد دالر در ظرف بیست و شش روز کاری در ماه حدود دوهزار و شش صد دالر می‌شود. فکر نکنم کاری دیگری در مهاجرت تا این سطح درآمد خوبی داشته باشد، من باید با این پول بقیه خواهران و برادرانم را به مکتب و دانشگاه بفرستم و آینده آن‌ها را تضمین کنم، قطعاً نمی‌خواهم سرنوشت تلخ من را برای یک لحظه در زندگی بچشند؛ من خودم را برای آینده آن‌ها قربانی کردم و حالا که تا این جا رساندم باید تا آخر ادامه بدهم. اما اگر کاری مناسبی تا این حد دستمزد داشته باشد حتماً تن‌فروشی را ترک خواهم کرد، چون واقعاً افسردگی و تنفر از وجودم را دیگر نمی‌توانم تحمل کنم.

فرحت زن ۳۷ ساله‌ی دیگری است که با چهار فرزند زیر ۱۸ سالش در اسلام‌آباد در خانه‌ی بسیار کوچک و نامناسب با کرایه‌ی ۳۰ هزار روپیه پاکستانی زندگی می‌کند. فرحت می‌گوید وی قبل از حاکمیت طالبان فعال حقوق زنان در کمیته حقوق بشر افغانستان بود و زمانی که طالبان حاکمیت مجدد گرفتند او با چهار فرزندش مجبور به ترک کشور گردید، زیرا تحت حاکمیت طالبان زن نمی‌تواند سرپرست فامیل شناخته شود و بناً در آنصورت فرحت با عقد اجباری طالبی در خواهد می‌آمد. هنگامی که از وی در مورد حمایت مالی خانواده‌اش پرسیدم، گفت: در اوایل مقدار پولی را از افغانستان آورده بودم و فکر می‌کردم با آن می‌توانم برای یک دکانی سرمایه‌گذاری کنم، ولی متأسفانه آنهم به سرقت برده شد و بعد از آن مجبور شدم به سختی فراوان ترتیبات یک کراچی سیار برای بولانی فروشی را بدهم. اکنون با همین کراچی در هوای سرد و گرم پاکستان کار می‌کنم. می‌گوید فرزندانش در مکاتب پاکستانی شامل‌اند و در اوقات فراغت با مادرشان کمک می‌کنند.

از فرحت در مورد سختی‌های مهاجرت به‌عنوان یک زن پرسیدم که مشخصاً چه مشقت‌هایی من حیث یک زن او را دنبال میکند.

می‌گوید: خیلی زیاد اند، اما مشقت اساسی که دنبال می‌کند نبود زمینه کاری و مالی قانونی است، کاری که من می‌کنم از نگاه قانونی مجوز ندارد و خیلی می‌ترسم با پولیس این جا بر سر موضوع کارم مواجه شوم. این‌ها خیلی ظالم اند، نه تنها که به‌عنوان یک مهاجر افغان شما را کمک نمی‌کنند که حتا انسان هم نمی‌شمارند. می‌ترسم من و فرزندانم را زندان کنند و سال‌ها در بی‌سرنوشتی آن جا سپری کنیم؛ اگر بعد زندان به افغانستان نزد طالبان بفرستند چه کار کنم؟ و یا اگر پولیس شرط‌عدم بازداشت را باج‌گیری جنسی پیشنهاد کند چه کار کنم؟! من وقتی به این موارد فکر می‌کنم سرم شبیه سنگ سنگین می‌شود و راهم را گم می‌کنم.

دختر جوان افغانستانی در اسلام آباد پاکستان به دلیل عدم پیشرفت کارهای مهاجرتی اش خودکشی کرد

در آخرین مورد زن جوانی را دریافتم که سراسر داستانش به انسان درد میدهد.

مه جبین، زن جوان ۱۹ ساله‌ی است که هنگام حاکمیت مجدد طالبان مجبور شده است افغانستان را با خانواده‌اش ترک کند، زیرا پدرش عضوی از ارتش دولت اسبق بوده و از آنجایی که جان نظامیان در خطر تهدید طالبان قرار دارند، خانواده مه جبین نیز مجبور شدند آن جا را ترک کنند. به هر حال؛ مه جبین را پرسیدم چه مشکلاتی به‌عنوان یک زن مهاجر او را در این کشور دنبال می‌کند.

می‌گوید؛ بیشماراند، کسی نمی‌فهمد مهاجر بودن یعنی چه و آنهم زن مهاجر بودن یعنی چه؟

قبلاً در افغانستان پدرم مسئولیت مالی فامیل را از طریق وظیفه نظامی‌اش تامین می‌کرد و اما این جا هیچ کاری نیست و نمی‌تواند، بنأ، تصمیم گرفت که من را به عقد پسر خاله‌اش که در آمریکا زندگی می‌کند و از دیر وقت بدین سو خواستگارم بود را بدهد، من اصلاً از آن مرد خوشم نمی‌آمد، آدم پولدار، مغرور و گستاخی است و پدرم با وجود این که میدانست من از او متنفرم، حاضر شد برای تامین مالی خانواده، من را به او بدهد اما من مخالفت کردم و وقتی دیدم پدرم اصلاً به من توجه نمی‌کند و برای فامیل آن مرد لفظ تاییدی خواستگاری را میدهد، از خانه فرار کردم و اکنون در این جا با بدترین شرایط سپری می‌کنم. وقتی این جا به دفتر پولیس رفتم برای معرفی خانه امن و پناه‌گاه، چون زبان اردو و انگلیسی را نمیدانستم اصلاً متوجه نشدند چه داشتم میگفتم، حالا در خانه‌ی یک پاکستانی دارم من حیث خدمتکار و آشپز، کار می‌کنم و اوقات بیکاری را در یک اتاقی تاریک و سرد سپری می‌کنم.

از او پرسیدم به دفتر سازمان ملل رفته است برای کمک. پاسخ داد، رفتم و مشکلم را گفتم اما هیچ پاسخی مثبتی ندادند، فقط گفتند با من تماس خواهند گرفت، ولی حدود چند ماهی شد هیچ خبری از آن‌ها نیست.

زنان در مهاجرت با فشارهای عدیده‌ای مواجه هستند که مهم ترین‌شان عدم آشنایی با زبان و مرجع حمایتی حقوقی که در شرایطی اضطراری بتوانند به آن‌ها خدمات سرپناهی، حمایت مالی، حقوقی، کاری، آموزشی و انتقال آن‌ها به کشور امن و مناسبی را فراهم سازند، مواجه اند. سرمایه‌داری و دول‌های امپریالیستی با برافروختن جنگ و جابجاسازی حاکمیت‌های مذهبی مرتجع زنان را از زوایای مختلف مورد فشار قرار

میدهد؛ تبعید جنسیتی زنان از افغانستان به کشورهای همجوار، بلخصوص ایران- پاکستان یکی از آن جمله فشارهای امپریالیستی است که زنان را هدف قرار میدهد و حتا به این هم اکتفا نکرده زمینه استثمار تن این زنان را در صنعت فروش سکس توسط طبقه بورژوا و ثروتمند فراهم میسازد. هم چنان زنان در مهاجرت به علت سیستم مهاجرتی‌شان و حل مشکلات‌شان در دام همبستری اجباری با مردان نظام یا بورکراتهای دولتی می‌شوند؛ در واقع زنان به این همبستری اجباری زمانی وارد میشوند که سیستم سراپا برخلاف مهاجر و بلخصوص مهاجر زن است، در اینجا نیاز است نیروی بیرونی که همانا مردان بورکرات اند، وارد این سیستم شوند و با دستکاری آن را به نحوی در خدمت مهاجر قرار دهند و این دقیقاً همان جایی است که این مردان بورکرات در بدل انجام این عمل، خواهان رابطه جنسی با زن مهاجر شده و= ای=نطوری وارد معامله دستکاری سیستم در برابر برقراری سکس میشوند. سرنوشت مه جبین بیانگر بحران فروش زنان توسط خانواده‌های‌شان در شرایط بحرانی و اضطراری اقتصادی در مهاجرت نیز است، مطمئناً زنان جوان زیادی ازین طریق به مزایده و حراج گذاشته می‌شوند، هرچند خانواده‌ها فروش فرزندان دخترشان را تحت نام ازدواج براءت میدهند، اما در واقع، برگزاری مراسم فرهنگی و مذهبی هیچ سنگی از اساس معامله مالی تن آن زن در برابر مقدار پولی نسبتاً هنگفت نمی‌کاهد و فروش همان فروش باقی میماند چه تحت مراسم فرهنگی- مذهبی و چه غیر آن.

تنها راه نجات زنان، آگاهی- بیداری- و بیزاری از سکوت است، برای برهم زدن و گردن زدن این مناسبات مرد/ پدرسالارانه نیاز به برهم زدن مناسبات سرمایه‌دارانه و ایستادگی در برابر پایه‌های استحکام امپریالیسم که عبارت از ناسیونالیسم و اسلام‌سیاسی اند، داریم. جامعه طبقاتی اسکلیت نظام سرمایه‌داری و مردسالاری است. متمرکز کردن مبارزه جنسیتی در قالب و چارچوب مبارزات طبقاتی از اساسات رمز عبور از این اختناق عمیق و فجیع است. و همه‌ای اینها نیاز به تشکل مستقل، انقلابی، دموکراتیک و توده‌ای زنان هم در سطح داخل کشوری و هم فرا کشوری دارد.

*مبنی بر تهدیدات امنیتی، اسامی مستعار جاگزین اسامی زنان مصاحبه دهنده شده است. ■

زنان و ضرورت

داشتن تشکلات مستقل و انقلابی در افغانستان!

رها آذر

زنان در درازای تاریخ، ضمن متحمل شدن انواع ستم با مهم‌ترین شاخص به نام سوء تعریف یا تحریف زن، که انواع تبعیض و ستم را علیه آن‌ها توجیه و لاپوشانی کرده است؛ مواجه بوده‌اند. آن شاخص، باعث تشکیل کلیشه‌هایی چون: زن؛ موجود مغلق، پیچیده، و مدام در حال تغییری شده است که نمی‌توان آن را به سادگی شناخت، و براین اساس آنان باید تحت کنترل درآیند.



این جمله خودش تبدیل به کلیشه‌ای شده است که همواره سوژه‌ی داغ رسانه‌ها و مطبوعات بوده است. اما به راستی زن چیست؟ زن بودن چیست؟ زنان چرا برای به رسمیت شناختن هستی و حفظ تنوع جنسیتی‌شان، وارد جدال با تعریف غالب یا برخاسته از زن مورد نظر مردسالاری شده‌اند؟ آیا به راستی تعریف غالب جامعه از زن، نزدیک به آن تعریفی است که زنان از خودشان دارند، و یا واقعاً این تعریف غالب و تک بیانی می‌تواند بیان‌گر نسخه‌های متفاوت از زنان و دسته‌های متنوع از زنان در جامعه باشد؟

چه قدر این تعریف، در سرکوب تنوع زنان یا (Women's diversity) نقش داشته است و چه قدر بار انکار واقعیت وجود زنان و گرایش‌های مختلف‌شان را حمل می‌کند؟ چرا همواره پذیرفته شدن از سوی جامعه چالش اصلی زنان بوده و چه عواملی باعث مطرود ساختن زنان از جامعه و تبدیل ساختن آنان به تابو شده است؟

این‌ها همواره پرسش‌های پراکنده‌ای است که در ذهن من و هزاران زن هم‌چون من پیچیده است.

تلاش‌های زنان برای احقاق حقوق‌شان، برابری و عدالت اجتماعی، همیشه و در هر جامعه‌ای با سیاست‌های مختلف جریان داشته است. قبل از شناخت هویت جمعی،



کردن آنان برای عمق بخشیدن به ستم بر زن پیش می گذارند. و این گونه نرینه سالاری را در تاروپود جامعه رخنه می دهد. در نظام های سرمایه داری، همواره از زنان استفاده ابزاری صورت گرفته و از زن به عنوان وسیله ای برای پیش بردن اهداف شوم استعماری، تامین نیروی کار، تبلیغات و خوش گذرانی شان استفاده شده است.

زنان افغانستان قربانی «آزادی باد آورده» دولت جمهوری اسلامی (که از تکنوکرات ها و جهادپرست ها و... تشکیل شده بود) دست نشانده ای آمریکا در طول بیست سال اخیر بودند. در قلب کابل؛ کنسرت برگزار می شد، اما چند کیلومتر آن طرف تر، زنی قربانی خشونت های خانوادگی و «ناموسی» می شد. در قلب کابل؛ مراسم مدلینگ برگزار می شد. و کمی آن سو تر در دشت برچی نسل کشی و جوی خون جاری بود. در قلب کابل؛ پروژه های متعدد زنان گرفته می شد و در ادارات دولتی و خصوصی، زن برای به دست آوردن معاشش هنوز از «برده ی جنسی بودن» فراتر نرفته بود.

همواره فقدان آنچه که در جامعه ی ما احساس می شد، چیزی جز شناخت هویت جمعی و امر مشترک نبود که پس از آوردن مجدد طالبان به قدرت توسط امپریالیست های آمریکایی، تمام آزادی های نسبی و باد آورده را نیز، باد دوباره برد و تیغ «دین و سنت» برنده تر شد. تا این که زنان، از حاشیه ی کوچک به حاشیه ای بزرگ رانده شدند. و از تمامی حقوق ابتدایی و اساسی شان مانند: حق کار و تحصیل، محروم

زنان؛ وضعیت متعارض و متناقض خود را ناشی از مشکلات فردی و شخصیتی خود می دانستند. مردسالاری، همزاد جامعه ی طبقاتی است و بنابراین در گراف زمانی جامعه ی طبقاتی، (از حکومت های افسانه ای تا قبیله سالاری، شاهنشاهی و امپراتوری، حکومت های دینی، لیبرال و فاشیستی سرمایه داری) همه و همه شبیه قوغ زیر خاکستر، مردسالاری را در اشکال مختلف آن با خود منتقل و تطبیق نموده، و این علت اصلی طردشدگی و به حاشیه راندن زنان از جامعه، و حیات اجتماعی و سیاسی شان با اشکال متفاوت شده است.

در سرمایه داری، موضوع حذف و تعمیق ستم بر زن ضروری بود و هست. این ضرورت، در خدمت کسب سود و سرمایه است. این اساس مساله است. یعنی یکی از ستون های سرمایه داری انقیاد زنان است. انقیاد زنان و در مقابل، امتیازدهی به مردان، باعث می شود که نیمی از جامعه که زنان باشند تحت مالکیت و کنترل نیمی دیگر از جامعه که مردان باشند درآیند. و این گونه است که سرمایه داری می تواند در اعمال سلطه ستم گرانه و استثمارگرانه خود را بر کل جامعه فایق آید.

سرمایه داری امپریالیستی که جهان زیر سیطره اشانست، ستم بر زن را در خدمت به منافع خود در همه جا حفظ می کند و عمق می بخشد. یک جا در کشورهایی مثل افغانستان و ایران زن را تحت فشار حجاب اجباری قرار می دهد و در کشورهای «پیشرفته» زن را به سوراخی برای لذت جنسی دادن به مردان در «صنعت» پورن و لخت

اسلامی و حامیان آنان امپریالیست‌ها هستند، دست به مبارزه جمعی و متشکل بزنند.

علاوه بر این؛ گرایش آگاهانه‌ی عده‌ای از زنان مدعی فمینیسم، که دنبال به رسمیت شناختن آشکارتر طالبان هستند و دست به دامن امپریالیست‌های غربی شده‌اند، هیچ ربطی به زنان و منافع «اکثریت زنان» که فقیر در شهر و روستا هستند ندارد. این دسته از زنان که مدعی فمینیست بودن هستند، برای اهداف شخصی شان و در خدمت به منافع طبقاتی شان می‌پردازند، و به سمت جناح‌های بنیادگرا و روشن‌فکران غرب‌گرا و گروه‌هایی که ظاهراً شعارهای برابری و دموکراتیک سر می‌دهند، و در باطن چیزی جز بنیادگرایی و زن‌ستیزی در چننه ندارند و تعریف‌شان از زن همان تعاریف دگمی و سنتی (زن خانه‌دار خوب) است، می‌روند. این جناح‌ها در واقع سعی می‌کنند با حيله و فریب و حمایت حامیان‌شان در سطوح جهانی، لکه‌های ننگین دامن تعصب و زن‌ستیزی‌شان را پاک نموده و به رشد اهداف بنیادگرایانه‌شان کمک کنند.

در شرایط کنونی که امارت اسلامی طالبان زنان را مورد خشونت و وحشیانه قرار داده است، در شرایطی که زنان معترض در زندان و زیر شکنجه قرار دارند، در شرایطی که طالبان با احکام ضد زن مبتنی بر شریعت اسلامی قصد خانه نشین کردن زنان را دارد، در شرایطی که زنان به خاطر سر نکردن حجاب اسلامی (برقع) تحت پیگرد و زندانی می‌شوند و به طور کلی، کل زنان بویژه زنان تهیدست تحت ستم جنسیتی، ملی و طبقاتی قرار دارند، پیشبرد مبارزه‌ی سازمان‌یافته، هدفمند و آگاهانه‌ی انقلابی ضرورت دارد. پاسخ به این ضرورت از پایه و اساس محکمی برای سازماندهی وسیع و توده‌ای زنان؛ علی‌الخصوص زنان جوان برخوردار است. ما زنانی که با ظلم و ستم دست و پنجه نرم می‌کنیم و نطفه‌های تشکیلات انقلابی‌مان را در شرایط خفقان و دیکتاتوری بنیادگرایان اسلامی طالب پی ریخته‌ایم، باید مبارزه خود را با هدف سرنوینی انقلابی امارت اسلامی طالبان پیش برده و برای جامعه‌ای مبارزه کنیم، که در آن انسان‌ها فارغ از جنسیت بتوانند برای پیشروی کل جامعه مبارزه متحدانه‌ای را سازماندهی کنند. مبارزه‌ای که به هر شکل از ستم و استثمار نقطه‌ی پایان بخشد. ■

شدند. با این که تاریخ مبارزات زنان در افغانستان به این دو سال بر نمی‌گردد، و تاریخی طولانی دارد. اما از بعد از به قدرت رساندن طالبان و تمرکز حملات زن‌ستیزانه آنان به زنان باعث شد که زنان بویژه دخترهای دانشجو و زنان جوان بیشتر متوجه این پدیده‌ی پدیدار و تبعیض شوند. و این امر خود به ایجاد جرقه‌ای در ذهن شان شد. و بر پایه آن جنبش «نان کار آزادی» زنان برای نخستین بار اعلام موجودیت کرد و به میدان مبارزه قدم گذاشت. این زنان متوجه وجود خلاءها و تبعیض‌های شان شدند و انگیزه‌ی «هویت جمعی» مانند جرقه‌ای در ذهن شان ایجاد شد و این چنین، ما با جنبش «نان، کار، آزادی» برای نخستین بار در دوران پس از رژیم جمهوری اسلامی افغانستان، روبه‌رو شدیم.

با این‌همه، چیزی که همواره مانعی بزرگ در برابر رشد جنبش زنان در افغانستان می‌ماند، فقدان آگاهی انقلابی و شناخت کامل زنان از «ریشه‌ها و عوامل اصلی خشونت» است. ریشه‌های ستم بر زن - مشخصاً در افغانستان - بر سه حربه‌ی امپریالیسم به‌عنوان نسخه‌ی هار سرمایه‌داری، ناسیونالیسم قومی و ارتجاع اسلامی استوار است. در شرایط کنونی که امارت اسلامی توسط امپریالیست‌های آمریکایی بر مردم تحمیل شده، زنان بیش از مردان مورد ستم قرار دارند. بطور مثال، اگر کل مردم هزاره با ستم ملی و طبقاتی روبرو هستند، زنان هزاره علاوه بر این ستم‌ها با ستم جنسیتی نیز روبرو هستند. ستمی که علاوه بر طالبان ضد زن و اعمال خشونت بر ستم بر زنان، از جانب مردان به وسعت جامعه نیز به آنان روا می‌شود. در نتیجه وظیفه جنبش زنان و به طور مشخص تشکلات انقلابی و مستقل زنان این است که در جبهه‌های مختلف دست به مبارزه بزنند، اما نوک تیز پیکان مبارزه باید علیه عاملین اصلی یعنی «بنیادگرایان اسلامی» حاکم و حامیان آنان نشانه برود. بر بستر این مبارزه می‌توان بر افکار جامعه به‌ویژه مردان برای دست کشیدن از امتیازات ناچیز نظام پدسالار حاکم موثر واقع شویم. و این حقیقت را در برابرشان بیشتر آشکار کنیم که تا زمانی که زنان در انقیاد قرار داشته باشند، جامعه نیز در اسارت باقی خواهد ماند. بناءً وظیفه‌ی جنبش‌های زنان، مبارزه‌ی هم‌زمان با این سه حربه و حداقل انصراف از ابزار شدن به دست این سه دشمن خونین زنان، خواهد بود.

در نظر داشته باشیم که هر زنی با گوشت و پوست خود، ستم برزن و خشونت را لمس می‌کند و بسیاری علیه آن به اشکال مختلف می‌جنگند. شورش زنان علیه این ستم؛ بسیاری اوقات از خانه شروع می‌شود. وقتی این شورش‌ها با آگاهی نسبی در مورد علل ریشه‌ای ستم عجین شود، از آن زمان است که زنان شروع به مبارزه هدفمند تر می‌کنند. در نتیجه آن چه که ما باید پیش بگذاریم این است که، زنان باید با کسب آگاهی از دلایل و ریشه ستم برزن و خشونت بر خاسته از آن و مسببین اصلی آن در کشوری هم چون افغانستان که بنیادگرایی

چرا رفع ستم جنسیتی به انقلاب و ادامه پاپی آن وابسته است

لیلا پرنیان

* موضوع بحث امروز من در این جلسه به مناسبت ۸ مارس روز جهانی زن در سال ۲۰۲۴، در رابطه است با این موضوع که «زنان پیشتازان مبارزه برای رهایی هستند». برای درک از این که چرا زنان می‌توانند و دارای این پتانسیل هستند که پیشتاز مبارزاتی باشند که به رهایی‌شان یعنی رهایی از ستم جنسیتی تحقق می‌بخشد، بطور فشرده به این می‌پردازم که:

اساساً ستم بر زن چگونه شکل گرفت و ادامه یافت و مهم تر، راه برون رفت از آن چیست؟ در این وقت فشرده نمی‌توان وارد نقش و جایگاه مبارزات نظری و عملی زنان با درک‌های متفاوت شد، اما آن چه که مسلم است برای ما بعنوان بخشی از جنبش انقلابی زنان، اتکا بر دستاوردهای به جا ماندنی و گام‌های غیر قابل‌تصور که در راه رهایی زنان از زنجیر پدر/مردسالاری در انقلابات سوسیالیستی قرن گذشته در شوروی و چین برداشته شد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

بودند که نمی‌توان جامعه را به عمومی و خصوصی تقسیم کرد. جدا کردن این دو حوزه - خصوصی و عمومی - عملاً دست مردان را در اعمال وحشیانه‌ترین روابط ستمگرانه باز می‌گذارد...؛ به همین دلیل بود که شعار معروف «خصوصی، سیاسی است» را پیش کشیدند و این مبارزه و این شعار به نوبه خود به ارتقای درک جنبش زنان کمک کرد. حتی در موضوعاتی که دارای اشکال نظری بودند هم چون «مزد به کار خانگی»، توانستند به درجات قابل ملاحظه‌ای با طرح مساله درک از کارخانگی و ربط آن با استثمار سرمایه داری، سئوالات مهم تئوریک را طرح کنند.

این یک واقعیت انکار ناپذیر است که زنان به وسعت جهان نه تنها در حال مبارزه علیه انواع و اقسام خشونت‌های وحشیانه علیه زنان هستند، بلکه در سایر مبارزات هم چون مبارزه علیه صهیونیست‌ها در نسل کشی از فلسطینی‌ها، علیه نسل کشی کردها بویژه در روزاوا، علیه ستم بر مهاجرین و پناهندگان، علیه تخریب محیط زیست، علیه اشکال مختلف استثمار و... نقش مهمی دارند.

در عین این که مبارزات زنان فمینیست رادیکال در کشورهای غربی، به طور خاص در دهه‌های ۶۰ و ۷۰، در عرصه تئوریک و با هدف تحلیل علمی از ستم بر زن نیز در بالا بردن درک از مبارزات زنان در تغییر و تحول ریشه‌ای در ساختارهای مردسالارانه، نقش زیادی را ایفا کردند. هر چند داده‌های نظری زنان فمینیست رادیکال خالی از اشکال نبود و واضح است که این اشکالات در تولیدات نظری این دسته از زنان برخاسته از موقعیت طبقاتی و به طور مشخص در جهت گیری و جهان بینی‌شان بازتاب داشت؛ اما علیرغم این اشکالات، زنان فمینیست رادیکال در مجموع، خدمات مهمی را در بوجود آوردن درکی رادیکال و پیشرو نسبت به موضوع زنان عرضه کردند. بطور مثال، می‌توان به مبارزه نظری مهمی که بین فمینیست‌های رادیکال با فمینیست‌های لیبرال بر سر چارچوب خانه و خانواده براه افتاد، اشاره کرد. فمینیست‌های لیبرال بر این عقیده بودند که مسائل خانوادگی موضوعی خصوصی است و دخالت در این حوزه به معنای ضدیت با آزادی‌های فردی است؛ در مقابل، فمینیست‌های رادیکال بر این نظر



بر این واقعیت انکار نشدنی هم باید تاکید کرد که ستم جنسیتی حلقه‌ای است از زنجیر ستم و استثمار که بر دست و پای اکثریت مردم یعنی کارگران و زحمتکشان بسته شده و مبارزه با آن از مبارزه با کلیت زنجیر ستم و استثمار، جدا نیست. با شکستن کل زنجیر اسارت توسط انقلاب واقعی است که در نهایت زنان نیز می‌توانند به رهایی خود دست یابند.

اما و این امای مهمی است که برسمیت شناختن این ستم ویژه زنان و مبارزه علیه آن، هم نقش مهمی را در برانگیختن و پیوستن مردم به طور گسترده به مبارزه ایفا می‌کند و هم این مبارزه، زمینه مناسبی را برای ارتقای درک از کارکرد سیستم سرمایه داری و نیاز مبرم‌اش به ستم بر زن، ایجاد می‌کند.

ما در جهانی بسر می‌بریم که با تمایزات وحشتناک طبقاتی روبرو هستیم. میلیاردها انسان بویژه در کشورهای تحت سلطه در فقر و فقر مطلق بسر می‌برند و در میان این میلیاردها انسان‌های گرسنه و فقیر، زنان قرار دارند که هم در کار طاقت فرسای خانگی (که به طور غیر مستقیم به تولید ارزش اضافی برای سیستم سرمایه داری خدمت می‌کند) و هم در مزارع و کارخانه‌ها و کارگاههای نمود، در کارهای بدون نام هم چون بسته‌بندی مواد خوراکی، دوخت و دوزهای قسمی از تولیدات برندهای معروف و بسیاری دیگر از اشکال تولید و خدمات، با دست مزدهایی بسیار نازل تر از مردان، فوق استثمار می‌شوند و در تحتانی‌ترین بخش طبقات تهیدست در جهان قرار دارند. به همین دلیل هم گفته می‌شود که فقر در سطح جهانی زنانه شده است.

این تمایزات طبقاتی ربط مستقیم به اقتصاد و روابط تولیدی استثمارگرانه‌ای دارد که حاصل دسترنج اکثریت جامعه بویژه کارگران و زحمتکشان را تصاحب می‌کند. برای این که این سیستم استثمارگرانه بتواند به حیات خود ادامه دهد نیاز به اعمال روابط اجتماعی ستمگرانه دارد. ستم بر زنان، بر کویرها، رنگین پوستان، ملیت‌ها، مهاجرین و پناهندگان از آن جمله روابط اجتماعی ستمگرانه‌ای هستند که به شالوده جامعه استثمارگری خدمت می‌کنند. در رابطه با زنان این ستمگری اجتماعی قدمتی به اندازه ظهور جامعه طبقاتی و وسعتی به اندازه نیمی از جمعیت جهان دارد.

در حقیقت پدرسالاری برای حفظ ثبات اجتماعی، لازمه جامعه طبقاتی بوده است. در نتیجه، رابطه اجتماعی ستمگرانه که میان زن و مرد بر قرار است در قلب جامعه طبقاتی قرار دارد و لازمه تمامی اشکال استثمار منجمله استثمار سرمایه دارانه است. اما باید بر این نکته تاکید کرد که در هر دوره از تاریخ طبقاتی، طبقه حاکمه تنها با سازماندهی جامعه به گرد استثمار، حاکمیت خود

را حفظ نکرده است، بلکه برای ادامه این حاکمیت استثمارگری نیازمند اعمال انواع و اقسام ستم‌ها و سازماندهی نهادهای اجتماعی بوده است.

با این درک درست از اهمیت حیاتی اعمال یک رابطه ستمگرانه اجتماعی بر زنان برای سرمایه داری، نمی‌توان رفع ستم بر زن را به بعد از حل دیگر مسائل از جمله حل مساله استثمار طبقه کارگر و شیوه تولید، موکول کرد و این تصور را منتقل نمود که با حل این مسائل ستم بر زن هم، خود بخود از بین می‌رود. در صورتی که بدون مبارزه همه جانبه علیه کلیه روابط ستمگرانه، امکان تغییر شیوه تولید و از میان بردن استثمار در میان نخواهد بود.

سرمایه داری تقسیم کار ستمگرانه‌ای که میان زن و مرد موجود بود را به شکلی «جدید» و مورد نیاز خود بکار گرفت ولی این واقعیت هیچ ربطی به درک‌های انحرافی که ستم بر زن را محدود به زنان زحمتکش می‌کند، ندارد. تقلیل دادن یا تبدیل کردن موضوع ستم بر زن به زنان زحمتکش، در ضدیت آشکار در درک و بکار بست درست ماتریالیسم دیالکتیک و علم مبارزه طبقاتی می‌باشد.

ریشه طبقاتی فرودستی زن نسبت به مرد آن است که با ظهور مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، زن نیز به جایگاه فرودست نسبت به مرد سقوط کرد و مرد، مالک زن شد. در واقع، در پس مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، مالکیت مرد بر زن هم شکل گرفت و در تمام طول تاریخ و جوامعی که تحت سلطه طبقات استثمارگر بودند و از یکی به دیگری منتقل شدند، بقا یافت و امروزه در جهان سرمایه داری/امپریالیستی نیز شدت یافته و عمیق شده است.

ستم بر زنان در هر قشر و طبقه‌ای اعمال می‌شود. اما این هم واقعیتی است که در توزیع این ستم، سهم زنان اقشار تحتانی بیشتر است. زنان اقشار مرفه به خاطر موقعیت طبقاتی‌شان می‌توانند جوانی از ستم جنسیتی را تخفیف دهند، اما زنان زحمتکش و کارگر از هر حیث در پائین‌ترین لایه‌های هرم ستم قرار دارند.

بر کسی پوشیده نیست که در سراسر جهان، اذیت و آزار جنسی، تجاوز، اسید پاشی، ازدواج اجباری، بارداری و زایمان اجباری، ضرب و شتم، زنگشی و قتل زنان (یک جا به نام ناموس و جای دیگر به نام عشق و حسادت) و

پر قدرت؛ اعلام کردند که از خواسته‌های خود که به سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی وابسته است، کوتاه نخواهند آمد.

اگر چه باید در این جا تاکید دوباره‌ای کرد که مبارزه علیه انقیاد زنان فراتر از مبارزه علیه حجاب اجباری است. این درست است که حجاب اجباری فشرده ستم بر زن و نماد و پرچم ایدئولوژیک رژیم‌های اسلامی است و به همین دلیل هم باید در مرکز مبارزه قرار گیرد؛ اما ستم بر زن به مبارزه علیه حجاب اجباری در کشوری مانند ایران و یا افغانستان خلاصه نمی‌شود. چرا که هزاران نوع و شکل از مناسبات پدر/مردسالارانه در ابعاد مختلف و در مناسبات اجتماعی، در روابط خانوادگی، در قانون، در سیستم آموزشی، در دین و سنت و رسوم، در فرهنگ و هنر و غیره نفوذ عمیق یافته است.

بدون شک ستم بر زن ریشه طبقاتی دارد و رفع این ستم دیرینه هم موضوعی مربوط به راه حل طبقاتی است. رفع واقعی ستم جنسیتی تنها در صورتی متحقق می‌شود که روبنا و زیر بنای اقتصادی و روابط تولیدی سرمایه داری که پایه و اساس همه اشکال ستمگری اجتماعی است، از ریشه کنده شود.

بیرون کشیدن ریشه‌های سیستم کهنه و پوسیده و کلیه نهادهای ستم و سرکوب خشونت بار آن و جایگزین کردنش با یک سیستم و ساز و کار انقلابی، تنها با به سرانجام رساندن انقلاب است که می‌تواند انجام پذیرد. روشن است که این راه حل انقلابی، در تضاد است با راه حلی که افراد و نیروهای راست و لیبرال پرو امپریالیستی، با «سوء استفاده از کلمه انقلاب» در این جا و آن جا، مطرح می‌کنند؛ ولی عملاً و نهایتاً به دنبال ایجاد تغییراتی در درون همین سیستم هستند. در تضاد است با تفکراتی که فقط جنبه‌هایی از ستم بر زن را هدف قرار می‌دهند و در پی این هستند که از حدت و شدت ستم بر زن کاسته شود. در تضاد است با راه حل طبقاتی که قصد ندارند منبع اصلی این ستم که خود سیستم است را نشانه روند. در این رابطه باید تاکید شود که این دسته از زنان با مبارزاتی که برای خواست‌های قسمی پیش می‌برند می‌توانند به پیروزی‌هایی نیز دست یابند، که امر خوبی است، اما باید در نظر داشت که تا زمانی که سیستم سرمایه داری بر جهان سیطره دارد، حتی این دستاوردهای قسمی نیز می‌توانند باز پس گرفته شوند. نمونه بارز آن باز پس گرفتن حق سقط جنین از زنان در آمریکا است.

در عین حال با گرایش دیگری نیز روبرو هستیم که در سطح سیاسی تحقق مطالبات پایه‌ای زنان و جنبش برابری را بعنوان هدف نهایی در مقابل زنان، پیش می‌گذرد. روشن است که مبارزه برای کسب خواسته‌های اولیه زنان در دستور کار نیروهای آگاه و پیشرو، بویژه زنان و تشکلات انقلابی آنان، قرار دارد و پیشبرد این مبارزه بخش مهمی از فعالیت‌های کنونی‌شان را تشکیل می‌دهد، ولی هدف مبارزات زنان را نمی‌توان تنها به تحقق این مطالبات محدود ساخت.

سایر اشکال خشونت‌های وحشیانه بر زنان، در جریان است. علاوه بر این خشونت‌هایی که در هر ثانیه زندگی میلیون‌ها زن را در خطر جدی قرار داده است، ما شاهد گسترش تجارت سکس و پورنوگرافی، مرگ و میر زنان به خاطر ناقص‌سازی اندام جنسی، زایمان و یا سقط جنین و... نیز هستیم. همه این اشکال ستم بر زنان، مردسالاری را منعکس می‌کند و به جرئت می‌توان گفت که یک جنگ واقعی علیه زنان در سراسر جهان در جریان است و همین مساله نیز به شورش زنان علیه این جنگ به اشکال مختلف و با درک‌های گوناگون دامن زده است.

این یک واقعیت است که هر نیروی رادیکال، مبارز و انقلابی که می‌خواهد سیستم سرمایه داری را سرنگون کند بدون هیچ شک و شبهه‌ای با موضوع زنان و انقیادشان روبرو خواهد شد. در نتیجه موضوع ستم بر زن و مبارزه علیه آن یک موضوع «زنانه» نیست، بلکه موضوعی مربوط به آحاد جامعه بویژه نیروهای طرفدار انقلاب واقعی است.

در شرایط کنونی و در سراسر جهان، زنان تمامی پلشتی‌ها، چرک و خون و قساوت سیستم سرمایه داری را یک جا دریافت می‌کنند. برای همه جوامع مبتنی بر استثمار، وجود زنان برای تامین نیروی کار و لذت بخشی به مردان، امری حیاتی است. از این رو زنان بیشترین بار ستم‌گری و بیشترین بار مقابله با زشت‌ترین جنبه‌های زن ستیزانه سیستم سرمایه داری را به دوش می‌کشند.

بر همین پایه است که همواره بر این حقیقت پای فشرده‌ایم که زنان با گوشت و پوست خود خشونت و انقیادشان را لمس می‌کنند و بر این اساس، دارای پتانسیل بالایی برای سازمان‌یابی و کسب آگاهی انقلابی و پیشتازی در مبارزه در خدمت به دگرگونی‌های ریشه‌ای در جامعه و دستیابی به رهایی هستند.

در حقیقت، در هم تنیدگی ستم جنسیتی و ستم طبقاتی، زنان را به شدت انفجاری و خشمگین ساخته است. بروز این خشم هم به لحاظ کمی و هم به لحاظ کیفی در مبارزات زنان به اشکال گوناگون در اقصی نقاط جهان قابل رویت است. بطور مثال می‌توان به مبارزات زنان در افغانستان و ایران اشاره کرد.

در افغانستان بویژه از زمان به قدرت رساندن طالبان توسط امپریالیست‌های آمریکایی، زنان با پیشبرد اشکال مختلف مبارزه نه تنها به طالبان ضد زن، بلکه به قدرت‌های امپریالیستی و در راس آنان، آمریکا نشان دادند که ذره‌ای سر سازش با طالبان و امارت اسلامی آنان ندارند و ستم جنسیتی و ابعاد خشونت وحشیانه حاصله از آن را بر نمی‌تابند.

در ایران زنان با چهل و پنج سال مبارزه و مقاومت علیه حجاب اجباری و اوج آن در قیام ژینا و پیشتازی در این قیام و ادامه دادن این مبارزه

سازماندهی مبارزه برای کسب خواسته‌های پایه‌ای زنان، بستر مناسبی را برای جلب و متشکل کردن زنان بطورتوده‌ای و گسترده و دخالت آگاهانه آنان ایجاد می‌کند. این هم واقعیتهایی است که مطالبات پایه‌ای هم چون پوشش اختیاری، حق طلاق و حضانت، حق سقط جنین، دستمزد برابر در برابر کار برابر با مردان، حق انتخاب شریک زندگی، حق کار و انتخاب شغل، حق سفر، ملغا شدن هر نوع قانون ضد زن، حق داشتن هر نوع گرایش جنسی و... نهایتاً در نتیجه انقلاب حاصل می‌شود.

هر قدر مبارزه برای کسب خواسته‌های اولیه زنان توده‌ای‌تر و گسترده‌تر شود، بستر مناسبی را برای کسب آگاهی انقلابی در میان بسیاری از زنان بویژه زنان پیشرو که بدنبال علل ریشه‌ای ستم بر زن و راه برون رفت از آن هستند، بوجود می‌آورد. اما تفاوت کیفی موجود است بین دیدگاهی که برابری زن و مرد را بعنوان هدف نهایی مقابل زنان می‌گذارد، با دیدگاهی که رهایی زنان از ستم جنسیتی را بعنوان افق مبارزاتی پیش می‌گذارد. به قول مارکس حتی در جامعه سوسیالیستی «حق برابر، در واقع هنوز حق بورژوازی است و در مضمون خود مانند همه‌ی حقوق دیگر حق به نابرابری است». طرح جنبش و یا خواست برابری بعنوان دورنمای مبارزاتی زنان، در حقیقت پا را از چارچوب انقلابات بورژوازی فراتر نمی‌گذارد؛ چرا که تفاوت است بین رهایی از ستم بر زن که در نتیجه انقلاب و ادامه‌یابی آن که نهایتاً تغییر در اقتصاد و روابط تولیدی حاصل می‌شود با برابری حقوقی با ستمگر.

نمونه این نوع تفکر - جنبش برابری - در ایران و در میان برخی نیروهایی که خود را چپ و کمونیست می‌نامند نیز موجود است. در میان این دسته از نیروها، تشکلاتی موجودند که خود را کمونیست و دارنده دیدگاه برابری زن و مرد معرفی می‌کنند ولی بر سر تضادهایی که بین دولت‌های اسلامی از جمله ایران و افغانستان با امپریالیست‌ها بر سر منافع ارتجاعی‌شان وجود دارد، عمدتاً با قطب امپریالیستی سمتگیری می‌کنند. اینان با انگشت گذاشتن بر سر اشکال عقب مانده ستم بر زن در کشوری مثل ایران، بر اشکال «مدرن» ستم بر زن در کشورهای امپریالیستی چشم فرو می‌بندند. این جریان‌ها در برخورد به مواردی هم چون به اسارت گرفتن تن و فکر زنان در پورنوگرافی و اشاعه فرهنگ مردسالارانه، اشاعه فرهنگ تجاوز به زنان و عادی‌سازی آن در جامعه، آن را بعنوان آزادی بیان به خورد جنبش می‌دهند. این نیروها با این تفکر انحرافی و مخرب عملاً راه را هموار می‌کنند تا دستاوردهای مبارزاتی زنان به نیروی ذخیره قدرت‌های امپریالیستی بدل شود.

تنها و تنها با دورنمای به پیروزی رساندن انقلاب تحت رهبری یک نیروی انقلابی و ادامه‌یابی آن در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و آموزشی و پیشبرد مبارزه آگاهانه و متشکل زنان و در یک

جامعه نوین و انقلابی است که می‌توان به تخصم میان زن و مرد که به قدمت تخصم میان طبقات است، پایان داد.

بدون شک پیشبرد مبارزه علیه ستم بر زن با این دورنما، نیاز به داشتن تشکلات انقلابی و توده‌ای زنان دارد که بتوانند میلیون‌ها زن را به صفوف مبارزه آگاهانه کشانند و هم زمان تفکرات انقلابی و رهایی بخش را در مسیر انقلاب و در میان مردم بویژه مردان جامعه، اشاعه دهند.

واضح است که در مسیر انقلاب، زنان در پیوند با سایر مبارزات اقشار و طبقات تحت ستم بدون این که خواسته‌ها و افق رهایی‌بخش خود را پایین بیاورند و یا از طرح آن خودداری کنند؛ می‌توانند نقش مهمی را در پایان بخشیدن به حیات سیستم مبتنی بر ستم و استثمار بر عهده گیرند.

با این درک از انقلاب و تحقق رهایی زنان است که پیش گذاشتن شعار «زن انقلاب رهایی» معنا می‌یابد و به مبارزات زنان در سراسر جهان سمت و سوی صحیح می‌بخشد. در عین این که پیش گذاشتن رابطه انقلاب و امر رهایی زنان با این شعار، خط تمایز روشنی را با همه افراد و نیروهایی که در پی سودجویی از مبارزات زنان با اتکا به انواع و اقسام مرتجعین و قدرت‌های امپریالیستی هستند، ترسیم می‌کند و راه نفوذ آنان را محدود و مسدود می‌سازد.

با اوضاع ملت‌های روبرو هستیم، اوضاعی که از یک طرف کماکان سیطره سیستم ستم و استثمار امپریالیستی بر جهان حاکم است و از طرف دیگر مبارزات گوناگون در مقابل این سیستم در جریان می‌باشد. نمونه بارز آن در شرایط کنونی قطار شدن و کمک‌های علنی و پنهان همه قدرت‌های امپریالیستی و در راس آنان آمریکا در نسل‌کشی از فلسطینی‌ها توسط نژاد پرستان فاشیست اسرائیلی است. در مقابل این نسل‌کشی نیز میلیون‌ها نفر زن و مرد و پیر و جوان در سراسر جهان بویژه در قلب کشورهای اروپایی و آمریکایی به خیابان آمدند و در کنار ستم‌دیدگان فلسطین قرار گرفتند....

این که در تلاطمات پیشرو بر خواسته از شرایط عینی، مبارزه زنان برای رهایی هم چون نگرینی بدرخشد و آینده دیگری را نوید دهد، به کار و تلاش‌های بی‌وقفه ما زنان آگاه، انقلابی و متشکل بستگی دارد.

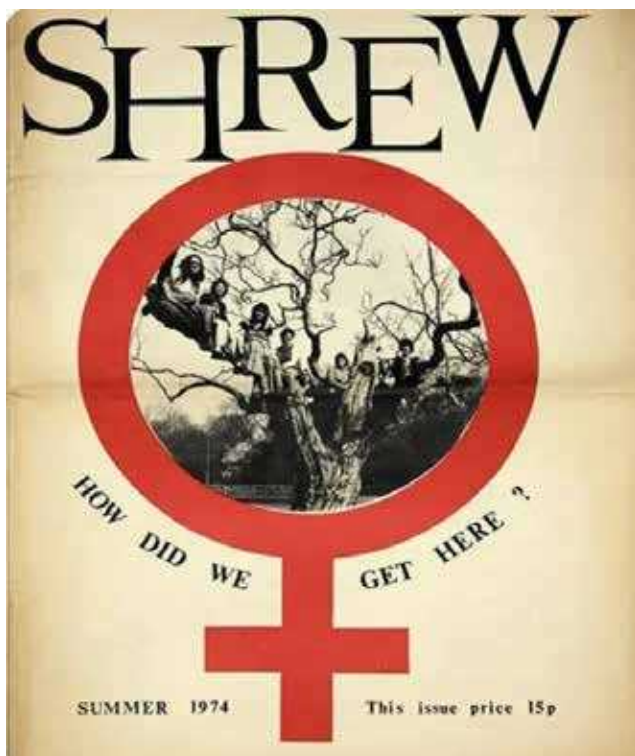
*این متن سخنرانی برای درج در نشریه هشت مارس ویرایش شده است. ■

از سلیطه خواندن زنان در ایران



شلیطه خواندن زنان در افغانستان

سائمه سلطانی



نام اولین روزنامه زنان در بریتانیا: سلیطه

ترند «من سلیطه‌ام» زمانی جرقه خورد که زن جوانی در صحن شفاخانه / بیمارستان قم مصروف شیر دادن به فرزند شیرخوارش بود، که یک آخوند داشت برای دستگیری و استهزای دولتی آن زن ویدئو ضبط می‌کرد. زمانی که آخوند قصد بیرون رفتن داشت، زن از عقبش دوید و در برابرش ایستاد؛ می‌گفت گوشی‌ات را بده و به توربپی ندارد که در محضر عام به کودکم شیر بدهم یا ندهم. وقتی دید او حاضر نمی‌شود گوشی‌اش را به دست او بدهد با جیغ و فریاد از خشم داد می‌زد که مایل را بکشد بیرون. آخوند رمز گوشی‌اش را زد و به دست زن دیگری داد. ولی دوباره از عقب آن زن تلاش به دویدن و بازپس گرفتن گوشی کرد. بالاخره ویدئوی دعوی این صحنه در فضای مجازی و رسانه‌ها منتشر شد. زنان وابسته به جمهوری اسلامی در فضای مجازی از این زن به عنوان سلیطه یاد کردند.

بعد هم زنان جنبش «زن، زندگی، آزادی» در ایران کارزار مجازی #من_سلیطه‌ام را آغاز کردند و دو دستگی به شکل گرفتن در مورد رای بر استفاده این هشتگ و عدم استفاده آن آغاز شد.

از آنجایی که زنان در افغانستان همچنان با عین همین کلیشه‌ها تحت عنوان سلیطه، بی‌حیا، فاحشه و... مواجه‌اند، خواستم که روایات تجربی زنان تحصیل کرده طبقه متوسط و آن‌هایی را که نسبت به موقعیت اقتصادی-اجتماعی و فکری‌شان از افکار سنتی و نقش‌های سنتی زنانه، خودشان را دورتر احساس می‌کردند و از این رو، بیشتر در معرض آزار جامعه با این کلیشه‌ها قرار داشتند مورد بازتاب قرار دهم.



روایت‌هایی از زنان افغانستان

از حماسه در مورد تجربه‌اش از مواجه شدن با کلیشه شلیطه پرسیدم؛ پاسخش خیلی جالب بود، چون در لابه‌لای پاسخ و روایت او پرده از مبارزات گمنام زنان دیروز در برابر گروه‌های جهادی دهه هفتاد برداشته شد:

«سائمه جان، سالش دقیق یادم نیست که ۱۳۷۲ بود یا ۱۳۷۳، اما اوایل ورود مجاهدین به قدرت بود که نیروهای جهادی به مکرویان‌ها و ساحات عصری و مجل کابل حمله می‌کردند و مال و اسباب گران‌قیمت مردم را به زور تصاحب می‌کردند و در این میان اگر زنی خوش‌شان می‌آمد را همچنان با خود می‌بردند. یکی از این خانه‌ها خانه ناهید در مکرویان بود، جهادی‌ها قصد تجاوز بر ناهید جوان را داشتند و ناهید برای فرار از این وحشی‌های اسلامی حاضر شد خودش را از طبقه پنجم بلاک مکرویان بیندازد پایین که بالاخره جانش را هم از دست داد؛ زنان در واکنش به این عمل مردسالارانه اسلامیت‌های جهادی در خیابان‌های کابل برای اعتراض و توقف دادن توحش جنسی آن‌ها برآمدند و من یکی از آن‌ها بودم؛ زمانی که به چهاراهی مکرویان که حالا به نام چهاراهی عبدالحق مشهور است، رسیدیم؛ تانکرهای آب‌جوش و سوزان را آوردند و روی زنان آب جوش‌پاش می‌دادند، و در همینجا به ما انواع توهین‌های لفظی را نیز جار می‌زدند که شلیطه یک شکل خیلی سطحی آن بود؛ به ما زنان سر به هوا؛ زنان باغی و آن‌های هیچ یک از قوانین مردان را نمی‌پذیرند و زنان فاحشه‌ای هستند، صدا می‌زدند».

همچنان همواره اعضا و اقارب خانوادگی و قومی در عقب، من را شلیطه خوانده‌اند و حتا در مورد دخترانم گفته‌اند که دختران کدام شلیطه و بی‌آب‌اند دیگر، مادرشان همینطور شلیطه و بی‌آب بود و شب و روز آواز می‌خواند و به گشت بود، دخترانش که باید اینطور باشند.

تمنا، شاعر جوانی است که در راستای حقوق زنان نیز انگیزه‌ای برای مبارزه دارد و در حال حاضر مشغول مطالعات در این بخش نیز قرار دارد.

از تمنا همچنان پرسیدم که آیا تجربه‌ای از این کلیشه‌ها در زندگی مبارزاتی‌اش را دارد. پاسخ او:

«من هم مانند تمام زنان دیگر، که اندکی از حقوق خود با خبر هستم، همواره مورد تحقیر و توهین جامعه‌ی سنتی و مردسالار ما قرار گرفته‌ام. از سلیطه/شلیطه گفتن؛ تا اینکه من شخصیت جلفی دارم و در فضای مجازی شرم و حیا ندارم. یکی از اتفاقاتی که در همین موارد برایم افتاد و خوب به یاد دارم را اینجا برایتان می‌نویسم.

وحیده* نخستین زنی است که برای انجام این گفت‌وگو سراغش رفتم. او قبل از ورود طالبان، در یکی از دانشگاه‌های خصوصی استاد بود و بعد از حاکمیت امارت اسلامی از خانه فعالیت‌های نویسندگی‌اش را در روزنامه‌ها و نشریات داخلی، همچنان تدریس مکاتب آنلاین زنانه ادامه داده است. هنگامی که از چگونگی تجربه‌اش در مورد شلیطه‌خوانی وی پرسیدم، چنین بیان داشت:

اوایل ازدواج ما بود و خواهرزاده شوهرم که حدود ۱۸ سال می‌آمد و تازه پشت لب سیاه کرده بود، در خانه ما گاه ناگاهی حضور می‌یافت و من شبیه بقیه با او حرف می‌زدیم؛ شوهرم بارها به گوشم فرو می‌کرد که نباید با او زیاد حرف بزنی و باید خیلی مواظب پوشش و طرز نشستنتم در مقابل او باشم. این تذکر دادن‌های او خونم را به جوش می‌آورد و از درون کلاً بهم می‌ریختم که چرا چنین تصویری در مورد من و آن کودک نوجوان دارد. آخر چرا نمی‌فهمد که من تازه با او ازدواج کردم و شوهری به این زیبایی دارم؛ ازدواج‌مان هم عاشقانه و انتخابی بوده، نه سنتی. این باعث می‌شد که با او سروصدا راه بیندازم و دعوایم بلند شود. اما خوشو_مادر شوهر_ و نویم_خواهر شوهر_ در واکنش به این سروصدای بلند من به من می‌گفتند، که زنی شلیطه‌ایی استم و اصلاً زنی خوب و باحیا همانی است که صدایش را بیرون سره چه که حتا اعضای خانواده نباید بشنوند؛ اما من هیچگاه تسلیم این مزخرفات آن‌ها نشدم و می‌گفتم بلی زنی شلیطه و بی‌حیایی استم، به شما هیچ ربطی ندارد که چگونه باشم و یا نباشم، و تنها همینجا بود که دهن‌شان مَهر می‌شد. حالا چندین سال از آن روزها می‌گذرد، آن کودک نوجوان بیست و چندساله شده و مرد جوان، اما هنوز هنگامی که خانه‌مان می‌آید من شبیه سابق با او حرف می‌زنم و شوهرم و بقیه هم پذیرفتند و نمی‌توانند شبیه سابق از من بازجویی کنند.

حماسه پاسون* کارمند رسمی بی‌بی‌سی قبل از حاکمیت طالبان، آوازخوان و زن میان‌سالی است که تجربه چهار دوره حاکمیت اسلام سیاسی را دارد: تنظیم‌های هفتگانه و هشتگانه جهادی؛ دور اول طالبان؛ جمهوری اسلامی افغانستان و حاکمیت مجدد طالبان. او مدت بیست سال برای حق ورود به دانشگاه با پدرش مبارزه کرده است، که بالاخره در سال ۱۳۹۴ موفق شد بعد از سپری کردن امتحان کانکور به دانشکده هنرهای زیبا، دیپارتمنت موسیقی شرقی راه بیابد. او چهار آله موسیقی هارمونیه، توله/نی، طبله و فلوت غربی را به شکل حرفه‌ای در مکتب موسیقی آغاخان که با دو دختر و خواهرش به آنجا می‌رفت، پاس کرده است. می‌گوید مدیر آن مکتب_میرویس صدیقی_ به او گفته بود که زنان دو آله موسیقی طبله و رباب را که آلات موسیقی مردانه پنداشته می‌شدند را زنانه ساختند؛ چون مردان می‌گفتند طبله و رباب انرژی مردانه می‌طلبد. اما فراغت دختر حماسه از حرفه‌ی طبله‌نوازی و زن جوان دیگر از حرفه‌ی رباب نوازی باعث شکستن این لاف و بلوف‌های مردسالارانه شد.

شیطان
در فکر
شماست
و نه
در بدن
زنان!



سال آخر دانشگاه بود، و وقت ارائه‌ی پایان‌نامه‌های ما فرارسیده بود. من اولین نفری بودم که پایان‌نامه‌ام را ارائه دادم. دوستانم به نوبت بعد از من ارائه داشتند. روز بعد، نوبت ارائه‌ی دوستم بود. بسیار استرس داشت. او همیشه از اینکه در برابر اساتید مرد ارائه داشته باشد بسیار هراس و دلهره داشت. من با او خیلی صحبت کردم و گفتم تشویبش نکند.

اما وقت ارائه یکی از اساتید ما که سنش بالا بود و به شدت مغرور بود، به او گیر داد. که چرا فلان کتاب را از مولانا را نخوانده است.

دوستم ترسیده بود و گریه می‌کرد. من بلند شدم و گفتم آن کتاب بسیار دشوار است، قول می‌دهم که هیچ‌کدام از شما آن را نخوانده‌اید. چرا به این بیچاره گیر می‌دهید. نمی‌بینید که ترسیده است؟

استاد به من گفت: «آرام باش دختر و گستاخی نکن.»

من به اصرار دوستم آرام شدم و نشستم.

وقتی استاد از صنف خارج شده بود، به بقیه زنان گفته بود، «همان دخترک سفیدپوست، (حتی اسمم را نگرفته بود) که در آخر صنف می‌نشیند، بسیار شلیطه و بی‌شرم است. ادب و احترام به بزرگ‌تر سرش نمی‌شود. من به خاطر شماها به او چیزی نگفتم، اگر نه به خاطر توهین به من و دیپارتمنت اخراجش می‌کردم. حالا هم باید بیاید عذرخواهی کند.»

من عذرخواهی نکردم و برایش گفتم: «من همان دختر سفید پوست شلیطه هستم، که در آخر صنف می‌نشیند، البته اسم هم دارم. اسمم تمنا است. هرکاری می‌خواهی بکن، دستت خلاص است. هیچوقت سعی نکن از جایگاه و مقامت استفاده کنی و به زنان زور بگویی.»

حلیمه آزادمنش؛ یکتا از زنان سازمان زنان هشت مارس ایران - افغانستان است، او دو تجربه از شلیطه‌خوانی‌اش را دارد:

ما در پاکستان بزرگ شدیم و آن زمان لباس‌های پنجابی پاکستان خیلی کوتاه دوخته می‌شد، من آن زمان نوجوان بودم و این لباس‌ها را بیشتر بر تن می‌کردم، و این باعث شد خانم کاکا/عمویم به من بتازد، که چرا چنین لباسی را بر تن کردم، من هم جا نماندم و پاسخش را دادم که خوب می‌کنم و به تو هیچ ربطی ندارد چگونه و چه لباسی بپوشم؛ او که خیلی خشمگین شده بود به من گفت که شلیطه استی و کنچنی - کنچنی به معنی سگ‌ماده است. زمانی که ما کابل آمدیم و من کار گرفتم، دفتر ما در شهر نو کابل بود، و من و همکارم برای صرف نان ظهر به رستوران می‌رفتیم در مسیر راه همواره از طرف کارگران ساختمان مورد آزار قرار می‌گرفتیم، یکی از آن‌ها صدا می‌زد که اینش را من می‌گیرم و دیگرش صدا می‌زد آنش را من می‌گیرم. یک روز حوصله ما سر آمد و با نگ به طرف آن‌ها پرتاب کردیم و سروصدا بلند کردیم تا دوباره از تکرار آزار خیابانی دست بردارند، در واکنش به این عمل ما به همدیگرشان گفتند که اینها خیلی شلیطه و بی‌آب بودند، دیگر کارشان نگیرید.

فروزان امیری؛ زن جوانی است که قبل از طالبان در دانشگاه ولایت/ استان هرات استاد بود و یک دوره‌ای را هم من حیث کارمند در اداره معارف هرات سپری نموده بود، او خالق اثرهای «شاه کابل مطرب خرابات» و یک مجموعه داستانی کوتاه دیگر تحت عنوان «سرمه و سیاهی» است.

فروزان می‌گوید در مورد خودش تجربه شنیدن شلیطه/شلیطه را ندارد اما شاهد عینی لحظه‌ای بوده است که به زنی این لقب داده شده است:

در اداره معارف هرات سال‌های ۱۳۹۲ یا ۱۳۹۳ بود که یک معلم زن در آنجا برای بازپرسی از حقتش آمده بود و در واکنش به عدم اجرای دو سال معاش و تنخواهش داد و بیداد راه انداخته بود، که چرا تا زمانی که پول و رشوت ندهیم، معاش‌مان را اجرا نمی‌کنید. هنگامی که آن زن آنجا را ترک کرد، کارمندان مرد آنجا با همدیگر می‌گفتند که چه زنی زشت و شلیطه‌ایی بود، دیگری می‌گفت که پیامبر خدا گفته از زن شلیطه و دیوار شکسته حذر کنید. من در آنجا اعتراض کردم و از اینکه حرف به بگو و مگو رسید، به دل گرفتم و آنجا را ترک کردم.

اما داستان **شکیبا داوود**، فعال حقوق زنان درد دهنده‌تر و تلخ‌تر است:

«پدرم من را سه تا چهار بار به شکل جبری با مردان مختلف نامزد کرد و من در هر کدام مخالفت نشان دادم و صدایم را بلند می‌کردم تا از این عمل توقفش دهم، اما من را با شلیطه گفتن و بی‌حیا گفتن در یک اتاق قید می‌کرد تا اینکه از

سروصدایم نجات پیدا کند، بالاخره به اشکال مختلف از هر چهار این نامزدی‌های اجباری، خودم را کشیدم بیرون. هنگامی که از ایران به کابل آمدم با مردی وارد رابطه شدم و خواستم با همدیگر ازدواج کنیم، و چون از دو قوم مختلف بودیم، پدرم من را عاق کرد، و برادرم من را با زنجیر مورد لت‌وکوب قرار داد، بدنم کبود کبود شده بود، تا مدت زیادی در اتاقی حبس بودم و بازهم هنگامی که از خودم دفاع کردم به من شلیقه‌ی بی‌آب گفته شد. با این وجود من موفق شدم با آن مرد ازدواج کنم و هنگامیکه نامزد اخیرم که پسر کاکا/عمویم بود از این موضوع اطلاع یافت، من و همسر من را تهدید به مرگ کرد. اما خوشبختانه ما از افغانستان بیرون شدیم و اکنون در فرانسه هستیم. با وجود این همه گذشته دردناک و سیاهی که برای وصلت با همسر من متحمل شدم، همسر من بعد از گذشت چند سال زندگی مشترک، همه آن‌ها را نادیده گرفت و با زنی از فرانسه رابطه عاشقانه قایم کرد، این باعث شد از هم جدا شویم؛ من هیچگاهی فراموش نمی‌توانم که چه روزهای بدی را به‌خاطر او کشیدیم، پدرم عاقم کرد، چه زنجیرهای محکمی به تنم زده شد، تا روزهای زیادی در حبس اتاقی قرار داشتم و مورد توهین‌های بی‌شمار زن‌ستیزانه همچنان قرار گرفتم، با وجود این همه گذشته تلنبار شده از اندوه، آن مرد به‌سادگی ترکم کرد. اما من جا نایستادم و به مبارزه برای حق زنان ادامه دادم و ادامه خواهم داد.»

و آخرین زن **فروزان اکبریاری ندرت** است. فروزان قبل از حاکمیت طالبان، استاد دانشگاه و فعال حقوق زنان در کمیته حقوق بشر افغانستان بود. اکبریاری ندرت در مورد شلیقه خواندنش چنین می‌گوید:

من از طرف کمیسیون حقوق بشر، موظف شدم تا برای بررسی حقوق اقلیت‌ها گزارشی تهیه کنم و بناً به نقاطی از شهر برای تهیه آن پرداختم؛ در یک قسمت ساحه مکرویان، وارد دکان عطاری یک مرد هندو برای مصاحبه شدم و زمانیکه مشتریانش می‌آمدند ما موضوع را تغییر می‌دادیم و شبیه فروشنده و خریدکننده رفتار می‌کردیم؛ اما بقیه دکانداران مشکوک شدند و دو تن‌شان برای مدتی

آنجا ایستادند و نظاره‌مان می‌کردند، مرد هندو به آن‌ها گفت کاری داشتید، گفت نه. بعد، آن یکی با صدای بلند به دیگری خود گفت، که «ها، اینا همو شلیقه‌ی کابل است، خدانه چکار می‌کنند» اینجا شلیقه به من من حیث فاحشه‌گی اطلاق شد که گویا برای رابطه جنسی و یا عاشقانه با آن مرد می‌پردازم. و معنای شلیقه‌گی هم بر حسب محلات مختلف قابل تحول است، مثلاً در سمت ولایت مزار شریف، به زنی، که حتا بدون اینکه جیغ بزند و سر و صدا کند، و صرفاً دنبال حقیقت باشد، به او می‌گویند شلیقه. مثلاً: من در آنجا هر زمانی حتا در عادی‌ترین حالت جویای حقم می‌شدم، در منطقه ما به من می‌گفتند که با او خوده زننن که بسیار شلیقه است.

زنان افغانستان و ستم زنجیره‌ای

برخلاف اکثریت زنان که در ناآگاهی، فرار از این کلیشه‌ها را ترجیح می‌دهند، زنان آزاده و عاصی شبیه این زنانی که در اینجا مصاحبه نمودند، در افغانستان سالهاست زیر تیغ بنیادگرایان اسلامی، اسلام‌گرایان محصور در اجتماع و نفولیبیرال‌های زن‌ستیز، از روشی ایستادن، پذیرفتن و تصاحب کردن این کلیشه‌ها به نفع خودشان در صحنه نبرد زندگی فردی و اجتماعی کار برده‌اند.

در افغانستان در کنار شلیقه، کلیشه‌های زیادی داریم که بار جنسیت‌زده‌ایی دارند و کارکردهای مشخص و خاص خودشان را همچنان.

مثلاً: شلیقه/ شلیقه به معنی زنی شجاع و جسوری است که برخلاف معیارات ضدزن جامعه که زنان را در هر حالت خموش و افتاده می‌خواهند، صدایش را بلند می‌برد و با خشم حقیقت را می‌خواهد و از حقیقت دفاع می‌کند. مترادف‌های دیگری از شلیقه هم داریم مثلاً: زنی لچر؛ زنی بیاب _ بی آب؛ زنی شیشک؛ بی‌حیا؛ زبان‌دراز، ماچه‌خر، ماچه‌سگ.

و نیز این دو: «المستی یا آل‌مستی» و «شدق‌ری» که اشکال محلی و بومی این کلیشه‌ها اند.

همه اینها به زنانی ساختارشکن گفته می‌شود که حاضر نیستند با چماقی به‌نام کلیشه از حق‌شان محروم ساخته شوند؛ کلیشه‌هایی که درون‌شان را اگر بشکافی جز عجبین کردن حق‌خواهی زنان با تصور زشت و پلیدانه بر اساس جنسیت چیزی بیشتری بدست نمی‌آید.

بهتر است نگاهی به ماهیت و کارکرد این کلیشه‌ها در سطح مفصل‌تری افکنده شود تا به تفهیم بند بعدی این نوشتار کمک کند.

شاید خیلی شنیده باشید که از ستم سیستمی و **زنجیره‌ای** علیه زنان حرف زده شده باشد؛ با خوانش این نوشتار متوجه خواهید شد که ستم و تبعیض زنجیره‌ایی علیه زنان یعنی چه؟

از شما _ خواننده این نوشتار _ می‌پرسم: فکر می‌کنید چرا هنگام برخورد با صحنه‌ای که زنی با صدای بلند یا با جیغ و فریاد به سطوح آمده از ظلم ضدزن حاکم، دارد در محضر عام جیغ می‌زند و حقیقت را مطالبه می‌کند یا با مردی وارد دعوا می‌شود، اولین کلمه‌ای در ذهن‌تان نسبت به او خلق می‌شود، همین لچر، بیاب، فاحشه، شیشک، شلیقه و... است؟



چرا زنی که به خود میرسد و ظاهرش را رسیدگی می‌کند، همواره با این سوال و قضاوت مواجه می‌شود که برای کی خودش را درست میکند این زن هرزه؟ اما هیچگاه از مردی که به خود می‌رسد و خودش را دستکاری می‌کند، کسی این را نمی‌پرسد، و نه تنها با چنین قضاوت‌هایی مواجه نمی‌شود، که برعکس از عمل او با انواع مختلفی چون «مرد باسلیقه» و «با سرشته» تمجید و استقبال هم می‌شود.

جان سینا، کشتی‌گیر مشهور و بازیگر هالیوود هفته قبل با بدن لخت و بدون شورت که فقط با یک پوشش چسبی هم‌رنگ پوست، نهاده بر روی آلت تناسلی همراه بود _ روی استیژ جایزه اسکار ۲۰۲۴ ظاهر شد اما هیچ‌جا کسی در مقابل این حرکت او نایستاد و نگفت که او یک مرد فاحشه است و تن‌فروش؛ یا مردی که خودش را برای جلب توجه زنان لخت کرده باشد. اما چه بسا از زنانی که با پوشش نه‌چندان برهنه‌شان همواره مرکز گیرنده اتهام‌های زن‌ستیزانه‌ای چون فاحشه و تن‌فروش قرار گرفته‌اند و حتا حضور آن‌ها را در اجتماع بیرونی دال بر فاحشه بودن و بدکارگی _ این فاحشه و بدکاره جنسی خود نوعی از این کلیشه‌هاست برای انضباط بخشی استقلال جنسی زنان _ جنسی آن‌ها، خوانده‌اند.

خوب این حجمی از تضاد در تعریف مرد و تخریب زن از کجا می‌آید؟

چرا زنی که با خشم و فریاد تلاش برای درآوردن حقش از حلقوم مردسالاری را میکند عنوان شلیطه یا سلیطه، لچر، بیاب، شیشک، و ماچه‌خر را میگیرد ولی برای مرد خشمگین و «همیشه غر زن» که عادت کرده با دشنام جنسیتی‌زده زنانه سروصدا کند را می‌گویند مرد سرشار و کاکه؟

چرا منشای صحنه‌های نبرد زنانه را شیطانی و زشت عنوان می‌کنند اما منشای نبردهای سیاه و خونین مردان را سیاست و استراتژی؟

اما، زمانیکه با عین صحنه مواجه می‌شوید و می‌بینید مردی در محضر عام، جیغ و غر می‌زند و فحش جنسی_جنسیتی به طرف می‌دهد، در اکثر اوقات بدون ایستادن و قضاوت کردن اخلاقی او از کنارش رد می‌شوید اما در فرصت‌های موردی اگر توجهی هم کردید اولین کلمه‌ایی که در ذهن‌تان نسبت به آن مرد اشاره شده البته که این بوده «مرد سرشاری است» یا مرد با غیرت و شجاع که نمی‌گذارد حقش خورده شود!

یا اصلاً، گاهی توجه کرده‌اید که چرا به جنگ‌ها، رقابت‌ها، و دسیسه‌چینی‌های درون‌قشری و درون‌خانگی زنان با دید زن‌ستیزانه و تحقیرآمیزی «شیطان توصیفی ذات زنان» نگاه شده و برحسب آن نگاه، این موارد را قالب‌بندی کردند؟ مثلاً: «زنا_زن‌ها_ واری جنگ نکو_نکن_» زنا واری پُس پُس نکو «» زنا واری غیبت نکو «» زنا واری شیطانی نکو» و...

ولی در مورد دنیای مردان اینطوری نیست؛ در حوزه خود آن‌ها همه این کلیشه‌ها و اصطلاحات برعکس تعریف شده: جنگ‌های جهان ویران‌کن و بشرکش مردان؛ رقابت‌های سرخ‌رنگ و خونین آن‌ها و دسیسه‌های بزرگ و «بنیادبرکن» آن‌ها و درگیری‌های خانوادگی و قومی مردانه‌شان را با کلمه شان‌دار «سیاست» و «رقابت» مرتب کردند و آراسته ساختند.

به همین شکل: چرا نگاه مالکیتی و ناموس‌پندارانه مرد به زنش را غیرت و شجاعت تعریف می‌کنند در حالیکه همین نگاه مالکیت‌گرایانه در زن نسبت به شوهرش را، و دورنگهداری او از دسترسی بقیه زنان را حسادت و بُخل زنانه تعریف کرده‌اند؟

چرا حس مالکیت روابطی و زناشویی در زنان حسادت تبلیغ شده اما این مالکیت برای مردان، دفاع از کلمات ضدزنی ناموس و غیرت؟

چرا زنی که به ظاهرش می‌رسد را تصور می‌کنند برای مردان خودش را آماده می‌سازد، اما به چنین مردی از این تبصره کار نمی‌برند که او گویا برای جلب توجه زنان خودش را آراسته می‌کند؟

چرا ظاهر برهنه زنی را نشانه غیر متمدن بودن و لخت شدن برای برانگیختن شهوت مردان می‌خوانند، اما در مورد ظاهر لخت مردان کوچکترین تبصره و قضاوت زشتی صورت نمی‌گیرد؟

و هزاران چرای دیگر که از این معیارات و قوانین دوگانه نشات می‌گیرند و کارکرد دو وجهی دارند و بی‌پاسخ مانده‌اند. اما، این اشارات کوتاه یک تصویر گویایی است از سیستمی بودن ستم و تبعیض جنسیتی علیه زنان و برعکس سیستمی بودن امتیاز، حقوق و برتری جنسیتی مردان

کلیشه‌هایی برای کنترل زنان و کنش تصاحب کلیشه

با توجه به تبعیض و ستم مشترک زنان در افغانستان و ایران، لازم است که در مورد مشخص شدن کاربرد و گسترده شدن این ترند با این نکات اساسی مواجه شد.

مردسالاری برای بقای طولانی مدتش نیاز به یک سری تاکتیک‌ها و روش‌هایی دارد که در حفظ فرودستی زنان کمک میکند. سلیطه/سلیطه خواندن زن نوع مهمی از آن است، که برای زن من‌حیث ابزار کنترل کننده عمل می‌کند.

سلیطه و بقیه کلیشه‌هایی زن‌ستیزانه در واقع ابزارهایی‌اند که عاملیت حقوقی و انسانی زنان را بر اساس جنسیت‌شان تابوسازی کرده‌اند. این کلیشه‌ها با محتوای تابوئیزه‌هایشان باعث خشم و انقلاب می‌شوند و زنان از حد و مرزی که سیستم مردسالاری حاکم برای‌شان تعریف کرده، عبور می‌نمایند و آن خط و مرز را زیر پا نموده و می‌شکنند.

مثلاً: برای زنان خط و نشانی کشیدند، که در آن اگر در حق آن‌ها تجاوز کنند، حق کار، آموزش، رای، طلاق، حضانت، پوشش، گشت و گذار، ازدواج، عاملیت جنسی، عاملیت جنسیتی و... را از آن‌ها بگیرند، این زنان حق اعتراض را ندارند، اگر هم بخواهند اعتراض کنند باید در خفا، فضای پوشیده، با صدای نرم و تواضع آن را برسانند. ولی اگر زنی _ شبیه آن زن در شفاخانه هنگام شیر دادن به کودکش_ از این حجمی از بی‌عدالتی به ستوه می‌آید و با خشم داد می‌زند برای نشان دادن طرف سر جایش و تفهیم اینکه به او ربطی ندارد این زن چطور می‌باشد و چگونه عمل کند، سیستم مردسالاری فوراً دست به کار می‌شود و با ابزار کنترل فرودستی زن، که همین کلیشه‌های زن‌ستیزانه چون سلیطه و بی‌حیا و... هستند، وارد صحنه می‌شود تا با این ابزار که به نحوی ضمانت اجرای اخلاقی مردسالاری پنداشته می‌شوند، تلاش عدول و

بازگشتاندن زن را بر سر جایش کند. به عبارتی، تلاش می‌کند این زنی که خط و مرزها را شکستاننده و دنبال حقیقت قاطعانه و نترس راه افتاده را دوباره با تنبیه اخلاقی که او زنی زشت، بدجنس و بدکاره‌ایی است، بر سر جایی بنشانند که قبلاً او را نشانده بود. اما این زن حاضر نمی‌شود در آن جایگاه دوباره برگردد، برای همین می‌ایستد و همان ابزار تنبیه اخلاقی را از دست سیستم و اجراکنندگان آن می‌گیرد و می‌پذیرد که بلی او سلیطه و شلیطه است، چون حقیقت را می‌خواهد؛ چون می‌خواهد با داد زدن بفهماند که زن هم انسان است و برخلاف باور مردسالارانه، که زن را موجود خموش و عاری از سیستم عصبی و هوشی عنوان می‌کند، زن دارای سیستم عصبی و عقلانی است که قابلیت کنش و واکنش را دارد: من به عنوان یک زن بعد از این، دریدگی و پستی مردسالاری را تحمل نمی‌کنم و صدایم را می‌آورم بیرون.

پس زن دارد با این روش نه تنها ابزار سرکوب و کنترل خودش را از دست سرکوبگران جنسی_جنسیتی می‌گیرد که در عین حال مفهوم تنبیه‌گرایانه و زن‌ستیزانه آن ابزار را نیز متحول و متغییر می‌سازد. این را می‌شود ابزارزدایی کنترل‌گرانه مردسالاری نیز نامید.

به بیان دیگر:

سلیطه یا سلیطه معنی زنی را می‌دهد که با صدای بلند و فریاد دارد حقیقت را از حلقوم مردسالارها در می‌آورد، اما مردسالاران این حق‌خواهی زنان را با این کلیشه‌ها به نحوی هراس‌افگانه ترسیم کرده‌اند. یعنی با مفهوم سلیطه یا همان سلیطه این را می‌رسانند که زن همواره باید با صدای نرم و از راه‌های پوشیده اعتراض را برساند ولی اگر چنین نکند، سلیطه است و سلیطه هم زنی که برای خواستن حقیقت اختطاریه‌ها و قوانین مردسالارانه را مدنظر نمی‌گیرد و برخلاف آن برای خواستن حقیقت جیغ می‌زند و قال مقال راه می‌اندازند، اما اینکه زنی می‌ایستد و می‌پذیرد سلیطه است یعنی می‌خواهد این را بپرسد که چرا جیغ‌زدن و فریادزدن مان با اصطلاح «سلیطه» تابو شود؟ چرا صرفاً برای اینکه زن استم حق جیغ زدن نداشته باشم؟

حالا برای شکستن تابوی سلیطه‌گری یا در واقع حق‌خواهی‌ام با جیغ بلند صدا می‌زنم تا بار دیگر وقتی پای حق خواستنم به میان آمد، با کارت «سلیطه خواندن» حقم را از دستم خارج نکنی.

با ایستادن بر این دامی اخلاقی که مردسالارها برای زنان درست کرده است، زنان دارند می‌ایستند و محل ورود و سلطه مجدد مردسالاران را به این حفره و دام‌ها به‌منظور استفاده علیه خودشان پس می‌گیرند. از نگاه تئوری می‌شود به این می‌تود «بازپس‌گیری مفهوم» اطلاق کرد. یعنی زنان دارند مفهوم را دوباره از نزد آن‌ها خارج می‌کنند و در عین زمان ماهیت و کارکرد سانسور شده‌اش را همچنان برملا می‌سازند.

مخالفتان «من سلیطه‌ام» در افغانستان

مخالفتین کاربرد سلیطه دو دسته اند، یکی اسلامیت‌ها (حکومتی و غیرحکومتی) و دوم چپ سنتی.

مخالفت اسلامیت‌ها از این جهت است که آن‌ها دارند ابزار تسلط و کنترل بر زنان را از دست می‌دهند و در واقع در برابر زنان خلع سلاح می‌شوند، زیرا با سلب این ابزار و تابودایی از آن توسط زنان تابوشکن، یک پایه اساسی فشار بر زنان که سلول‌های زندان ذهنی اجتماعی برای آن‌ها است، نابود و فلج می‌شوند. از این رو آن‌ها هنوز مقاومت می‌کنند تا نگذارند سلاح‌شان از دست برود و عقب‌نشینی کنند.

دسته دوم مخالف، چپ سنتی است. این چپ همواره در دگماتیسم ویرانگر مبارزه طبقاتی بر اریکه انگ‌زنی می‌نشیند و نه تنها با چوب بورژوازمینیسیم یا فمینیسم مبتدل به زنان چپ‌گرای فمینیست و بقیه نیروهای چپ، باعث بُردن آن‌ها از چپ و مبارزه طبقاتی می‌شود که بر علاوه آن، عمداً جبهه چپ را با موضع‌گیری‌های دگماتیستی‌اش تخلیه می‌نماید.

پیشنهاد این دسته به فمینیست‌ها و بقیه زنان سلیطه‌گرا این است که «لطفاً سلیطه نباشید، مبارزه کنید.»

اما نقدهای مهمی بر این دیدگاه وجود دارد:

یک. چپ سنتی با این شیوه حافظ معنی و مفهوم زن‌ستیزانه سلیطه است. همین که اذعان می‌دارد سلیطه نباشید و مبارزه کنید، به این معناست، که بلی، سلیطه من حیث یک شخصیت و موقف زشت وجود دارد و با تأیید نظر اسلامیت‌ها و بقیه مردسالاران، سلیطه‌گری عمل زشت و ممنوعی است، بناً از انجام آن حذر کنید.

یعنی چپ سنتی شبیه اسلامیت‌ها باور بر این دارد که زن نباید جیغ بزند و صدا بلند کند چون این کار زشتی است زیرا او زن است و برای زن صدا بلند کردن اصلاً مناسب نیست.

دو. اگر بازم چپ سنتی آن را به هر دلیلی رد می‌کند و ادعا دارد موجه نیست، پس این را از آن‌ها می‌خواهم بپرسم که از دید شما مبارزه یعنی چه؟ همین که زنان در برابر مردسالارها می‌ایستند، و با نترسی صدا بلند می‌کنند و حق‌شان را می‌خواهند، آیا این مبارزه نیست؟

یا آیا زنان باید بعد از این با صدای افتاده و حالت تواضع اعتراض‌شان را برسانند، چنانکه اسلام و اسلام‌گراها می‌خواهند؟

دقیقاً مبارزه زنان در چه حالتی قرار بگیرد که با چوب «مبارزه مبتدل بورژوازی» شما به عقب رانده نشود؟

سه. آیا چپ سنتی با دفع سلیطه‌خوانی این را هم‌زمان تأیید نمی‌کند که زن زشت و زن خوب وجود دارد، همان سیاست اصلی اسلامیت‌ها،

که تفکیک‌گذاری میان زنان و بعد شیوه یافتن سرکوب در آن‌ها است؟ شاید چپ سنتی اصلاً متوجه نباشد اما به‌خوبی دارد بازوی مردسالاران و اسلام‌گراها قرار می‌گیرد. زیرا نظر اسلامیت‌ها و مردسالاران غیر اسلامی این است که سلیطه وجود دارد و سلیطه همان زنی است که از حشش دفاع می‌کند و سلیطه‌تر هم زنی است که با صدای بلند و فریاد خواستار حشش می‌شود. چپ سنتی هم با تأکید بر موجودیت سلیطه دارد به زنان مبارز این هشدار را می‌دهد که از صف آن سلیطه‌های زشت دور شوید و به شکل منظمی حق‌تان را بخواهید؛ عین اسلامیت‌ها می‌خواهند برای اعتراض زنان یک شیوه موجه و قابل قبول تعریف کنند و آنطرف یک شیوه تابوئیزه شده، ناروا و زشت!

اما بر خلاف چپ سنتی، اسلام‌گراها و مردسالاران، فمینیست‌ها چپ و زنان مبارز با سلیطه‌خواندن‌شان می‌خواهند این را برسانند و به همه فریاد بزنند که سلیطه‌گری وجود ندارد مگر حق خواستن زنان؛ اینها در واقع حق‌خواهی‌مان را به شکل شورش‌گرایانه و حتا غیرشورش‌گرایانه آن سلیطه‌گری خوانده اند! و اگر شما هم با وجود افشای این مفهوم فکر می‌کنید سلیطه‌گری عملی زشتی است، به یقین که از وقیح‌ترین مردسالاران ضد زنید و خط ما با شما شبیه خط‌مان با اسلامیت‌ها و بقیه نرسالاران، درشت و اعلام شده است.

چهار. مترادف کردن سلیطه‌گری با لمپنیسم؛ فراموش نکنیم چپ سنتی سلیطه‌گری یا حق‌خواهی زنان را با لمپنیسم در یک ردیف گنجانده است! روشن شدن دلیل اینکه اطلاق لمپنیسم بر مبارزات زنان توسط آن‌ها، ناشی از عدم سواد سیاسی آن‌ها است یا نشانه‌ای از مردسالاری آن‌ها، به گمانم چیزی را حل نخواهد کرد. اما آنچه واضح است تعصب و دگم بودن آن‌ها در بررسی تحولات و مبارزات ضد سیستمی است که در این شرایط دشوار که نیازمند انسجام هر چه سریع‌تر نیروهای چپ احساس می‌شود. آن‌ها با چنین نسخه پیچی و چماق‌زنی به‌نام مبتدل و بورژوا، دارند این انسجام را به سمت تخریب می‌کشاند.

آنچه که چپ سنتی نمی‌تواند از جریان فمینیستی سلیطه‌گرا درک کند، این است که فمینیست‌ها و بقیه زنان این کمپین در حالت عادی برای مبارزه‌شان از این کلیشه‌ها من‌حیث ترم یا اصطلاح مسلط هیچگاهی استفاده نکرده‌اند و این فقط یک واکنش مقطعی است برای منفعل کردن آن ساختار تابوئیزه شده و جنسیت‌زده این کلیشه‌ها. به عبارتی، زنان برای مبارزات‌شان مفاهیم غنی تئورستی دارند و این از سر نیاز نیست که اتهام آن‌ها (چپ سنتی) وارد باشد؛ بلکه همانطور که تذکر داده شد هدف آن زدودن کارکرد مردسالارانه و اسلامی آن است.

پانویس:

*حماسه پاسون و وحیده، اسامی مستعار این دو زنان اند که بنا بر خواهش آنها از درج نام اصلی‌شان خودداری کردم. ■

تَشکیلات انقلابی زنان

ضامن پیشروی جنبش انقلابی زنان در افغانستان

سخنرانی طاهره شمس در جلسه کلاب هاوس سازمان زنان هشت مارس به مناسبت ۸ مارس روز جهانی زن ۲۰۲۴



تشکیل دولت با ثبات عملی نشد و شکست خورد. در نتیجه این ناکامی بود که امپریالیست‌های آمریکایی بار دیگر توجه خودشان را به طالبان برای ایجاد به اصطلاح ثبات نسبی، معطوف کردند. در حقیقت آمریکا از سال‌ها پیش به این جمع‌بندی رسیده بود که به خاطر طولانی شدن و درگیر بودن در افغانستان و عراق پس از اشغال نظامی، رقبای امپریالیستی‌اش مانند روسیه و چین از نظر اقتصادی خودشان را تقویت کردند و هم چنین مناطق تحت نفوذشان را در خاورمیانه، آفریقا، آسیا و حتی در اروپا به حد قابل ملاحظه‌ای گسترش داده‌اند. در نتیجه آمریکا سیاست‌های جهانی و منطقوی خود را برای از میدان به در کردن رقبای خود یعنی روسیه و بویژه امپریالیزم تازه نفس چین تغییر داد

اگر خلاصه کنم این بخش را چون وقت بیشتری برای پرداختن نیست این است که چه ۲۳ سال پیش که امپریالیست‌های آمریکایی و متحدین‌اش تحت نام «رهایبی زنان» به افغانستان حمله نظامی و بعد هم آن را اشغال کردند، در خدمت به منافع استراتژیک آن دوره‌اشان بود و زمانی هم که نیروهای نظامی خودشان را از افغانستان بیرون کشیدند و طالبان را به قدرت رساندند باز برای منافع استراتژیک این دوره‌اشان بود.

همان طور که می‌دانید، تاریخ مبارزات زنان در افغانستان هم مثل ایران و در سایر کشورهای جهان، تاریخی طولانی دارد، اما تمرکز بحث‌ام در رابطه با دوران کنونی بویژه از دورانی است که طالبان را به قدرت رساندند.

همه می‌دانیم که طالبان با همیاری مرتجعین منطقوی و امپریالیست‌های آمریکایی و متحدین‌ش در ۲۴ اسد (مرداد) ۱۴۰۰ مطابق با ۱۵ آگست ۲۰۲۱ به قدرت رسانده شد. اما سؤال این است که چرا طالبان را به قدرت رساندند؟

افغانستان همیشه به خاطر موقعیت استراتژیک‌اش یعنی وصل بودن به سه منطقه مهم جهانی، آسیای میانه، خاورمیانه و آسیای جنوبی - از اهمیت ویژه‌ای برای قدرت‌های بزرگ جهانی برخوردار بوده و همین موقعیت باعث تمرکز تضاد میان قدرت‌های بزرگ و مرتجعین منطقه‌ای در طول قرن‌ها شده.

برای همین موقعیت استراتژیک افغانستان امپریالیزم آمریکا افغانستان را اشغال کرد تا بتواند از موقعیت برتری که در نتیجه جنگ سرد میان امپریالیست‌های آمریکایی و غربی با سوسیال امپریالیزم شوروی و اقمارش حاصل کرده بود، سلطه و سرکردگی خودش را نه تنها در افغانستان بلکه کل خاورمیانه و در سطح جهانی تثبیت بکند.

پیش از اشغال، دولت دست‌نشانده خودشان را بر سر کار آوردند و بنا بر گزارشات منتشر شده بیش از یک تریلیون دالر خرج کردند تا بتوانند دولت با ثباتی را در افغانستان شکل دهند. اما نشد. چرا که گره خوردگی تضادها بین قدرت‌های امپریالیستی و قدرت‌های مرتجع منطقوی که در باندها و گروه‌بندی‌های مختلف در دولت دست‌نشانده بازتاب داشت، پیچیده‌تر از آن بود که در تصور خط‌گذاران آمریکایی می‌گذشت.

خشونت‌های سازمان یافته بر زنان، با هدف وادار کردن آنان به خانه نشینی معنی و مفهوم می‌یابد. به همین دلیل می‌بینیم که در دو سال و نیمه گذشته وزارت «امر به معروف و نهی از منکر» که در حقیقت وزارتی برای سرکوب زنان است، فعال‌ترین وزارت خانه طالبان بوده است.

اما طالبان که تصور می‌کرد می‌تواند هم چون سال‌های ۹۰ میلادی با خشونت‌های وحشیانه و تعرض به زنان و صدور احکام اسلامی علیه آنان، شرایط تثبیت خود را هموار کند، اینبار با مبارزات زنان به اشکال گوناگون روبرو شده. برای زن ستیزان طالب سخت است که دریابند که نه ابزار مذهب دیگر آن کارکرد گذشته را داره و نه زنان بویژه زنان نسل جوان، همان زنان سال‌های ۹۰ می‌باشند. اگرچه در همان دوران هم زنان پیشرو به اشکال متفاوت در برابر طالبان مقاومت می‌کردند.

رشد فکری زنان افغانستان در فرآیند بیش از چهار دهه سلطه بنیادگرایی اسلامی و ستم جنسیتی و درد و رنج حاصل از آن بالا رفته. زنان افغانستان به چشم خود دیده و می‌بینند که نتایج حکومت اسلامی در ایران چه بر سر زنان و آحاد جامعه آورده؛ بویژه آن دسته از زنانی که به عنوان مهاجر در ایران کار و زندگی کردند و با گوشت و پوست خود زن ستیزی، فاشیسم و شونیستی عمل کردن حکومت اسلامی را لمس کرده اند.

ن چه که تا کنون مشخص شده این است که طالبان با صدور احکام ضد زن مبتنی بر شریعت اسلامی، با ایجاد رعب و وحشت، با گلوله و تجاوز، با سنگسار، با شکنجه و قتل‌های آشکار و پنهان، نمی‌تواند جلوی بلند کردن صدای اعتراض زنان پیشرو را بگیرد. باید در نظر بگیریم که هزاران هزار دختری که تشنه فرا گرفتن علم و دانش هستند و از تحصیل محروم شدند، زنانی که از کار محروم و امید و آرزوهای‌شان بر سهم گرفتن در مسایل اجتماعی از آنان گرفته شده، کارمندان ادارات سابق، هنرمندان، خبرنگاران و هزاران هزار نفر دیگر، مخالف سرسخت زن ستیزان طالب هستند و خواست سرنگونی این دارودسته متحجر زن ستیز را در سر می‌پرورانند.

در این جا می‌خواهم به دو مساله مهم اشاره کنم. یکی این که در ماه‌های اخیر از جانب جریان‌های ارتجاعی و وابسته به مرتجعین منطقه‌ای و قدرت‌های امپریالیستی برای شریک شدن در قدرت حکومت همه شمول را پیش کشیده اند. این حکومت همه شمول هم قرار است انواع و اقسام نیروهای اسلامی جهادی بعلاوه طالبان را به گفته خودشان در یک به اصطلاح انتخابات آزاد شامل شود. اما آن چه مسلم است این جریان‌های «حکومت همه شمول» پسیم، هیچ تفاوتی با طالبان در زن ستیزی، در سرکوب ملیت‌های تحت ستم، در کشیدن شیر جان کارگران و زحمتکشان ندارد.

به این نکته هم اشاره کنم که طالبان دست پرورده پاکستان و با حمایت آمریکا و متحدین اروپائی‌اش در دهه ۹۰ میلادی ساخته و سازماندهی شد. بنابراین، این نیروی بنیادگرای اسلامی، هرگز یک نیروی ضد امپریالیستی و به طور مشخص ضد امپریالیزم آمریکا نبوده و نیست. طالبان در تمام دوران پس از سرنگونی خصوصا از سال‌های ۲۰۰۶ که مجددا عملیات نظامی خود را با اتکا به پاکستان، آغاز کرد، نه در مقابله با نیروهای نظامی آمریکا و ضدیت با آنان، بلکه عمدتاً حمله و کشتار مردم را در دستور کار خود قرار داد. قصد طالبان از حملات انتحاری در کوچه و بازار و کشتن توده‌های مردم، از خشونت‌های به شدت زن ستیزانه بر زنان در هر جایی که زورشان می‌رسید در خدمت به این مساله بود که بتواند خود را از این طریق به قدرت‌های امپریالیستی به ویژه آمریکا تحمیل کند و این طوری هم شد.

در دو سال و نیمی که از به قدرت رساندن طالبان، این نیروی بنیادگرای اسلامی که تا مغز استخوان، زن ستیز و ضد مردمی است می‌گذرد. در این مدت جنگ طالبان در تمام ابعاد علیه زنان سازماندهی شد. دو سال و نیمی که ستم جنسیتی بر زنان یکی از اصلی‌ترین برنامه‌های امارت اسلامی طالبان را تشکیل داد. دو سال و نیمی که طالبان با صدور فرمان‌های ضد زن و با حمله به زنان برای خانه‌نشین کردن آنان، افغانستان را به جهنمی برای زنان بدل کرده است. دو سال و نیمی که دانشجویان دختر از ادامه تحصیل محروم و بسیاری‌شان مجبور به ازدواج اجباری شدند. دو سال و نیمی که زنان سرپرست خانواده، زنان زحمتکشی که با مشقت فراوان لقمه نانی را کسب می‌کردند با احکام ضد زن طالبان به زور از کار بیکار و تعدادی‌شان مجبور به فروش اعضای بدن و یا فروش اطفال خود شده اند. دو سال و نیمی که اکثر مردم بویژه زحمتکش‌ها به نان شب خود محتاج اند. دو سال و نیمی که رها کردن کودکان در کوچه و خیابان، فروش کودکان بخصوص کودکان دختر به خاطر فقر، گسترش بی‌سابقه‌ای یافته. دو سال و نیمی که خشونت خانگی و قتل زنان توسط مردان خانواده و حمایت آشکار امارت اسلامی افزایش پیدا کرده. دو سال و نیمی که آمار خودکشی زنان و جوانان، به شدت بالا رفته. دو سال و نیمی که ازدواج اجباری کودکان دختر برای تجاوز قانونی، رشد بی‌سابقه‌ای یافته است. دو سال و نیمی که شونیسم پشتون قدرت بیشتری گرفته و ملیت‌های گوناگون بویژه هزاره‌ها تحت شدیدترین ستم تا حد نسل کشی قرار گرفته اند. دو سال و نیمی که میلیون‌ها نفر از مردم بخصوص جوانان مجبور به فرار از افغانستان و روی آوردن به ایران و ترکیه و... همان کشورهایی که حاکمان‌شان هیچ تفاوتی کیفی با طالبان ندارند، شده اند...

طالبان مثل رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی در ایران و بقیه حکومت‌های اسلامی، اسلامی بودن‌شان با ستم جنسیتی و به قهقرا بردن موقعیت زنان، رقم خورده. برای امارت اسلامی طالبان، درجه بالای اسلامی بودن‌شان با افزایش هر چه گسترده‌تر محدودیت‌ها و



رفع این نیاز مبرم از یک طرف به پیشروی جنبش انقلابی زنان و گستردگی آن کمک شایان می‌کند و شرایط را برای سهم گرفتن زنان در مبارزه مهیا می‌سازد و از طرف دیگر به مبارزات زنان و سایر ستمدیدگان در مسیر سرنگونی انقلابی طالبان و کوتاه کردن دست کلیه قدرت‌های امپریالیستی و منطقوی خدمت شایان می‌کند.

در این راه پر پیچ و خم و دشوار با اتکا به همبستگی و حمایت فعال همه رزمندگان زنان در سراسر جهان، پیش خواهیم رفت.

نه به طالبان ضد زن

نه به رژیم زنستیز جمهوری اسلامی

نه به امپریالیسم

زن انقلاب رهایی

زنده باد ۸ مارس روز رزم زنان در سراسر جهان علیه ستم جنسیتی

دوم در رابطه نشست دوحه و شرکت برخی از زنان کاسه لیس در آن بود که در روز آخر سه زن محبوبه سراج، شاه گل رضایی و میترا مهران به عنوان «مدافعین حقوق زنان» شرکت کردند. از این نوع زنان در ایران هم داریم مثل مسیح علینژادها.

اما زنان مبارز با گرایش‌های مختلف که از زمان به قدرت رساندن طالبان علیه این نیروی ضد زن به اشکال گوناگون مبارزه کرده اند، این دسته از زنان لابی‌گر قدرت طلب کاسه لیس و نرخ به روز خور را افشا نموده و این افشاگری را بخشی از پیشبرد مبارزه علیه کل سیستم ضد زن طالبان و همه نیروهای ارتجاعی می‌دانند.

بدون شک ما زنان آگاه و مبارز در افغانستان، در همین دو سال و نیم گذشته نه تنها به طالبان ضد زن بلکه به امپریالیست‌های آمریکایی و اروپایی، نشان داده‌ایم که ذره‌ای سر سازش با طالبان و امارت اسلامی آنان نداریم. نشان داده‌ایم که ستم جنسیتی و ابعاد خشونت وحشیانه حاصله از آن را بر نمی‌تابیم. این را هم می‌دانیم که راه سختی در پیش داریم، اما، هم تجارب مبارزاتی‌مان در افغانستان و هم در ایران و اقصی نقاط جهان این واقعیت را به میان می‌کشد که برای پیمودن درست راه مبارزه به فعالیت جمعی، متشکل و بر پایه درکی انقلابی نیاز داریم و در این راه مهم و سرنوشت ساز، ما فعالیت‌های خود را حول گسترش هسته اولیه سازمان زنان هشت مارس در افغانستان متمرکز کرده ایم.

ای نیمه دگر، شعری از رفیق مینا اسدی توسط رها آذر از فعالین سازمان زنان هشت مارس در افغانستان در جلسه ۳ مارس ۲۰۲۴ به مناسبت ۸ مارس روز جهانی زن، دکلمه شد.

ای خسته از شکنجه و تحقیر و
بندگی

چشمت براه کیست؟

سکوت برای چیست؟

تا رنج سالهای ستم برملا کنی

تا نقشه های بی خردان بی

بها کنی

بر خیز

برخیز تا هزار قیامت بپا کنی

وقتی که قلبهای تپنده

با جرم عشق به انسان

بر دار مرگ و تباهی

مصلوب می شوند

وقتی که توده ها

با هر بهانه ای

سرکوب می شوند

دیگر زمان بردگی خانه

نیست

برخیز

برخیز و دستهایت را

در عمق شب رها کن

امروز روز توست

خورشید را بنام صدا کن

مارس ۱۹۸۴ - استکهلم

ای نیمه ی دگر
با نوبی سالهای سنگ و مس و آهن
تبعیدی سراچه و دیر و حرم
خاتون سالهای توطئه و تحقیر
بنگر چگونه ذره های تنت آب می
شود

در زیر بار برده گی خانه ؟
بنگر چگونه قلب پریشان
در خانه ای به وسعت تنهایی
در خانه ای به وسعت دلتنگی
می ایستد ز جوشش؟
وقتی که تو نشسته و درمانده ای
آیا چگونه معنی انسان
در دشت ذهن ساده ی کودک
تفہیم می شود؟

بنگر

بنگر چگونه بی تو طرح عظیم

زندگی انسان

در گیر و دار حادثه و انقلاب

ترسیم می شود؟

اهمیت جنبش رادیکال زنان در افغانستان

سخنرانی سائمه سلطانی در جلسه کلاب هاوس سازمان زنان هشت مارس به مناسبت ۸ مارس روز جهانی زن ۲۰۲۴

اهمیت جنبش زنان در افغانستان را میتوان در دو بخش از نظر گذراند: عمومی بودن مبارزه جنبش در برابر ارتجاع و امپریالیسم و پتانسیل خلق هویت مشترک زنانه میان زنان در افغانستان.

بعد از ورود طالبان به قدرت به بار دوم، جنبش زنان با شور و خشم به خیابان‌های کابل و ولایات مزار، هرات، تخار، کندز، بدخشان، پروان و... با شعار «نان، کار، آزادی» آمدند و فریاد دادخواهی برای توده‌هایی فرودست و تحت ستم که نان و جان آن‌ها را طالبان و حقانی‌ها تهدید می‌کردند، بلند کردند.

شعار نان، کار، آزادی شعار طبقاتی از نادرترین طبقه جامعه است که همه حقوق و آزادی‌های اقتصادی_سیاسی_اجتماعی آن طبقه را ذیل خودش مطالبه می‌کند.

زنان منحیت‌ناجیان این طبقه برای هشدار به امارت اسلامی و حامیان‌شان با این شعار میخواستند به آن‌ها برسند که خواست ما منحیت‌نماینده این طبقه چیست و چرا این را خواست‌هایمان را به گوش‌تان داد می‌زنیم، هدف‌مان ازین خواست‌ها، مطالبه‌اش از دامن قدرت چرکین و دست‌به‌خون شما نیست؛ ما این خواست‌ها را مطرح می‌کنیم که حد و مرزمان را با هم مشخص کنیم؛ و حالا که حد و مرز مشخص شد پس ما راه‌مان را می‌رویم که مقاومت و ایستادگی‌ست و تا آخر این راه متعهد به طی کردن آن خواهیم بود؛ و در انتهای این مسیر، «نان، کار و آزادی» مان را از چنگال‌های خون‌آلود شما بر خواهیم گرفت. مسیر هم برای آن مشخص کردند، «طالبان، طالبان، سرنگون، سرنگون».

برای مصداق میتوان از شعار زنان در خیابانهای تخار یادآوری کرد که با تعداد اندک، شجاعانه به جاده‌ها ریختند و شعار «طالب جنایت میکند، آمریکا حمایت میکند» را سر دادند. این شعار اعلان جنگ واضح در برابر آمریکا و مزدوران داخلی‌اش طالب و حقانی بود. جنبش زنان هر چند باز هم با گفتارهای فمینیسم دولتی_ان‌جی‌اویی به شکلی محاصره شد، و همین حالا هم تلاش این گفتارها در جهت‌دهی جنبش متوسل میشود به دست در دامن شدن آمریکا، و سازمان ملل.



هر قدر فشار طالبان بر مردم تحت ستم عمیق‌تر شود، تلاش این زنان وابسته به نیروی استعمار جهانی نیز برای نمایش دست در دامن شدن جنبش زنان به دعوت سازمان ملل و حضور مجدد این اشغالگران در افغانستان نیز عمیق‌تر میشود. یکی از وظایف ایادان بومی این امپریالیست‌ها، خلق ایده محدودسازی ستم و وضع موجود در گردن حلقه رهبری دولت وارداتی جمهوری خودشان و یا امارت اسلامی است؛ این تلاش دارند به‌عنوان نمایندگان مردم و زنان، هم به جهان و هم به مردم افغانستان تلقی کنند که اشکال در نظم نئولیبرالیستی □ امپریالیستی نیست بلکه در سطح رهبری دولت قبلی و فعلی است. مثلاً فرار غنی و حضور طالب و حقانی را به قدرت، نکوهش میکنند بدون انعکاس و بررسی قضیه کتمان شده در عقب آن.

بر خلاف آن‌ها مبارزه اما هنوز در پای‌سنگ و تنه‌ی جنبش توده‌ای زنان در زیرپوست شهر و ولایات افغانستان جریان دارد و این زنان انقلابی علیه افشاسازی هر دو اشغالگران و ایادان‌شان فعالیت می‌کنند. همواره انگشت انتقاد این زنان بر اصل سیستم بوده و آن را نشانه می‌رود. این جنبش در زیر پوست شهر و روستاهای افغانستان دم می‌زند برای رویارویی بعدی و بازپس‌گیری حساب از این گفتارهای وابسته به سیستم، طالبان و امپریالیست‌های آمریکا، چین و روسیه.



زنان با چشم سر صحنه‌های وحشتناک حذفشان را توسط طالبان و حقانی‌ها بار دیگر مشاهده کردند و این تکانه‌دهنده‌ترین لحظاتی بود که منجر به ساختن تاریخ توسط تجمع زنان حول یک نقطه «مبارزه با ستم امپریالیستی_ طبقاتی_ جنسیتی بود».

زنان ازینجا بدون درن ظر گرفتن شکاف‌های قومی_زبانی_مذهبی کنار هم جمع شدند و یکصدا علیه امارت و حامیان‌شان التیماتوم صادر کردند. در واقع ما در این صحنه از تاریخ شاهد آغاز و شکل‌گیری هویت جمعی زنان و جنبش فمینیستی در افغانستان هستیم.



بناً آنچه که جنبش زنان در افغانستان میخواهند و هدف قرار دادند بسیار وسیع است و محدود به آزادی زنان نمیتواند شود هر چند تاکید اولیه‌شان بر نجات زنان است اما این جنبش، این را به خوبی درک کرده است، که زنان تا حضور استعمار، اشغال و ایادان داخلی آن‌ها هرگز آزاد نخواهند شد و یک سری مهمی از آزادی زنان وابسته به آزادی جمعی توده‌هایی اشغال شده است.

همواره خلی یک جنبش متعهد که نماینده و بررسی کننده انواع ستم بر زنان در افغانستان بلخصوص افغانستان تحت اشغال امپریالیست‌ها و این اسلامگرایان باشد، محسوس بود ولی با حضور مجدد طالبان، زنان قادر به شکل دهی چنین جنبشی شدند که تلاش میکند برای نقد پدرامردسالاری و نقش حمایتی و سازنده امپریالیسم جهانی در گسترده‌سازی و تکثیر این نظام خفقان‌آور برای زنان را نشانه بگیرد و توضیح دهد که آنچه بر زنان در افغانستان جاری میشود، پشتوانه نظم جهانی دارد و این نظم حاکم نئولیبرالیستی که منفعتش را در استعمار، راه‌اندازی جنگ‌ها بر اساس منافع طبقاتی و منحیث ماشین چاپ پول و انباشت ثروت میداند، محکوم است و دشمن اساسی زنان. بناً زنان در افغانستان آزاد نخواهند شد مگر اینکه جهت مبارزه زنانه‌شان را در برابر این نظم حاکم جهانی و بلخصوص نسخه‌ها آن سیاست‌های امپریالیستی نمایند.

به امید پایداری این جنبش و دست‌گفتاران ان‌جی‌اوی و دولتی
از آن دور باد ■



چرا به مبارزه افراد ترنس* و کوئیر با حجاب اجباری اشاره‌ای نمی‌شود!

این نوشته از صفحه اینستاگرام عاتکه رجبی گرفته شده است و بر مبنای نوشته تیتتر نیز از آن استخراج شده است - هشت مارس



مانند زنان سیس جندر، تحت حجاب اجباری حاکمیت قرار می‌گیرند.

شایان ذکر است که روایت‌هایی از زنان ترنس* وجود دارد که بر اساس آن، برای دریافت گواهی خدمات پزشکی باز تأیید جنسیت، در طی جلسات روانکاو مد نظر پزشکی قانونی، علاوه بر اجبار به پوشش دودویی منتسب به زنان، ناچار به حجاب اجباری نیز هستند، در صورتی که حضور با چنین پوششی در اجتماع ممکن است موجب تشدید خشونت مردم و نیروهای سرکوب گشت ارشاد علیه این افراد شود.

لازم است به این نکته نیز اشاره شود که نوع پوشش و نحوه‌ی حضور افراد نان باینری‌ای که جامعه آنان را مرد قلمداد می‌کند در خیابان نیز، مبارزه‌ای برای بازپس‌گیری مالکیت بدن‌هایشان است. این مبارزه نیز، مبارزه با حجاب اجباری است. با وجود آزارهایی که آنان از سمت حکومت و جامعه شاهدش هستند، مبارزه‌ی آنان هیچ‌گاه مطرح نمی‌شود. غیر منصفانه است که مبارزه ایشان با حجاب اجباری نادیده گرفته شود.

آری در کنار زنان سیس-هت، افراد کوئیر و ترنس* نیز به مبارزه با حجاب اجباری پرداخته‌اند و آن‌ها نیز همچون زنان سیس-هت، تن به پوشش و حجاب اجباری حکومت نمی‌دهند. افرادی که در کنار فشارها و تهدیدهای حکومتی با ترنس فویبا و ترنس میسازنی حاکم در جامعه نیز به مبارزه برخاسته‌اند. نباید فراموش کرد که چگونه تلاش و مبارزه افراد ترنس* برای حق مالکیت بر بدن و زندگی‌شان به قتل‌های ناموسی نیز گره می‌خورد. موضوعی که غم‌انگیز است، حذف و انکار مبارزات افراد ترنس و کوئیر از ادبیات مبارزه توسط فعالین و رسانه‌های جریان اصلی است. آنچه به کرات شنیده می‌شود، تقلیل این مبارزه به مبارزه‌ای صرفاً حول زنان سیس-هت است که نشان از عدم درک کلیت این موضوع دارد.

باید پرسید پس افراد ترنس و کوئیر در کجای این مبارزه ایستاده‌اند؟ آیا فعالین، کنشگران و رسانه نیز در کنار حکومت سرکوبگر، افراد ترنس و کوئیر را حذف کرده‌اند؟ و اگر خیر، چرا هیچ اشاره‌ای به مبارزات افراد ترنس و کوئیر با حجاب اجباری ندارند؟ مگر نه این که ما همگان در کنار هم و دوشادوش هم به مبارزه با نظامی مرد/پدرسالار برخاسته ایم.

باید توجه داشته باشیم که نادیده گرفتن بخشی از جامعه، به حکومت سرکوبگر این فرصت را میدهد تا آن بخش را راحت‌تر سرکوب و حذف کند.

ضرورت دارد تا از نقش افراد ترنس* و کوئیر در مبارزه علیه حجاب اجباری نیز صحبت کنیم. نباید جامعه‌ی کوئیر و ترنس حذف یا انکار شود. این حذف شدن‌ها و انکارها به نظام مرد/پدرسالار اجازه می‌دهد آن‌ها را بی‌هزینه و در سکوت بکشد. چیزی که در نهایت باعث آسیب به کلیت مبارزه با مرد/پدرسالاری می‌شود. ■

هر انسان مالک بدن خویش است و هیچ انسان دیگری حق ندارد حق مالکیت انسان بر بدنش را از او بگیرد و یا آن را محدود کند. حکومت با «حجاب اجباری» یا به بیان حکومتی «حجاب شرعی» حق انسان بر بدنش را می‌گیرد و با قانونی خواندن کنترل‌گری خویش بر بدن‌ها، خود را مالک بدن افراد می‌داند. حکومت در ادامه‌ی تصرفی که مشروع می‌داند، به خود حق سرکوب، حذف و حتی گرفتن جان از بدن را نیز می‌دهد. مادامی که می‌گوئیم «نه به حجاب اجباری» مقصود و مضمون آن فقط برداشتن و پس زدن پوششی که حکومت با نام حجاب برای‌مان اجبار کرده است، نیست. مبارزان با حجاب اجباری به ستیز با حکومتی برخاسته‌اند که با ساختار مرد/پدرسالارانه‌اش و با اجبار نوع پوشش، اقدام به کنترل و تصاحب بدن‌ها می‌کند. رژیم نه فقط حجاب که حتی اندیشه و تفکری که پشت این حجاب در سر دارد را به ما القا و اجبار می‌کند. مبارزان با حجاب اجباری به حکومت تفهیم می‌کنند که نه فقط با حجاب حکومتی، که با تفکر تو در ستیز هستیم. نه فقط برای بازپس‌گیری حق پوشش بلکه برای بازپس‌گیری تن و بدن‌مان در مقابل تو ایستاده ایم. با حجاب اجباری تو برای بازپس‌گیری عملیتی که از ما گرفته‌ای و به نام حجاب به کنترل، سرکوب و حذف ما پرداخته‌ای، در پیکار هستیم.

بخش مهمی از مبارزه و ایستادگی افراد کوئیر و ترنس* بازپس‌گیری حق بر بدن‌شان است. بدنی که حکومت با اجبار نوع پوشش به کنترل و سرکوب آن می‌پردازد. در خصوص این افراد، نه فقط حق مالکیت و عاملیت بر بدن‌شان که در امتداد آن حتی حق بیان هویت جنسیتی آن‌ها نیز سلب شده است.

حکومت با حجاب اجباری دو جنسیت مشخص و منفصل و برای هر یک از این دو جنسیت پوششی تعریف کرده است. این پوشش بر اساس تفکرات جنسیت زده و دودویی تعریف شده است که به تبع موجودیت افراد ترنس* و کوئیر را هم زیر سوال می‌برد. در این تعاریف افراد ترنس*، نان باینری و اینتر سکس نمی‌توانند هویت و جنسیت خود را به نمایش بگذارند. چرا که حکومت این جامعه را به رسمیت نمی‌شناسد و با حجاب اجباری نه تنها بدن‌هایشان را کنترل می‌کند که حتی در خصوص جنسیت‌شان آنان را تحت فشار و اجبار قرار می‌دهد.

براساس قانون حجاب اجباری، صرف حضور اجتماعی افراد نان باینری، زنان و مردان ترنس* با اتهام‌های انگ‌انگاران‌های چون «دگرپوشی» که تشخیص آن در حیطه‌ی تشخیص قاضی است، جرم انگاری میشود.

لازم به ذکر است که با توجه به انگ‌های اجتماعی ترنس میسازن، چنین اتهامی عمدتاً زنان ترنس* و افراد ترنس* فم را نشانه می‌گیرد. هم چنین بسیاری از مردان ترنس* مسک و مردان ترنس* که از طرف حاکمیت و جامعه میسجندر می‌شوند و بسیاری از زنان ترنس*

از گام‌های اولیه تا پیش‌های بعدی در پاره پیدایش انسان، سرچشمه ستم پر زن و راه رسیدن به رهایی

نویسنده: آردیا اسکای بریک

برگردان: نسترن قهرمانی

بخش دهم

اما زنان مبارز کمون پاریس یا زنانی که در جنگ‌های متعدد آزادی‌بخش ملی جنگیدند از جمله نمونه‌های متعددی هستند که تز مورگان را شرمسار و سرشت ارتجاعی آن را آشکار می‌کنند و یکی دیگر از نمونه‌های بیان ورشکستگی شدید همه این تئوری‌های زیست دترمینیستی اند.

همه مسائل درباره تکامل بیولوژیکی اولیه ما - ساختارهای اجتماعی احتمالی اجداد میمون ما، فقدان دو جنسی بین زن و مرد، اتکای این گونه به یادگیری از آغاز و توانایی واکنش انعطاف‌پذیر به شرایط مختلف - و ایده رفتارها و ظرفیت‌ها بر پایه‌های بیولوژیکی کاملاً متفاوت بین زن و مرد، بی‌اعتبار می‌گردند. از آن جایی که ستم عمومی هزاران‌ساله و تا کنونی بر زنان، یک واقعیت غیرقابل انکار است، ما ناگزیر هستیم که منشأ آن را در مبانی غیر بیولوژیک رفتار اجتماعی جستجو کنیم تا عواملی را که در جوامع انسانی چنین تمایزات اجتماعی و نابرابری را مجاز و واسط آن می‌باشند را دریابیم. حلقه کلیدی در این رابطه، درک از پروسه انباشت مازاد مادی است.

این نکته را بعداً مورد بررسی قرار خواهیم داد، اما در این جا باید توجه داشت که غفلت مورگان از این سؤال، او را نسبت به عمل کرد کامل برخی از بینش‌های خود کور می‌سازد. او در حالی که می‌دانست استفاده از ابزار برای جمع‌آوری غذا (حمل آن به مکان‌های مختلف، ذخیره‌سازی، اشتراک آن و غیره) نوآوری کلیدی بود که احتمالاً از مقدم بودن اهمیت شکار پیشی گرفته و بر آن سایه افکنده است، اما مورگان به‌گونه‌ای طرح می‌کند که گویی این مسئله ارزش و اهمیت چندانی بر روابط اجتماعی انسان‌های اولیه نداشته است. با وجودی که باعث شد همه آن‌ها بهتر غذا بخوردند و مردها به طور فزاینده‌ای هرچه بیشتر دور زنان پرسه می‌زدند و احتمالاً از اولین کسانی بودند که در جمع‌آوری منظم غذا شرکت داشتند. از آن جایی که او نسبت به مفاهیم پایه‌ای توسعه برای تولید منابع مازاد کور است، قادر به مقابله با تازانیت‌ها نیست که استدلال می‌کنند هسته خانواده و تک‌همسری ناشی از این «واقعیت» است که تحکیم پیوندهای زوج‌های زن و مرد نیاز داشت که به مرد شکارچی در بازگشت در مقابل فراهم نمودن خوک از پاداش مناسب جنسی مطمئن گردد.

بهترین چیزی که مورگان می‌تواند در مورد هسته خانواده جمع‌آوری کند این است که او معتقد است «تکامل آن بیشتر به اقتصاد مربوط می‌گردد تا به رابطه جنسی» (ص ۱۷۵) و سپس با به تصویر کشیدن انسان‌های اولیه، حتی این بخش کوچک از حقیقت را هم مخدوش می‌کند. مذکرها به‌عنوان لم داده‌های بیکار که دور ماده‌ها پلاس می‌شدند و جوان ترها که برای خوردن تنقلاتی که ماده‌ها جمع کرده بودند - و بعد مغرورانه به کنار زدن ماده‌های تصاحب کرده می‌پرداختند!^{۱۳}

در حالی که روابط اجتماعی پیچیده و در حال تغییر دائمی، مدت‌هاست که ریشه در منشاء بیولوژیکی ما ندارد، اما جالب است بدانیم که تفاوت‌های رفتاری مرتبط با جنسیت ممکن است در اجداد انسان‌های اولیه ما، بر خلاف انتظار زیست‌شناسان اجتماعی، حداقل (بسیار جزئی) بوده باشند. ساختارهای اجتماعی نسبتاً سیال سربازان شامپانزه‌ها (برخلاف بابون‌های ساوانا) نشان می‌دهند که ساختارهای اجتماعی بدون روابط تسلط شدید بین جنس‌ها در میان پستانداران بزرگ‌تر امکان‌پذیر است. علاوه بر این، درجه دو گونگی جنسی در انسان‌ها (و شامپانزه‌ها) در واقع به طور قابل توجهی به ویژه در مقایسه با سایر پستانداران - بسیار کوچک است. واقعیتی که نشان می‌دهد دو جنسیتی در دوران نرها و ماده‌های اولیه نیز ممکن است فقط به میزان کمی موجود بوده باشند. اگرچه کتاب الین مورگان چند سال قبل از گسترش بی‌رویه تفکر اجتماعی زیست‌شناختی تکاملی در بین زیست‌شناسان نوشته شده (و دیدگاه‌های کنونی مورگان در مورد این رشته بحث برانگیز برای این نویسنده شناخته شده نیست)، اما روش‌شناسی نویسنده، به طور اجتناب‌ناپذیری او را به برخی از نتایج مشابه سوق داده است. از جمله پیشنهاد یک مبانی ذاتی برای تفاوت‌های کنونی بین جنس‌ها. مورگان می‌نویسد: «جنگ حرکتی طبیعی برای پیوند مردانه است» (ص ۲۰۴)، زیرا نرها برای اطمینان از انسجام گروهی بر علیه دشمنان - واقعی یا خیالی - را سرهم می‌کنند (در قدیم برای مبارزه با پلنگ‌ها دور هم جمع می‌شدند، هم چون ملت‌های امروزی) و «این شیوه‌ای است که مردها، مرد ساخته می‌شوند، و این یک مکانیزم روانی است که به اکثر نظام‌های سیاسی آن‌ها قدرت می‌بخشد» (ص. ۲۰۱). و از همین جا می‌توان درک کرد که علت جنگ‌های کنونی در عرصه جهانی رقابت‌های سیاسی بین نظام‌های اقتصادی که ریشه در تولید کالایی، وجود تمایزات طبقاتی، استثمار اقتصادی و سرکوب سیاسی بخش‌های عظیمی از بشریت دارد، می‌تواند باشد.

با وجودی که مورگان کتاب خود را در اوج جنگ ویتنام نوشت و آشکارا مشتاق مخالفت با آن جنگ بود، اما هرگز نمی‌توان گفت که همه جنگ‌ها با هم برابر نیستند، یا این که تاریخ مملو از نمونه‌هایی است که زنان فعالانه در جنگ شرکت کرده‌اند - و نه همیشه به علت بدترین دلایل. تا آن جا که به مورگان مربوط می‌شود، زنان صرفاً هورمون‌ها و زمینه تکاملی مناسبی برای این کار را ندارند. باز هم خیلی ممنون، اما نه. با وجودی که زنان نقش چندانی در آغاز جنگ‌ها ایفا نکرده‌اند، یا نشان داده‌اند که کمتر از شرکت‌کنندگان (مردها) در آن مشتاق جنگ هستند، اما تمامی این عوامل با سرکوب عمومی ابتکار عمل زنان در تمام حیطه‌های مهم مرتبط است و در عین حال، این واقعیت که این جنگ‌ها نوید خوبی برای آینده رهایی زنان و ستمدیدگان بطور عام نداشته‌اند.



بنابراین تعجب آور نخواهد بود اگر برنامه سیاسی مورگان (که تا انتهای کتابش می توان آن را دنبال نمود) الهام بخش نباشد. او نظام اجتماعی سرمایه داری را که تحت آن زندگی می کند، اساساً زیر سؤال نمی برد، بلکه صرفاً به برخی از زیاده روی های آن اعتراض می کند.^{۱۳}

توضیح ۱۳: بعداً به سؤال مبانی احتمالی پیدایش سلطه مرد، تک همسری و هسته خانواده با توجه به آن چه که در مورد اولین جوامع انسانی شناخته شده و یا می تواند به طور قابل قبولی و در پرتو درک کامل تر بازسازی گردد، باز خواهیم گشت. از جمله پیامدهای اجتماعی دراماتیک احتمالی ظهور توانایی جمع آوری غذای مازاد، فراتر از آن چه برای مصرف روزانه فردی لازم بود و ظرفیت های حاصل از آن برای تکامل فرهنگی که بسیار فراتر از فرآیندهای تکامل بیولوژیکی به عنوان ابزاری برای تغییر در گونه های انسان می باشند. ناتوانی مورگان در دست و پنجه نرم کردن با این سؤالات، او را کاملاً از توانایی برای بررسی بیشتر و کشف پایه های نابرابری های اجتماعی در جوامع انسانی، از جمله در روابط بین زن و مرد، محروم می سازد.

توضیح ۱۴: هم زمان مورگان در واقع به طور گذرا مطرح می کند که اتحاد جماهیر شوروی جایی است که «زنان برای مدت طولانی در این کشور برابری اقتصادی داشته اند» و جایی که «برابری بین جنسیت ها از همه جا بیشتر پیشروی کرده است»! چنین اظهار نظرهای مساعدی در مورد اتحاد جماهیر شوروی واقعاً تعجب آور نیست، اگرچه، با توجه به این که روابط کالایی سرمایه داری مدت هاست در اتحاد جماهیر شوروی احیا شده است، جامعه شوروی کاملاً ماهیت غیرانقلابی دارد و

بباید و اصلاً مطمئن نیست که مسائل به کجا ختم می شود. او در هر صورت نتیجه گیری می کند که توانایی جدید زنان برای کنترل تولیدمثل خود بدین معنی است که پروسه انتخاب همسر ممکن است برای اولین بار از برخی اهمیت ژنتیکی برخوردار شود (ص ۲۴۹). تنها یک کلمه برای توصیف این محرک ژنتیکی وجود دارد: استفراف.

مفروضات نادرست مورگان در مورد اساس و نحوه عملکرد انتخاب طبیعی وعدم درک او از اولویت عوامل فرهنگی غیر ژنتیکی، غیر ارثی و فاکتورهای فرهنگی در روابط اجتماعی بین انسان ها، او را به همان نوع تفکری سوق داده است که در واقع چکیده تفکر تارزانستی و هم تیان به روز شده آن ها در زیست شناسی اجتماعی، بدون در نظر گرفتن نیت آن ها، از آگاه ترین مدافعان حفظ وضعیت موجود در اشاعه فرضیه پایه های ذاتی بیولوژیکی رفتار اجتماعی انسان هستند (با نتیجه گیری ضمنی از آن پس «بنابراین زحمت تغییر آن را نداشته باشید»). این تفکر مورگان را مستقیماً به استدلال های معمول همه خالص سازان (eugenicists) و مهندسان ژنتیک که رویای بهبود نژاد بشر (بخوانید: طبقه خود یا ملت مسلط خود) را از طریق تولید مثل انتخابی، سهمیه بندی مهاجرین و در نهایت نسل کشی در سر می پروراند، هدایت کرده است، اما فقط در این مورد، چشم اندازش از آینده این است که زنان، مردانی سازگارتر را انتخاب می کنند. مورگان، باز هم ممنون از شما. اما نه، نیازی به تشکر نیست.

در مجموع، کتاب «تبار زن» مورگان، که قرار بود برای کمک به نابودی اسطوره های مرد-مرکزی در مورد تکامل اولیه انسان که در ستم بر زنان نقش داشت، خدمت کند، در نهایت به تلاشی مبدل شد تا تعداد زیادی از تصورات نادرست را به عنوان واقعیت علمی بر اساس پروسه های مبتنی بر تکامل ژنتیکی را نادیده بگیرد. این کتاب مکرراً تمایز بین این پروسه ها و پروسه های تکامل فرهنگی را که تابع قوانین انتخاب طبیعی نیستند، اما با این وجود چه در حال و چه از مدت ها پیش مشخصه اصلی تمایز گونه ما بوده اند را تیره می نماید. با انجام این کار، مورگان به طور کامل از درک آن چه که ویژگی تکامل انسان را تعریف می کند، غافل می گردد و بر این اساس و به همان اندازه قادر به درک پایه مادی پیدایش و تکامل تضادهای اجتماعی مختلف، از جمله و به ویژه ستم بر زنان نیست. ■

نشان دهنده هیچ تفاوت بنیادی از روابط اجتماعی اساسی رایج در کشورهای سرمایه داری بلوک غرب، که شامل حیطه نابرابری های جنسی نیز می گردد، ندارد! در واقع بین افرادی که جهت گیری اصلاح طلبانه دارند، بسیار معمول است که به سمت بیانیه های کلیشه ای (و کاملاً نادرست) برابری اجتماعی کشیده شوند که گویا نظام شوروی هم چنان تلاش می کند تا روابطی را که در واقع استثمارگرانه و ظالمانه است، را رنگ و لعاب داده و آراسته نمایند...

مورگان حتی فکر می کند که جوانان معترض دهه ۱۹، در حالی که منبع امید بودند، «مردودند، من شخصاً معتقدم که بیش از حد زیاده روی می کنند.» (ص ۲۰۷) او احساس می کند که باید از زنان در هر تلاشی حتی در سطح و افقی بسیار محدود، از یکدیگر حمایت کنند. او می نویسد: «چه اشکالی دارد که سرفراز خانه های باشی، اگر این چیزی است که تو با آن حال می کنی؟» (ص ۲۴۰) محدودیت های فلج کننده ای که بر اکثریت عظیم زنان در سراسر جهان تحمیل شده و فراتر از آن و به طور عینی، چیزهای بسیار بزرگ تری که در جهان در جریان است، زنان نباید آن ها را نادیده و از آن دوری کنند، از جمله تهدید فزاینده جنگ جهانی، و هم چنین فرصت های بی سابقه برای تغییرات اساسی اجتماعی در مقیاس جهانی. اما مورگان صرفاً خواستار برخی اصلاحات تکمیلی (افزایش مراقبت از کودکان و غیره) است و امیدوار است که زنان به ابداع «محدودیت های فرهنگی» برای پرخشگری ذاتی مردان در راستای توقف جنگ ها کمک کنند.

و سرانجام مورگان به ما ضربه نهایی را وارد می کند: مورگان با تشکر از (Pill) قرص می گوید، «حالا زنان شروع به گذاشتن انگشت خود بروی ماشه ژنتیکی می کنند» (ص ۲۵۰)، زیرا او می تواند با شیوه بسیار دقیق تری در انتخاب فردی برای بچه دار شدن عمل نماید. مورگان به شیوه افراطی حدس می زند که متأسفانه زنان با منافع گسترده تر، حتی ممکن است با بچه دار نشدن، خود را از «انتخاب شدن جدا کرده» و جمعیت زنان ممکن است به طور فزاینده ای از «ولاد مادر بزرگ ها و مادر مادر بزرگ ها تشکیل شوند که آنقدر استروژن داشتند که کودک، بیش از هر هدف دیگری در زندگی برای آن ها معنی داشته است» (مورگان، ص ۲۴۸) - گویی وسعت یا تنگ نظری دیدگاه ها و عشق به کودکان از طریق ژنتیکی منتقل شده و تحت کنترل هورمونی است! مورگان در چنین شرایطی نمی تواند راهی برای خلاص شدن و خروج از خیال پردازی های خود

پیام های ارسالی:

من ریحانه در روز جهانی زن، روز صف آرای متحده زنان علیه ستم جنسیتی به همه زنان مبارز و انقلابی درود می فرستم. به همین مناسبت ما فعالین سازمان زنان هشت مارس، گرد آمده ایم تا این روز را تجلیل کنیم و به جهانیان بگوییم: زنان افغانستان هرگز تسلیم نمی شوند!

ما زنان افغانستان و ایران، در مبارزه با طالبان کابل و تهران و حامیان بین المللی آن ها، کنار هم ایستاده ایم! این مراسم در روز ۶ مارس ۲۰۲۴ برگزار شد.



من شعله یکی از فعالین سازمان زنان هشت مارس در افغانستان، روز جهانی زن را بر تمام زنان در سراسر جهان بویژه زنان در ایران و افغانستان که علیه ستم جنسیتی با رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی و طالبان متحجر مبارزه کرده و می کنند، گرمی باد می گویم. در بخشی از برنامه امسال به مناسبت ۸ مارس روز جهانی زن بیانیه سازمان « زنان پیشقراولان مبارزه در راه رهایی » ارائه شد و در مورد آن در بین نو جوانان دختری که در این جلسه شرکت کرده بودند، بحث و گفتگو انجام پذیرفت.

تظاهرات روز جهانی زن

شنبه ۹ مارس

به مناسبت روز جهانی زن، زنان از ملیت‌های گوناگون و سنین مختلف، با پلاکارد و پرچم‌های گوناگون در مرکز شهر لندن گرد آمدند و از شلوغ‌ترین خیابان‌های شهر گذر کردند و یک صدا فریاد زدند:

زنده باد ۸ مارس روز جهانی زن!

اتحاد زنان جهان علیه مردسالاری، راز پیروزی ماست

فلسطین را آزاد کنید!

ما خواهان آتش بس در فلسطین هستیم!

هر چه می‌پوشیم! هر چه می‌نوشیم! آره یعنی آره! نه یعنی نه!

ما فرهنگ تجاوز را در هم می‌شکنیم!

نه به پلیس، آن‌ها دولت‌اند، زنان سرنوشت ما را تعیین می‌کنند و...

پس از یک ساعت و نیم راهپیمایی پرشور، در میدان ترافالگار برنامه‌های هنری و سخنرانی‌هایی از جانب زنان از کشورهای گوناگون ارائه شد. اولین سخنرانی در رابطه با نسل‌کشی از فلسطینی‌ها بود. نزدیک به ده هزار زن فلسطینی کشته شده‌اند. صدها زن حامله در این نسل‌کشی، کشته شده‌اند. صدها زن به خاطر نبود وسایل بهداشتی و زایمان‌ها اضطراری جان‌شان را از دست داده‌اند. سخنران دولت بریتانیا را هم پیمان نژاد پرستان اسرائیل در این نسل‌کشی معرفی کرد.

سخنرانی از سودان از تجاوز و خشونت وحشیانه به زنان گفت. از این گفت همه ما زنان از سودان، ایران، کنگو و ترکیه هم سرنوشتیم و تنها راه مبارزه کردن است.

در فواصل سخنرانی‌ها زنان جوان برنامه‌های هنری ارائه کردند.

در طول راهپیمایی بیانیه سازمان زنان هشت مارس «زنان پیشقراولان مبارزه برای رهایی» به زبان انگلیسی و فارسی پخش شد.

۹ مارس



دو تظاهرات در لندن

فعالین سازمان زنان هشت مارس، چهارشنبه ۲۱ فوریه ۲۰۲۴ در دو تظاهراتی که در مرکز شهر لندن برگزار شد، شرکت کردند.

تظاهراتی مقابل پارلمان در دفاع از مردم فلسطین و علیه نسل کشی صهیونیست‌ها با خواست آتش بس و خاتمه دادن به کشتار مردم بی‌گناه در زمانی که پارلمان دولت انگلیس در حال بحث و مناظره در مورد فلسطین بودند، برگزار شد.

تظاهرات دیگر از جانب نیروهای مترقی در دفاع از آزادی بیان و برای آزادی جولیان آسانژ سازماندهی شده بود. آسانژ بنیانگذار ویکی لیکس که به جرم افشای جنایات امپریالیسم آمریکا و سربازان‌اش در افغانستان و عراق در زندان بسر می‌برد و امکان استرداد او به آمریکا مردم آزادیخواه و مبارز را بیش از پیش نگران کرده است.

۲۲ فوریه ۲۰۲۴



آکسیون اعتراضی علیه اعدام!

روز سوم فوریه که آخرین روز یک هفته تحصن علیه اعدام بود، به همراه دیگر سازمان‌ها و تشکلات مبارز و مترقی در میدان ترافالگار لندن جمع شدیم و تلاش کردیم با پخش بیانیه‌های گوناگون علیه اعدام، شعار دهی، پخش ترانه‌های مترقی فارسی و انگلیسی و... رهگذران را متوجه جنایاتی که رژیم با اعدام‌های وحشیانه به اوج خود رسانده است، بکنیم.

پوسترهای بزرگ از جانب‌اختگان، نمایشگاه عکس، پرچم‌های گوناگون، پخش سرود و... باعث شده بود که بسیاری از مردم بایستند، دلایل این که چرا جمهوری اسلامی این چنین دست به اعدام‌های وحشیانه زده است را سؤال کنند، کمک مالی کنند، تقاضای داشتن تعداد بیشتر بیانیه برای پخش را بکنند و خود را در کنار مردم ایران و مبارزات‌شان علیه رژیم بدانند...

۳ فوریه ۲۰۲۴



تحصن علیه اعدام در لندن!

تحصنی شبانه روزی از جانب فعالین مبارز در مرکز لندن علیه اعدام‌های وحشیانه رژیم با شعار نه به اعدام از شنبه ۳۰ ژانویه سازماندهی شده است. در این تحصن نمایشگاه عکس از جانب‌اختگان، مادران خاوران، زندانیان سیاسی و... در کف خیابان به نمایش گذاشته شده است.

ما فعالین سازمان زنان هشت مارس در دو روز گذشته در این تحصن شرکت کرده و با پخش بیانیه به زبان انگلیسی و فارسی تلاش کردیم با مردم رهگذر به گفتگو بپردازیم و علل اعدام‌ها در شرایط عینی کنونی را توضیح دهیم.

۲ فوریه ۲۰۲۴



مراسم روز جهانی زن

روز یکشنبه ۳ مارس ۲۰۲۴ گردهمایی را به مناسبت روز جهانی زن در شهر لومان برگزار کردیم و تلاش کردیم که با پرچم و پلاکارد و پخش اعلامیه صدای مبارزات زنان افغانستان و ایران را به گوش نیروهای مترقی این شهر برسانیم.

همزمان با پخش اعلامیه مرکزی سازمان زنان هشت مارس، «زنان پیشقراولان مبارزه برای رهایی!»، در بین شرکت کنندگان موفق شدیم با برخی از زنان در باره موقعیت زنان در ایران و افغانستان و اهمیت مبارزه‌شان صحبت کنیم.

۳ مارس ۲۰۲۴



آمریکا - سیند کلود ایالت مینوسوتا

گردهم آیی به مناسبت روز جهانی زن

یکی از فعالین سازمان زنان هشت مارس در این گردهم آیی، توانست بیانیه سازمان هشت مارس را به دو زبان (انگلیسی و فارسی) برای حاضرین آنجا به خوانش گرفته و به صورت مشخص در مورد وضعیت زنان افغانستان تحت تسلط طالبان و زنان ایران تحت رژیم آخندی، صحبت نماید. و همچنین به هر دو زبان میان شرکت کنندگان در گردهم آیی پخش شد.

شنبه ۹ مارس ۲۰۲۴



گردهم آیی اعتراضی افغانستانی‌های مقیم مینه سوتا

روز یکشنبه تاریخ ۲۸ جنوری در ایالت مینه سوتای آمریکا، تعدادی از افغانستانی‌های مقیم این ایالت، علیه دستگیری‌های خودسرانه دختران کابل، بخصوص دختران هزاره و تاجیک و همچنان کشتار هدفمند هزاره‌ها توسط طالبان، گردهم اعتراضی برگزار کردند.

تصاویر و شعارهایی که برگزارکنندگان به همراه داشتند و توجه حاضرین را جلب می‌کرد، گوشه‌هایی از جنایات و زنستیزی طالبان را به تصویر می‌کشید. شعار «نه به طالبان» هم که از شعارهای مرکزی این تظاهرات بود، خواست نابودی و سرنگونی این حکومت را از سوی زنان و سایر اقشار تحت ستم در افغانستان، مطرح می‌کرد.

یک تن از اعضای سازمان هشت مارس (ایران-افغانستان) در این گردهم آیی، قطع نامه هشت مارس تحت عنوان «طالبان زنستیز و موج دستگیری زنان به جرم گردن نگذاشتن به حجاب اجباری» را قرائت نمود که مورد استقبال قرار گرفت. همچنین در طول گرد هم آیی، این اعلامیه در بین حاضرین توزیع گردید.

۲۸ جنوری ۲۰۲۴



تظاهرات روز جهانی زن

جمعه ۸ مارس ۲۰۲۴ - ۱۸ اسفند ۱۴۰۲

فعالین سازمان زنان هشت مارس به همراه گروه‌های مختلف زنان، در تظاهرات بزرگی که ساعت ۱۶:۰۰ از مرکز شهر آغاز شد شرکت کردند.

در دقایق اولیه، جمعیتی حدود ۲۰۰۰ نفر با شعارها و بنرهای مختلف گرد آمدند. گروه موسیقی آلترناتیو شهر و همچنین زنان دف نواز گرد هم با حضور خود به تظاهرات شور و هیجان خاصی بخشیده بودند.

ما در طول مدت تظاهرات با بنرها و عکس‌های مبارزاتی زنان ایران و افغانستان و همچنین تصاویری از وضعیت زنان در غزه که به همراه داشتند، توجه و حمایت بسیاری از حاضرین را جلب کنند.

بیانیه سازمان زنان هشت مارس نیز با استقبال حاضرین مواجه شد و همزمان با پخش صداها اعلامیه به زبان‌های آلمانی، فارسی و انگلیسی؛ از هر فرصتی برای گفتگو با علاقه‌مندان استفاده کرده و در رابطه با ستم جنسیتی در جهان و منطقه و ارتباط آن با سیستم حاکم، و همچنین راه حل نهایی آن یعنی انقلاب، نکات مهمی رد و بدل شد.

۸ مارس ۲۰۲۴



گردهمایی نوروز با یاد زندانیان سیاسی میدان دام آمستردام

جمعی از فعالین سیاسی همراه با تعدادی از ایرانیان ساکن هلند، سنگفرش میدان دام را با تصاویر جانباختگان خیزش ژینا، و تصاویر زندانیان سیاسی، با گلپهای رنگارنگ تزیین کردند. چیدمان سفره هفت سین و پخش موزیک توجه عابران را به این برنامه جلب کرد؛ که مورد استقبال قرار گرفت. مراسم نوروزی از ساعت ۵ بعدظهر تا ۷ شب ادامه داشت. در همدردی با خانواده های دادگاه، و حمایت از مبارزات جنبش های اجتماعی در ایران، پیام هایی از جانب گروههای مختلف برگزار کننده خوانده شد.

۲۱ مارس ۲۰۲۴ / ۲ فروردین ۱۴۰۳



دو تحسن حمایتی در بورس پلین آمستردام

«کمیته آزادی زندانیان سیاسی»، همراه با سازمان زنان هشت مارس واحد هلند و جمعی دیگر از فعالین سیاسی، در حمایت از اعتصاب غذای سه شبه های زندانیان سیاسی و در اعتراض به موج اخیر اعدامها در ایران؛ دو تحسن در روزهای شنبه ۲ و ۹ مارس ۲۰۲۴؛ از ساعت ۱۱:۰۰ تا ۱۷:۰۰ بعدازظهر در بورس پلین شهر آمستردام برگزار کردیم.

با نمایش بنرهای بزرگ از عکسها و پلارکات های گوناگون، پخش موزیک های انقلابی، همراه با اجرای سرودهای انقلابی باعث جلب توجه عابرین به این تحسن می شدیم. اعلامیه های هر دو گروه برگزار کننده از طریق بلنگو خوانده شدند.

با حضور عابرین و دادن اعلامیه با آنها وارد بحث و گفتگو در مورد مبارزات مردم؛ شرایط و دلایل اعتصاب غذای زندانیان سیاسی در ایران، اهمیت برگزار این تحسن ها و حمایت و دفاع از مبارزات مردم و زندانیان سیاسی در ایران، مورد توجه و حمایت بسیاری قرار گرفتیم.

۱۵ مارس ۲۰۲۴



برگزاری روز جهانی همبستگی زنان

جمعه ۸ مارس مراسم روز زن ۲۰۲۴ سازمان زنان هشت مارس (ایران- افغانستان) واحد هلند، یکی از اعضای «کمیته ۸ مارس هلند»؛ متشکل از گروه‌ها و سازمان‌های زنان از ملیت‌های گوناگون، را همراه با سایر نیروهای سیاسی و حضور پر شمار مردم، از سنین مختلف با بفراشتن بنرها و حمل عکس‌ها و پلاکاردها، با حضور گروه‌های موزیک، از ساعت ۱۸:۰۰ بعد از ظهر در میدان دام آمستردام، برگزار کردند.

برنامه با هنرنمایی گروه جوان فلامینگو که با حضور پر انرژی‌شان و طبل زدن و رقص، به مارش مبارزاتی زنان شور و هیجان بخشیدند؛ و توجه بسیاری را جالب کردند که مورد استقبال بسیاری قرار گرفتند.

سپس بیانیه مشترک کمیته برگزار کننده که در آن کوتاه به تاریخچه ۸ مارس، اهمیت این روز همبستگی جهانی زنان، به موقعیت و شرایط زنان در کشورهای گوناگون امپریالیستی و دولت‌های ارتجاعی، به جنایات جنگی از نسل کشی مردم در فلسطین تاکید داشت؛ خوانده شد...

شعارها: «زنده باد ۸ مارس روز جهانی زن! ۸ مارس روز مبارزاتی زنان، تعطیل رسمی باید اعلام شود!، فلسطین آزاد باید گردد!، نه اشکال خشونت علیه زنان پایان دهید!، نه به خشونت علیه زنان!، زن زندگی آزادی!، ژن، ژبان آزادی!»

راهپیمایی از ساعت ۱۹:۳۰ از میدان دام به سمت سالن مرکز اجتماعی لیدیا، با دادن شعار؛ موزیک و خواندن ترانه‌های انقلابی و زدن، طبل زدن با شور و شوق توجه عابران را به مارش زنان جالب می‌کردند.

بیش از ۶۰۰ نفر در آکسیون شرکت داشتند و حضور نسل جوان بسیار چشمگیر بود. همچنین ایرانیان از احزاب و تشکلات مختلف حضور فعالی داشتند. که شعارهای: «زن زندگی آزادی؛ زندانی سیاسی آزاد باید گردد!» و علیه رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی شعارهای «جمهوری اسلامی سرنگون سرنگون، جمهوری اسلامی آدمکش است نابود باید گردد، مرگ بر جمهوری اسلامی!» گفته می‌شود. اعلامیه مرکزی سازمان زنان هشت مارس، «زنان پیشقراولان مبارزه برای رهایی!» به سه زبان را پخش شد که مورد استقبال قرار گرفت.

برنامه ساعت ۱۰ شب با اجرای موزیک و خواندن شعرهای انقلابی از طرف گروه‌های هنری، و با رقص و پایکوبی پایان یافت.

۱۰ مارس ۲۰۲۳



شرکت در اکسیون «علیه اعدام» میدان دام، آمستردام

روز شنبه ۳ فوریه اکسیون اعتراضی به اجرای احکام اعدام ها؛ و علیه جنایات جمهوری اسلامی؛ «کمیته حمایت از مبارزات کارگران و زحمتکشان در ایران» برگزار کرده بودند، شرکت کردیم.

عکس هایی از جانب‌باختگان و زندانیان سیاسی، بنرهایی که بر روی آنها شعارهای: «زندانی سیاسی آزاد باید گردد»، «جمهوری اسلامی نابود باید گردد»، «قسم به خون یاران ایستاده ایم تا پایان»، «نه به اعدام، اعدام را متوقف کنید»، «از کردستان تا تهران، خونین تمام ایران»، و... به نمایش گذاشتیم و اعلامیه های مختلف پخش شدند.

اعلامیه سازمان زنان هشت مارس: «نه به اعدام، سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی»، به زبان انگلیسی و فارسی در بین حاضرین و عابرین توزیع شد که مورد استقبال قرار گرفت. با برخی از مردم که سوال می کردند، دلیل برگزاری این تجمعات و دلایل محکوم کردن اعدام زندانیان سیاسی و شرایط کنونی مردم ایران و بخصوص زنان را توضیح میدادیم.

در طول برنامه سخنرانی های ضبط شده، افشاکاری از جنایات ۴۴ ساله رژیم جمهوری اسلامی پخش می شد. با شعار دادن و بخش موزیک های انقلابی، توجه حاضرین و عابرین را جلب می کرد. برخی از عابرین شعار می دادند و همبستگی خود را اعلام میکردند. ۴ فوریه ۲۰۲۴



خرونینگن

تجمع اعتراضی

علیه اعدام و موج جدید این قتل های حکومتی در ایران!

شنبه ۲۰ ژانویه ۲۰۲۴، جمعی از نیروهای سیاسی ایرانی در شهر خرونینگن، گرد هم آیی را در محکومیت مجازات «اعدام» و افشای جنایات جمهوری اسلامی، با هدف جلب حمایت های مردمی، مقابل دانشگاه خرونینگن، برگزار کردند!

عکس اعدام شدگان اخیر و محکومین به اعدام، تصویر ژینا، بنرهایی حاوی شعارهای هشت مارس و تصاویر مبارزاتی و افشاگرانه در این گرد هم آیی و همچنین پرفورمنس بدون کلامی که یکی از فعالین هشت مارس با در دست داشتن طناب دار و بستن نوار سیاه زیر چشم خود، همراه با شعار «نه به اعدام» در دست دیگرش، اجرا کرد؛ که مورد توجه بسیاری از عابرین قرار گرفت. تعداد قابل توجهی اعلامیه «نه به اعدام» به زبان های فارسی، انگلیسی و هلندی در بین بازدیدکنندگان، پخش شد و متن اعلامیه، به زبان های فارسی و هلندی پشت میکروفون قرائت شد.

عکس اعدام شدگان اخیر و محکومین به اعدام، تصاویر مبارزاتی خیزش ژینا، بنرهایی حاوی شعارهای افشاگرانه، پرفورمنس بدون کلامی از طرف یکی از فعالین هشت مارس، که با در دست داشتن طناب دار و بستن نوار سیاه زیر چشم خود، همراه با در دست داشتن شعار «نه به اعدام» در دست دیگرش، اجرا کرد؛ که مورد توجه بسیاری از عابرین و حاضرین قرار گرفت. و تعداد قابل توجهی از اعلامیه «نه به اعدام» پخش شد بازدیدکنندگان که اغلب جوان و دانشجو بودند، با وجود سرمای هوا و باد شدید، علاقه مندانه با برگزار کنندگان وارد گفتگو می شدند و اغلب حمایت خود را از مبارزات زنان و سایر اقشار اجتماعی در ایران، ابراز می کردند.

۲۱ ژانویه ۲۰۲۴



زنان پیشقراولان مبارزه برای رهایی!

۸ مارس روز جهانی زن، روز همبستگی، روز صف آرابی متحدانه زنان علیه سیستم مردسالار حاکم بر جهان!

سرچشمه این انرژی مبارزاتی، نفرت و خشم میلیاردها زن از ستم و سنت‌های پدرسالارانه‌ای است که در طول تاریخ بر زنان تحمیل شده و امروزه در جهان سرمایه داری حاکم تقویت و تعمیق یافته است. زنان به وسعت جهان تمامی تعفن و قساوت سیستم سرمایه داری را یک جا دریافت می‌کنند. وجودشان برای تامین نیروی کار و تضمین ادامه‌یابی سیستم استثماری و برای لذت بخشی به مردان به کار گرفته شده است. زنان بیشترین بار ستم‌گری و بیشترین بار مقابله با منحط‌ترین و زشت‌ترین جنبه‌های زن سیتزانه سیستم سرمایه داری، را به دوش می‌کشند.

زنان مبارزات خود را به اشکال مختلف در خانه و در جامعه، علیه حجاب اجباری و برقع، علیه ستم بر ال جی بی تی کیو پلاس ها، علیه قوانین ضد زن مبتنی بر شریعت اسلامی، علیه بنیادگرایان فاشیست مسیحی و ممنوعیت سقط جنین، علیه تجاوز، علیه قتل زنان تحت نام «ناموس و یا عشق و حسادت»، علیه ازدواج اجباری، علیه «ختنه» ناقص‌سازی جنسی زنان، علیه پورنوگرافی و تجارت سکس... در راستای بر چیدن هر شکل از انقیاد و فرودستی پیش می‌برند.

وجه مشترک همه مبارزات زنان چه در کشورهای تحت سلطه و چه در کشورهای «مدرن»، مبارزه علیه خشونت‌های افسارگسیخته برخاسته از فرودستی زنان است.

از همین روست که بر این حقیقت پا می‌فشاریم که زنان با گوشت و پوست خود خشونت و انقیادشان را لمس می‌کنند و بر این اساس، دارای پتانسیل بالایی برای سازمان‌یابی و کسب آگاهی انقلابی در خدمت به دگرگونی‌های ریشه‌ای در جامعه و دست‌یابی به رهایی هستند.

برای رهایی، دستیابی به تغییرات پایه‌ای در روبنا و زیر بنای اقتصادی و روابط تولیدی که پایه و اساس همه اشکال تمایزات ستمگرانه اجتماعی بر زنان، کوئیرها، دگراندیشان، مردمان سیاه، ملیت‌های تحت ستم، مهاجرین و پناهندگان؛ می‌باشد و پیشبرد مبارزه آگاهانه و متشکل در خدمت به سرانجام رساندن انقلاب واقعی، تعیین کننده است. تنها با پیروزی انقلاب و ادامه‌یابی آن در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و آموزشی می‌توان به تخاصم میان زن و مرد که به قدمت تخاصم میان طبقات است، پایان داد.

با این درک از انقلاب واقعی و تحقق رهایی زنان، است که شعار «زن انقلاب رهایی» معنا می‌یابد و به مبارزات جهت درست می‌دهد. در همان حال این شعار خط تمایز روشنی را با همه فرصت طلبان و نیروهای راست و لیبرال که با اتکا به مرتجعین و امپریالیست‌ها در پی سودجویی و هم‌زمان، منحرف کردن مبارزات مردم و به طور مشخص زنان هستند، ترسیم می‌کند و راه نفوذ آنان را محدود و مسدود می‌سازد.

زنده باد ۸ مارس، روز رزم جهانی زنان!

۸ مارس ۲۰۲۴

زمانی که زنان کنیا بزرگترین تظاهرات خود را در ۲۸ ژانویه ۲۰۲۴ برگزار کردند، در آن سوی جهان بزرگترین تظاهرات با رهبری زنان در اعتراض به نسل کشی مردم بلوچ توسط رژیم جمهوری اسلامی پاکستان سازماندهی شد. وقتی در رم ۵۰۰ هزار نفر که عمدتاً زن بودند در روز ۲۵ نوامبر ۲۰۲۳، علیه خشونت و آمار بالای زنکشی در ایتالیا، و به ویژه برای ابراز خشم علیه قتل جولیا چکتین دانشجوی ۲۲ ساله بدست دوست پسرش به خیابان آمدند؛ در ایران، زنان علیه حجاب اجباری در جنگی روزانه با سرکوبگران رژیم نه تنها در خیابان‌ها بلکه در زندان‌ها مبارزه را ادامه دادند. وقتی در ایسلند ده‌ها هزار زن به خاطر خشونت مبتنی بر جنسیت در اعتراض به شکاف دستمزد میان زن و مرد در اکتبر ۲۰۲۳ دست به اعتصاب زده و از کار دست کشیدند، در افغانستان زنان علیه اجباری شدن برقع و احکام ضد زن طالبان به اشکال مختلف دست به اعتراض زدند و در فرانسه زنان در نوامبر ۲۰۲۳، خیابان‌های پاریس و دیگر شهرها را با شعار «هر شش دقیقه یک تجاوز در فرانسه» اشغال کردند...

زنان این چنین سمفونی شکوهمندی از مبارزه و شجاعت را در سراسر جهان آفریدند. مبارزه شکوهمندی که چنان گسترده و چشم گیر است که از یک طرف توجه مردم جهان را به خود جلب کرده و از طرف دیگر مرتجعین رنگارنگ را دچار سرگیجه کرده است.

این صدای رسای زنان برای تغییر موقعیت اسارت بارشان از ایران و افغانستان تا مکزیک و آمریکا، از بلوچستان تا کنیا و فرانسه، از پاکستان و لهستان تا ایتالیا و هند، از گواتمالا و انگلستان تا هلند و ترکیه و آلمان، از کردستان سوریه تا غزه علیه نسل کشی و آزار جنسی و تجاوز توسط نژاد پرستان فاشیست...! است که در جهان طنین افکنده است. پیشگامی زنان در قیام ژینا (مهسا) در ایران، علیه حجاب اجباری، این فشرده ستم بر زن، که با آتش زدن آن، شعله‌های این قیام را شعله‌ورتر کردند، توانست امید به تغییر را نه در خاورمیانه بلکه در سطح جهانی بیافریند. قیام ژینا شرایط را برای مبارزه علیه ستم بر اقلیت‌های جنسی و جنسیتی با شعار «ترنس، کوئیر، رهایی» از زیر خاکستر سکوت بیرون کشید و به صحنه واقعی مبارزه کشاند. مبارزه زنان در افغانستان علیه طالبان زن ستیز، اعلام پر قدرت این پیام است که: «تسلیم نمی‌شویم، گردن نمی‌گذاریم و برای رهایی می‌جنگیم».

نه به اعدام!

سرنگون باد رژیم شکنجه و اعدام جمهوری اسلامی!

این روزها ماشین سرکوب و کشتار جمهوری اسلامی شتاب سرسام آوری گرفته است. تنها در روز یکشنبه ۲۴ دی ۱۱ زندانی در زندان مرکزی کرج به دار آویخته شدند. این تنها تعدادی است که خبر آن به رسانه ها راه یافته و از میان آنها مردم بلوچ، عرب و کُرد بیشترین اعدامیان را داشته‌اند.

جمهوری اسلامی برای مقابله کردن با مردم ستمدیده سیستان و بلوچستان، مردمی که در طی بیش از یک سال گذشته هر جمعه در کف خیابان ادامه خیزش ژینا را ممکن کرده اند، چوبه های دار خود را پر شمار تر و فعال تر ساخته است. علاوه بر احکام اعدامی که در روزهای اخیر اجرا شد، ده ها نفر دیگر هم چون رضا رسایی، مجاهد کور کور، بچه های اکباتان، محسن مظلوم، پژمان فاتحی، وفا آذربار، هژیر فرامرزی و... نیز در صف اعدام قرار دارند.

رژیم جمهوری اسلامی از بدو حاکمیت خود تا کنون بر پایه سرکوب خونین توانسته است بر اریکه قدرت باقی بماند، اما این بار برای جلوگیری از روند رو به رشد مبارزات زنان علیه حجاب اجباری، برای جلوگیری از مبارزات معلمان و بازنشستگان، برای جلوگیری از تداوم مبارزات کارگران، برای جلوگیری از مبارزات مادران و خانواده های دادخواه و به یک کلام برای مقابله با تداوم خیزش ژینا، دست به اعدام های وسیع زده است. اعدام هایی که به موازات حملات شیمیایی به مدارس دخترانه، آن هم به خاطر نقش برجسته آنان در خیزش ژینا، به راه انداخته است.

اما در شرایط عینی کنونی، شرایطی که در نتیجه مبارزات انقلابی ایجاد شده است، این اعدام ها نه ناشی از قدر قدرتی جمهوری اسلامی، بلکه ناشی از ترس و وحشت از ادامه یابی مبارزات مردم است. این جمهوری اسلامی است که در بحران عمیق اقتصادی و سیاسی، در بحران بود و نبود خود دست و پا می زند و این چنین از توده های ستمدیده بویژه توده های ملیت های تحت ستم بلوچستان و کردستان، که در خیزش انقلابی نقش مهمی را داشته و دارند، انتقام می گیرد.

این اعدام ها و ایجاد فضای شدت امینتی، برای به رخ کشیدن ماشین کشتار در برابر توده های جان به لب رسیده ای است که در قیام ژینا مرگ را به سخره گرفتند، در برابر سرکوبگران تا به دندان مسلح ایستادند و بیش از پیش در ماندگی رژیم را عیان ساختند.

تنها راه مقابله با چوبه های دار جمهوری اسلامی ادامه مبارزه و پیشبرد وسیع و هدفمند و سراسری آن است. مبارزه در کف خیابان، در مدرسه و دانشگاه، در مقابل زندان با ابتکارات و خلاقیت های گوناگون می تواند نه تنها نقش مهمی را در جلوگیری از اعدام ها ایفا کند، بلکه به ادامه یابی مبارزه انقلابی در جهت سرنگونی رژیم شکنجه و دار جمهوری اسلامی یاری رساند. بر بستر این مبارزه است که شرایط برای در هم شکستن در های زندان و آزادی همه زندانیان سیاسی مهیا می گردد.

۱۳ ژانویه ۲۰۲۴ / ۲۳ دی ۱۴۰۲

طالبان زنستیز و موج دستگیری زنان به جرم گردن نگذاشتن به حجاب اجباری!

با وجود این همه، توجه بسیاری از مدافعین حقوق زن و جنبش‌های غیر انقلابی زنان در افغانستان برای نجات زنان، معطوف به سازمان ملل است و هنوز نجات زنان را در دست این سازمان محدود و تمنا مینمایند. چنانچه مرکز صلح و دموکراسی افغانستان در شبکه ایکس خود بیان کرده است که افغانستان نیازمند حضور قوی‌تر سازمان ملل است به این دلیل که حقوق زنان و دختران از سوی گروه طالبان به گونه بی‌رویه و بی‌پیشینه نقض می‌شود.

قبل از همه این مرکز، خود ترویج‌گر کلیشه‌های جنسیتی چون بکارت است که برای زنان نوجوان و جوان از عنوان زن‌ستیزانه دختر استفاده می‌کند. دختر اگر بتواند یک مفهوم کاربردی منطقی داشته باشد، آن بیانگر رابطه فرزند مونث با والدینش است نه فراتر از آن. و برای زنان متاهل که بکارت‌شان را از دست داده‌اند عنوان زنان را به کار می‌برد.

ضمن آن، این مرکز خود متشکل از افرادی شبیه فوزیه کوفی است که در پروسه صلح دوحه و یا پروسه معامله افغانستان به دست طالبان، در کنار همان سازمان ملل نقش اساسی را در منفعل کردن ذهنیت عامه در بازگشت مجدد طالبان بازی کردند و اکنون دوباره با مطرح کردن چنین خواست‌ها در واقع دارند ذهنیت عمومی را در راستای لاپوشانی نقش اساسی سازمان ملل و نقش خود این نهاد، در بازگشت دادن طالبان دست‌کاری میکنند.

حداقل برای حلقه زنان آگاه افغانستان واضح است که خود نمایندگان زن سازمان ملل در کابل و غرب در برابر طالبان، حجاب اجباری را بر سر میکنند، نه اینکه این سازمان قدرت ایستادگی در برابر طالبان را ندارد و بناً نمایندگان زنش هم باید چادر بر سر کنند، نه! این طرح تلویحی سازمان برای عادی‌سازی زن‌ستیزی حکومتی طالبان است، تا به زنان افغانستان به گونه غیر مستقیم برساند که با احکام زن‌ستیزانه این حکومت کنار بیایند و بیاموزند آنگاه که زنانی بلند پایه و دیپلمات غربی حجاب اجباری طالبان را پذیرفته اند، اینها چرا نتوانند آن را خاموشانه بپذیرند!

بنابراین، در رابطه به حجاب اجباری که مرکز سلطه حکومتی اسلامی بر تن زنان است و اکنون طالبان دارند برای تسلط کامل بر تن زنان، روش‌های زندان، تجاوز، شکنجه و کشتار را به کار می‌برند، فراموش نکنیم که تنها راه نجات از این زن‌ستیزان مرتجع اسلامی، تکثیر آگاهی جنسیتی و طبقاتی زنان و خانواده‌هاست که بدون شک، آگاهی، حامل و بارآورنده ایستادگی و سرنگونی/تن‌نگونی این حکومت‌های هار و درنده متوحش اند.

بیانیه ما در دعوت زنان به قدم نهادن در مسیر انقلاب برای نابودی ریشه‌ای ستم جنسیتی با تشکلات مستقل انقلابی زنان تاکید مجدد دارد. هرچه سریع‌تر نیاز به برپایی انقلاب در جامعه درک شود به همان مقدار قربانی کمتری از ما بر مبنای جنسیت‌مان خواهد گرفت.

زن، زندگی، آزادی تا از مرحله‌ی زن، انقلاب، رهایی گذر نکند، با گواهی تاریخ، رسیدن به موفقیت ناممکن خواهد بود.

هشت جنوری ۲۰۲۴

امارت اسلامی طالبان در کنار ده‌ها فرمان ضد زن حکومتی، اکنون فرمان دستگیری و زندانی کردن زنان در افغانستان را به خاطر گردن نگذاشتن به چادری صادر کرده است. از یک هفته بدین سو زنان را با پخش وحشت از ولایات غزنی، کابل: ساحات دشت برچی، پل سرخ و خیرخانه در رنج‌های نظامی به زندانها منتقل می‌سازد.

به نام زن، انقلاب و رهایی که سرشت آزادی زنان از چنگ حکومت‌های مردسالار و زن‌ستیز به آن گره خورده است.

امپریالیسم غرب با تجاوز نظامی به افغانستان، استعمارش را بر پایه حکومت‌های اسلامی جهادی، جمهوری‌ی و طالبی، بنا کرده است؛ این حکومت‌های اسلامی نیز محور سلطه و پایه‌های استحکام‌شان را در حجاب اجباری و در واقع در بدن زنان، فرو نشانده و ایستاده بر تن زنان حکومت مینمایند. این را باید در نظر داشت که حجاب اجباری صرفاً به معنی تحت لفظی آن یک اجبار پوششی نیست. حجاب اجباری بیرق و سمبل حکومت‌های اسلامی برای نشان دادن ایدئولوژی شرعی و الهی‌شان به جامعه و به جهان است و در قدم بعدی، حجاب اجباری، مسیر و کانال سلطه بر بدن زنان و در واقع سرنوشت فردی و اجتماعی آن‌هاست.

زنان در چندین دهه حاکمیت حکومت‌های اسلامی در قهقرای تاریخی و بدوی فرو برده شده‌اند، و از حق و حرمت انسانی‌شان به کلی محروم گردیده و به سطح مال، ملکیت، و اصطلاح پدرسالارانه ناموس خانواده، قوم، مذهب، حکومت و کشور تقلیل و کاست یافته‌اند؛ اکنون نیز دستگیری زنجیره‌ای زنان در رابطه به عدم تمکین از حجاب اسلامی توسط طالبان در حال جریان است. مسئولیت مبارزاتی و سازمانی خویش میدانیم که حقایقی را در این مورد به بازافشاگری بگیریم:

نخست، ستم جنسیتی بر زن و سایر جنسیت‌ها در مغز استخوان نظام طبقاتی نهادینه شده‌است، و تا تقویم منحل کردن این نظام، هر نوع حکومتی روی کار آید، ستم جنسیتی را در اشکال سبک و سنگین آن حمل خواهد کرد؛ اما سنگین‌ترین ستم‌های جنسیتی را میتوان در شکل حکومت‌های تئوکرات و مذهبی شبیه جمهوری اسلامی ایران و امارت اسلامی طالبان مشاهده کرد.

دوم، بر علاوه این واقعیت که حکومت‌های مذهبی از ماهیت ایدئولوژیستی‌شان حامل و زارع ستم جنسیتی اند، این را از نظر نباید انداخت که در عصر امپریالیسم منحصبت زشت‌ترین نسخه سرمایه‌داری، برای بازتولید این حکومت‌ها پول‌های میلیاردی سرمایه‌گذاری میشود تا برنامه اشغال و استعمار امپریالیست‌ها را تحت عنوان شاخصه‌های اتوپیایی و آرمانی بشری چون حقوق زن، کودک، آزادی بیان و مبارزه با تروریسم، تسهیل کند.

سوماً، از آنجایی که سازمان ملل منبع تجمع این امپریالیست‌های حامی گروه‌های تروریستی است، هیچگاه نمیتواند راه حل عبور از دژخیم حکومت‌های اسلامی چون طالبان، داعش و جمهوری اسلامی ایران باشد. سراسر تاریخچه کاری این نهاد از موضع‌گیری خشک و اغفال‌آمیز تقبیح، محکوم، ابراز نگرانی، آماردهی و صدور بیانیه فراتر نمی‌رود.

Women in the frontline of the struggle for liberation!

8 March the international women's day, the day of solidarity, the day that women unitedly line up against the patriarchal system that is ruling the world!

At the time when the Kenyan women staged their largest demonstration on 28th January 2024, on the other side of the world, the largest women-led demonstrations were organized to protest the genocide of the Baloch people by the Islamic Republic of Pakistan.

When in Rome, half a million people, mostly women, took to the streets on 25th November 2023, against violence and high number of murdered women in Italy, and especially to express their anger against the murder of Giulia Cicchetti a 22-year-old student, by her boyfriend; In Iran, women continued to fight against the compulsory hijab in a daily battle with the regime's thugs and mercenaries, not only in the streets but also in prisons. When in Iceland tens of thousands of women went on strike and stopped working in October 2023 to protest the gender-based discrimination and the wage gap between men and women, in Afghanistan women protested the compulsory burqa and anti-women decrees of the Taliban in various form and In France, in November 2023, women occupied the streets of Paris and other cities with the slogan «a rape in France every six minutes»...

This is the expressive voice of women from Iran and Afghanistan to Mexico and America, from Baluchistan to Kenya and France, from Pakistan and Poland to Italy and India, from Guatemala and England to the Netherlands, Turkey and Germany, from Syrian Kurdistan to Gaza that are determined to change their subjugated situation, against genocide, sexual harassment and the rape by the fascist racists ...; that is resonating in the world.

The vanguard role of women in Jina's (Mahsa) uprising in Iran, against compulsory Hijab which has been instrumental in oppressing women and burning it inflamed the fire of uprising even more and inspired the women not only in the Middle East but also in a world scale. Jina's uprising created a

situation for the struggle against oppression of sexual and gender minorities with the slogan of "trans, queer, liberation" and brought it out from the ashes of silence to the real stage of struggle. The struggle of women in Afghanistan against misogynistic Taliban is a powerful expression of this message that "we will not surrender, we will not give in and will fight for the liberation"

Women are waging their struggle in different forms at home and in society, against compulsory hijab and burqa, against oppression of LGBTQ+ people, against anti-women laws based on Islamic Sharia, against Christian fascist fundamentalists and the ban on abortion, against rape, against the killing of women under the name of «honour or love and jealousy», against forced marriage, against «circumcision» of female genital mutilation, against pornography and sex trade...to end all forms of subjugation and inferiority the common aspects of all women's struggles whether in dominated or in developed countries is the struggle against the rampant violence arising from the subjugation of women.

The source of all these women enthusiasm for struggle is the hatred and anger of billions of women of the oppression and patriarchal traditions that have been imposed on women throughout the history and have been strengthened and deepened today by the dominated Capitalist world.

That is from this point of view that we insist on the fact that women can feel the violence and their subjugation with their flesh and skin, and on this basis have a high potential for organising and gaining revolutionary consciousness in the service of radical changes in the

Society and achieve their liberation from gender oppression.

8March women's organisation (Iran-Afghanistan)

8 March 2024

HASHTHE MARS

Quarterly Journal NO 61, April 2024



www.8mars.com

zan_dem_iran@hotmail.com

Youtube: [8marsorg](https://www.youtube.com/8marsorg)

Facebook: [8marsorg](https://www.facebook.com/8marsorg)

Telegram: [@hashtemars](https://t.me/hashtemars)

Instagram: [@zanane8mars](https://www.instagram.com/zanane8mars)

Twitter: [@HashtMars](https://twitter.com/HashtMars)



Price: €5 - £5